

سوسیال امپریالیسم

شوروی

در

خاورمیانه

سازمان انقلابیون کمونیست ( م - ل )

جزوه حاضر بطور عمده در سال ۱۳۵۲ تهیه گردیده که بخاطر برخی اشکالات و نواقص فنی چاپ آن تا کنون بطول انجامیده است . بسیاری از استنتاجات این جزوه با وجود یکسالیکه از آن می گذرد هنوز صادق بوده و برخی از جوانب تحقیقات آن بخاطر گذشت زمان ناقص است .

سیر وقایع خاورمیانه و بویژه فعالیت امپریالیسم شوروی در آن چنان با سرعت تکامل می یابد که انقلابین برای وقوف کامل به واقعیات می بایست بطور روزمره در جریان آن قرار گیرند .

از اینرو مندرجات این جزوه برای درک فعالیت شوروی در خاور میانه ناگافی خواهد بود . در آتی ما خواهیم کوشید نقش فعالانه تری در افشای شوروی در خاورمیانه ایفا کرده و چهره این امپریالیسم نوظهور را برملا سازیم . افشا روزمره و دقیق سوسیال امپریالیسم شوروی و عمال وطنی آن بویژه اکنون که بیک مانع عظمی و جدی در مقابل بزرگترین و مهم ترین وظیفه جنبش ما یعنی سرنگونی طبقات حاکمه مبدل گردیده است ، همانا از وظایف خطیر انقلابیون ایران است .

ما نیز بسهم خویش خواهیم کوشید، چهره واقعی این نیروی ضد انقلابی و عمالتش را هر چه بیشتر برای خلقهای ایران فاش نمائیم . باشد تا خلقهای ایران و در راس آن طبقه کارگر میهن ما بزرگ هدایت حزب قدرتمند خویش، در اتحاد با تمام خلقهای خاور میانه امپریالیسم، سوسیال امپریالیسم و نوکران بوسش را برای همیشه در خاور میانه گورگن سازند .

سازمان انقلابین کمونیست (م-ل)

بخش نخست: تحلیل تئوریک باختصار

(در این بخش کوشیده ایم مباحث عمده تئوریک فعالیت های رویزونیستهای مسکونی تا تکامل آن به امپریالیسم را بازگو کنیم. بالطبع این مختصر نتواند جوابگوی این مهم بود، و می بایست تکمیل گردد.)

### ظهور امپریالیسمی "نوین" در عرصه بحرانی خاورمیانه

نیمه دوم سال ۱۹۵۶، برای جنبش کمونیستی جهانی، مصادف با صاعقه‌های دردناک و محسوسان استراتژیک، ناشی از بیستمین کنگره حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی بود. جریان پیدایش ابهام اساسی تئوریت بحران عظیمی از جنبش کمونیستی جهانی را فرا گرفت و با سودجویی از پرستیژ انقلابی اتحاد جماهیر شوروی نه بقیعت خون ملیونها کارگر و دانشان و سرباز شوروی سواران و در تحت رهبری کبیر و حدیثه ناپذیر لنین، و استالین پدید آمده بود، بلطف دار و دستنجه خروشچف، با اتخاذ سیاست تحمیل و فشار بر روی احزاب کمونیستی "برادر" و بخدمت گرفتن انواع وسایل تصفیه، تجاوز، تهدید و حاسره نصای و اضمحلالی، رویزیونیسم مدرن که از نقطه نظر تئوریک "قوی‌ترین" و در پراتیک خطرناک‌ترین انواع رویزیونیسم است، در غالب احزاب کمونیستی چیره شده و با غضب رهبری احزاب اروپای شرقی و کشورهای پیشرفته صنعتی، بیستم جهانی رویزیونیسم مدرن که در تکامل خویش به سیسم جهانی سوسیال امپریالیسم مبدل گردیده است را ایجاد نمود.

دار و دسته خروشچف با تسایر کوانتین کلیه لسانی نه در احزاب مختلف در مقابل رشد رویزیونیسم مقاومت می‌ورزیدند را از صحنه دور نمود و راه را برای تسایر بعدی شورروازی روسیه فراهم ساخت و با اتخاذ سیاست اقتصادی مبنی بر اصل "سود ساخت همه چیز است" پایه‌های آتی تعامل سرمایهداری را در روسیه بنا نهاده و تعامل اپورتونیسم را به امپریالیسم موجب گشت.

رفیق امور خوجه در نطق تاریخی خویش اعتراف نمود: "تکامل رویزیونیسم شوروی به سوسیال-امپریالیسم و وحدت سیاست و اطمینان توسعه طبقاته آن وظایف نوینی را در مقابل نیروهای ضد-امپریالیستی و انقلابی فرار داده است. مبارزه ایدئولوژیک بر علیه رویزیونیسم پستاه و طبقه مرزوی نوینی بقوت خود باقی است و می‌بایست تا به آخر و سلست لامل رویزیونیسم ادامه یابد. امساک امروز این نالامی و سرانجامی ناموفق بدنیال خواهد داشت اگر اتحاد شوروی امروزی را پستاه یک قدرت دولتی امپریالیستی بحساب نیآوریم.

"بزرگترین قدرت صدانقلابی عصر ما را، اتحاد مرتجعانه امریکا - شوروی تشکیل می‌دهد. در تمام مدارج - اقتصادی، سیاسی و نظامی - برنامه‌های امپریالیستی شوروی و امریکا آگاهانه

بیدیکر نزدیک تر گردیده نان فریب می دهند. برای این دو ابر قدرت، اگر بخواهند، نفس همومنی خویش را در جهان اعمال کنند، احتیاج به بیدیکر امری حیاتی است، از اینرو حرکات خویش را با بیدیکر میزان کرده و مداوما برنامه‌ها و اعمال مشخص خویش را منظم می‌کنند.

"اهداف استراتژیک ایندو عبارتست از نابودی سوسیالیسم، سرکوبی انقلاب و استقرار قدرت خویش در عرصه جهان. لکن نیز این اتحاد متوجه کشور جمهوری تودهای چین که بزرگترین مانع تحقق تقه‌معی صدائقرنی آنان است می‌باشد. ایالات متحده و اتحاد شوروی با عطف سرسروب انقلاب در سر، بزرگترین تلاش خود را برای محاصره جمهوری توده ای چین، انفراد آن و سرانجام نابودی کشور چین بعمل می‌آورند، هر چند که این تلاش جز خواب حرکتی چیزی نیست. لکن اشاع آنان در مقیاس جهانی در آسیا، افریقا، اروپا و اقیانوسیه بحثی از این تلاش استراتژیک صدائقرنی مشتز آنهاست."

سرکوبی جنبش‌های رهایی‌بخش حلقه‌های جهانی، محاصره و نابودی نام جمهوری توده ای چین، استقرار همومنی ارتجاعی خویش بر سراسر عرصه کینی؛ اینست نقشه مزورانه و تلاش بی‌سر دو امپریالیست عمده عصر ما، اینست منطق آن اتحاد حاکمانه‌ای که بزرگترین مجموعه ارتجاعی قرن ۲۰ را ایجاد نموده است: امپریالیسم امریکا و شوفاسیم شوروی.

اما، ظییمی است که بهانه هر قدرت امپریالیستی، دریایی از اختلافات میان اتحاد امیر-یالیستی دو ابر قدرت موجود است. سهمین‌ترین تضادها بر سر مناطق و تقسیم سود و دائره نفوذ این دو را از بیدیکر جدا می‌سازد.

برای پیروزی بار نمودن در انقلاب جهانی و برای دفاع از چین توده‌ای، در پردت و سنکر مستخدم پرولناریای جهانی و پختگاه نرم کتبه نیروهای صد امپریالیستی، صلحدوست و ترفی حواء عالم، کمونیستها، انقلابیون و کتبه نیروهای عد امپریالیستی می‌بایست بتوانند و برای اینکه بتوانند می‌باید اراده کنند و آگاه باشند که جنبه اتحاد ایندو ابر قدرت را در خدمت ضافع زحمتکاران جهان تصمصیف و جنبه تضاد ضافع را تشدید کنند.

پس سنگ محک کمونیست واقعی بودن اولاً عبارتست از چگونگی برخورد به اتحاد شوروی بهانه بی قدرت امپریالیستی و ثانیاً سعی در از عم سکس، تصمصیف و سرانجام نابودی جنبه ضد-انقلابی آمریکا-شوروی. ایست محک!

\* \* \*

و اما از نقطه نظر یک مارکسیست، ارزیابی از سیاست شوروی در خنوع فارس و خاور میان پس از تحلیل در باره جوانب عمومی تر این سیاست و بنیاد آن یعنی "مذا" و انگیزه انحصار از سیاست فوق امکان پذیر نیست.

از هنگام غصب رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی بدست مشتق کانگستر روینوینست، خدمتی حزب کمونیست شوروی در عرصه جهانی مبدل به خط مشی سازسکاری و تبتانی با امپریالیسم امریکا بر علیه ضافع خلقها و تکرار کندی، توازیی انترناسیونال دوم گردیده است. لکن نوشت: "سوسیالیسم ماقبل مارکس شکست خورده است. این سوسیالیسم حالا دیگر نه در زمینه خناس خود، بلکه بعنوان روینوینسیم و در زمینه عمومی مارکسیسم به مبارزه ادامه می‌دهد. ... سیاست روینوینستی عبارتست از تعیین روس خود از واقعه ای تا واقعه دیگر، تطبیق حاصل کردن بسا حوالت روز و با تعبیرات وارده در جزئیات سیاسی، فراموش کردن ضافع اساسی پرولناریا و خصائص اصلی کتبه رژیم سرمایه‌داری و کتبه تکامل تدریجی سرمایه‌داری، فدا کردن این ضافع در مقابل ضافع آتی واقعی یا فرضی و از خود ماهیت این سیاست هم آشکارا برمی‌آید که می‌تواند نسل‌های بینهایت کوتاگون بخود بشیرد و هر مسئله‌ای که تا حدی نازکی داشته باشد و هر تغییر در حوالت که کمی غیرمنتظره و بتدریجی نشده باشد، ولو فقط سرمونی و برای مدت کوتاهی کوتاه می‌تواند را تغییر داده باشد - ناگزیر و همیشه موجب پیدایش انواع مختلف روینوینسیم خواهد شد. اجتناب ناپذیر بودن روینوینسیم معلول ریشه‌های طبقاتی آن در جامعه معاصر می‌باشد. روینوینسیم یک پدیده بین‌المللی است." (مارکسیسم و روینوینسیم - تکیه روی کلمات از ماست)

اولین مستمک "بین‌المللی" و دائمی تمام روینوینستهای تاریخ، اسلحه "تعمیر ضرایب جهانی" است. آنجا که کمیتان بهنگام مجادله با مارکسیسم واقعی و نه تحریف شده، لفت می‌شود، روینوینستهای "چپ" و راست به افسانه همیشه زنده "ضرایب ضعیف، سیاست ضعیف و ارزیابی ضعیف" متوسل می‌شوند. روینوینستها، در اصرارشان برای یافتن "راحمیهای مشخصی که بشرایط امروزی جهان بخورد و در عر کشور دیگر و در عر ضرایب با ضرایب دیگر متفاوت باشد" با تاسیونالیستهای بورژوازی که ایذا در دبر بدنیا نسیوهای "مروزی و ونسی" انقلاب می‌گردند، عمصدا و هم سیاست‌اند. البته بدیهی است که "در ضرایب ضعیف باید با ارزیابی مشخص، سیاست مشخص داشت" (لکن). لکن میان این ضعیف نمودن لکن و آن "مشخص نمودن روینوینستی دریایی که اگر نه اقیانوسی از تفاوت نهفته است.

رویزونیسم مدرن در دو اصل با کلمه اشکال ماقبل خویش همگون است: یکم، اصل "سوسیالیسم در حرف، امپریالیسم در عمل، تکامل اپورتونیسم به امپریالیسم" (لنین) و دوم این که در طول تاریخ گراس عمده همه رویزونیست ها چیزی مگر لیبرالی کردن مارکسیسم، تبلیغ راه های سازشکارانه، تنویق توده ها به پارلماناریسم و سرانجام طرف نقشه برای به سرانجام رساندن کامل سازش طبقاتی نبوده است. هر دو اصل بر پیکانی رویزونیسم مدرن چون مهری می درخشد. تو گوئی این از ضروریات است که خوان هر طوفان را با یک داغ نشان کنند!

اپورتونیسم در اتحاد شوروی از غلبه خط مشی خروشیچی آغاز گردید و بر مبنی منطق دیا-کتیکی هر خیانت، در تکامل خویش به جریان بورژوازی و در نهایت به یک قدرت امپریالیستی مبدل گردید. اما چگونه می تواند یک گرایش اپورتونیستی در حزب به غلبه خط مشی امپریالیستی و تبدیل یک کشور انقلابی سوسیالیستی به یک جامعه سرمایه داری بی انجامد؟

پیش از هر چیز باید روشن نمود ماهیت طبقاتی و زیربنای اپورتونیسم و رویزونیسم چیست لنین در تشریح ماهیت و نقش سوسیالیست ها و مرتدین انترناسیونال دوم نوشت: "این افراد دشمنان طبقاتی ما هستند و به بورژوازی گرویده اند" (وظایف پرولتاریا در انقلاب ما)

لنین پیشوای بزرگ پرولتاریای جهان در مقالهای تحت عنوان مسائل مورد مشاجره در مبارزه بر علیه جریان ضدشویکی و انحلال طلبی که در درون جنبش کارگری روسیه پدیدار گردیده و خود را در زیر استعار "مارکسیسم" پنهان نموده بود چنین نوشت: "... آیا این شعار، مارکسیستی یعنی پرولتاری است یا لیبرالی یعنی بورژوازی؟ پاسخ این پرسش را باید در تجزیه و تحلیل مناسبات میان نیروهای اجتماعی روسیه معاصر جستجو نمود نه در روحیات و نقشه های انحلال طلبی یا گروه های دیگر. (تاکید از ماست) اهمیت این شعارها را مناسبات بین نیروهای تمام طبقات کشور تعیین می کند نه نیت و مقاصد تنظیم کنندگان آنها... فقط افراد بی مضمون منکبت گفتار انحلال طلبان را با انگیزه های انحلال طلبان مقایسه نمایند. باید گفتار آنها را با کردار بورژوازی لیبرال و موقعیت عینی وی مقایسه نمود... انحلال طلبان (بخوانید رویزونیستهای مدرن) روشنفکران خورده بورژوازی هستند که از طرف بورژوازی ماموریت دارند هرزگی لیبرالی را در محیط کارگری وارد سازند...

وی بار دیگر در نشان دادن ارتباط دقیق میان بورژوازی و گرایش بورژوازی در جنبش کارگری در باره مجله لوچ (ارگان انحلال طلبان) می نویسد: این روزنامه "با پول ترونداتی که در سف بورژوازی بودند" اداره می شود.

وی در تقبیح دارودسته کائونسکیستی انترناسیونال دوم می نویسد "ضایع طبقاتی بورژوازی عناصری از قبیل کائونسکی را "بدنهال خود می کشاند" (انقلاب پرولتری و کائونسکی مرتد) . . . انترناسیونال دوم "علا نقش خدمتگذار بورژوازی بین المللی را بازی می کند" (انترناسیونال سوم و مقام آن در تاریخ)

تمامی شکست مطروحه توسط لنین در مورد اپورتونیستها و رویزونیستهای جنبش کارگری آن زمان دال بر اینست که پایه های طبقاتی اپورتونیسم و رویزونیسم، بورژوازی است. "رویزونیسم کائونسکیستی، جریان بورژوازی در جنبش کارگری است" رویزونیسم عبارتست از تلاش بورژوازی که قصد در غم کوبیدن جنبش پرولتری را داشته و چون در زمینه عمومی سرمایه داری قادر به انجام اینکار نیست به لباس مارکسیسم آنرا انجام می دهد.

لنین نشان داد در یک کشور سوسیالیستی، تنها زمینه ای که بطور عمده بورژوازی می تواند بحیات خود ادامه دهد سعی در نفوذ در حزب و ارگان های آن بوسیله اجیر روشنفکرانی است که با لباس مارکسیسم تا مقامات عالی حزبی و کشوری خود را بالا می کشند و نه از طریق جنبش داخلی بلکه از راه کسب رهبری حزب و کشور و بخدمت گذاردن برنامه های بورژوازی و امپریالیست ها سعی در شکست سوسیالیسم و انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا می نمایند.

رویزونیسم از آنجا که یک جریان بورژوازی است، ماهیتا و خصلتا با سوسیالیسم دشمنی کینه توزانه و عنودانه دارد و برای سرنگونی کامل آن مبارزه می نماید. رویزونیسم زائده جنبش کمونیستی و در کنار آن نیست، رویزونیسم عامل بورژوازی در جنبش کارگری است. برخی اشتباهات تاکتیکی حزب در امر تربیت کادر و سیاست تربیت انقلابی توده ها سعی می تواند زمینه را برای رشد رویزونیسم آماده سازد. می تواند اجازه دهد رویزونیستهای درون حزبی بتوانند در لباس مارکسیسم دوران بهتری را بحیات خویش ادامه دهند. رفیق مائوسدون می نویسد:

"در کشور ما ایدئولوژی بورژوازی و خورده بورژوازی برای مدتی طولانی هنوز بجای خواهد ماند. سیستم سوسیالیستی در کشور ما بطور اساسی مستقر شده است. ما در تحوون مالکیت بر وسائل تولید عم اکنون به پیروزیهای اساسی نائل آمده ایم، ولی در جنبه سیاسی و ایدئولوژیک هنوز پیروزی کامل حاصل نکرده ایم. در زمینه ایدئولوژی این مسئله که در مبارزه بیس پرولتاریا و بورژوازی کدامیک بر دیگری پیروز خواهد شد هنوز واقعا حل نشده است". . .

"در این مورد این مسئله که سوسیالیسم یا کاپیتالیسم، کدامیک بر دیگری پیروز خواهد شد هنوز واقعا حل نشده است." وی در جمع بندی از لزوم تربیت کادر می نویسد:

"ما برای تضمین اینکه رنک حزب و دولتمان عوس نشود، باید نه تنها مثنی و سیاستی صحیح اتخاذ کنیم، بلکه باید ملبونها جانشینی که بتوانند امر انقلاب پرولتاریائی را ادامه دهند تربیت و آماده نشایم. مسئله تربیت جانشینانی که امر انقلاب پرولتری را ادامه دهند، در آخرین تحلیل مسئله ایست مربوط به اینکه آیا کسانی پیدا خواهند شد که بتوانند امر انقلاب مارکسیستی - لنینیستی را که از طرف نسل سالتند انقلابیون پرولتاریائی آغاز شده ادامه دهند یا نه؟، آیا رهبری حزب و دولت در دست انقلابیون پرولتاریائی باقی خواهد ماند یا نه، آیا نسل‌های آینده ما در راه صحیح مارکسیستی - لنینیستی پیش خواهند رفت یا نه، سخن دیگر آیا ما می‌توانیم از پیدایش روزیونیم خروچیفی در چین بطور موفقیت آمیز جلوگیری کنیم یا نه؟ سخن کوتاه، این مسائلی فوق العاده مهم است، مسئله ایست که یا بود و نبود حزب و دولت ما بستگی دارد؛ مسئله ایست که برای آینده امر انقلاب پرولتاریائی تا حدی عزار و یا حتی دهزار سال دیگر نیز همچنان دارای اهمیت اساسی خواهد بود. گاهنین امپریالیسم با استناد به تغییرات اتحاد شوروی، امید خود را به "تحول مسالمت آمیز" نسن سوم یا چهارم حزب چین بسته اند. ما این پیش بینی امپریالیستها را عقیم خوانیم گذاشت. ما باید از عالیترین ارگان سازمانی گرفته تا پایین ترین آن در همه جا به تربیت و آماده ساختن ادامه دهندگان امر انقلاب توجه دائمی مبذول داریم.

سخن کوتاه، در نیمه دوم سال ۱۹۵۰ بر اثر گسترش جهانی ایده‌های سوسیالیستی و کمونیستی، بورژوازی برای نابودی سیستم سوسیالیسم که بپیر از یک جمعیت جهان را در بر می گرفت، نمی‌توانست از شیوه معمول جنگ استفاده نماید، تنها راه مقابله بورژوازی بین المللی سعی در نابود سوسیالیسم از طریق نفوذ در داخل صفوف جنبش کمونیستی بود. بی‌جهت نبود وقتی خروچیف تزغای انحرافی خویش را در حزب استوار ساخت، وقتی تاثرات این انحرافات در سیاست داخلی و خارجی حزب خود را نشان داد بناگاه تمام تبلیغات ضد شوروی که تا پیش از آن در زیر لوای خطر جنگ سوم و من کارتیسم جریان داشت جای خود را به سیاست "نزدیکی با جهان کمونیسم" کندی داد. بناگاه تمام دستگاههای رادیویی و تبلیغاتی ضد شوروی و عصر جنگ سرد بسته شد و بورژوازی بین المللی در حالیکه از شوخ و شنف "قدرت کپسری برادران مسلکی" خود در حزب و کشور پراقتدار لنین بان می‌زد با تمام قوا در زمینه‌های

سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک به استقبال روزیونیم شوروی شناخت و در تحکیم آن تا جایی که توانست کوشید. بگذریم که مردمان رهبری حزب کمونیست شوروی این استقبال "برادرانه" امر - بالیستها را بعنوان "پهروزی سیاست همزیستی مسالمت آمیز" ارزیابی و توجیه نمودند.

این خوشخدمتی خروچیف و دارودسته در تبدیل حزب کمونیست پرافتخار شوروی و بزرگترین سنگر زحمتکشان جهان به یک پایگاه پهروزی همانگونه از طرف کندیها و تراست ها و مونروپولی گنا غریب با استقبال رهبر گردید که خیانت گائوسکی، هیلفردینگ و مک دونالدها از طرف پهروزی در زمان خود.

پدیده‌ای که امروزه ما با آن رهروشم استقرار قدرت حاکمه روزیونیم مدرن در حزب و دولت اتحاد شوروی است. روزیونیم معاصر نیز همانند سوسیال دموکراسی، تروتسکیسم و سایر اشکال روزیونینیستی جریانی است پهروزی در درون جنبش کارگری.

اما برخلاف انواع پیش از آن، روزیونیم معاصر تنها یک جریان ساده نیست، روزیونیم معاصر در راس قدرت دولتی یک کشور سوسیالیستی قرار گرفته و برای اولین بار در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی بمثابة هیئت حاکمه اعمال می‌کند. بمبارت دیگر پهروزی قدرت حاکمه را در حزب و رهبری اتحاد شوروی غضب کرده و یک کشور سوسیالیستی را به یک کشور سرمایه داری مبدل ساخته است.

همانگونه که تلاش فئودالهای اروپای شرقی در شکست قدرت دولتی پهروزی در نیمه های قرن ساین و شکست دولت پهروزی از فئودالها، به بازگشت جامعه به اقتصاد فئودالی انجامید، استقرار پهروزی در صدر قدرت حاکمه کشور سوسیالیستی می‌تواند این کشور را هر چند موقت به یک جامعه سرمایه داری و بالاتر از آن سرمایه داری انحصاری دولتی مبدل نماید.

این چنین است دیالکتیک تکامل روزیونیم. در تاریخ این چنین جریانی در گذشته نیز وقوع یافت. سوسیال دموکراسی و احزاب منتصب بدان ابتدا بمثابة یک جریان اپورتونیستی پدیدار گردیده و در یک پروسه تاریخی به جریان پهروزی در جنبش بین المللی کارگری مبدل گردیدند و امروز پس از ۵۰ سال که از تکامل سوسیال دموکراسی سپری گردیده است احزاب سوسیال دموکراتیک در غالب کشورهای اروپائی، المان غریب، سوئد، نروژ، دانمارک و انگلستان جزئی از عیشت حاکمه و دولت این جوامع بحساب می‌آیند. فراموش نباید نمود که آقای وینی برانت که در راس امپریالیسم آلمان در قلب سرمایه داری اروپا برای رهبری بازار مشترک فعالیت می‌نمایند و هارولد ویلسون نخست وزیر چند سال قبل حزب کارگر انگلستان هر دو در راس احزاب سوسیال -

دموکراتیک که زمانی همدون حزب لنینی سوسیال دموکرات کارگر روسیه برای انقلاب پروتوری مبارزه می نمودند قرار دارند. آری سوسیال دموکراسی که زمانی انحرافی اشکار در جریان جنبش کارگری بود امروز بخشی از امپریالیسم جهانی است.

روزیونیسم خروشیفی این پروسه رشد را بر مراتب سرپوش و بر مراتب آگاهانه تر طی نموده و امروز از جریانی که خود یک انحراف در جنبش کارگری قطعات می گردد به بخشی از امپریالیسم جهانی مبدل گردیده است.

و البته بدیهی است آنکه که چون سوسیال دموکراسی المان که بر رهبری امپریالیسم آلمان قرار گرفته است، روزیونیسم خروشیفی در رأس اتحاد شوروی، دولت را از ابزار حاصلت طبقه کارگر به یگانه مونوپولی عظیم این کشور مبدل ساخت، انگاه دیگر تنها مبارزه ایدئولوژیک بر علیه اتحاد شوروی تکافو نکرده بلکه باید چون مبارزه بر علیه تمام امپریالیستها به نبرد برای نابودی سوسیال امپریالیسم پرداخت.

تجسم اولیه سیاست سوسیال امپریالیسم اتحاد شوروی که توسط حزب کمونیست چین در سال ۱۹۷۱ در پنج اصل فورموله گردید بقرار زیر است.

اول: تأمین رهبری کشورهای دیگر بویژه کشورهای روزیونستی بدست اتحاد شوروی.

دوم: فعالیت در جهت استقرار دیکتاتوری بین الطلی یعنی حق داشتن در مداخله نظامی برای "کمک به سیستم سوسیالیستی" چون استقرار دو میلیون سرباز در سرزمین جمهوری نوامای چین و ۳۰۰ هزار نفر در اروپای شرقی!

سوم: فعالیت برای ایجاد یک سیستم مستمراتی نوع نوین بویژه در اروپای شرقی و جمهوری ممولستان.

چهارم: باصطلاح تقسیم بین الطلی کار در جهت انجام همان سیاست کهن امپریالیستی مبنی بر مبدل نمودن جهان سوم به تأمین کننده مواد خام عرب صنعتی.

پنجم: تدوین یک سیاست نظامی امپریالیستی بویژه ایجاد بزرگترین ناوگان دریایی جهان و ادعای اینکه "ناوگان شوروی باید به هر جایی که ساق امنیت کشور ما اتصاف می کند برود".

امروز تکامل سیاست امپریالیستی اتحاد شوروی تجسم خود را بطور ویژه در دو نکته نشان

می دهد:

اول - تلاش در سازش موقت با امپریالیسم امریکا بر علیه حلفهای جهان و بویژه محاصره

چین توده ای - سازشی که در خدمت نبرد آینده است

دوم: رقابت اقتصادی، نظامی و سیاسی با امریکا برای کسب همزونی جهان و تقسیم دایره نفوذ شرقی.

در گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست چین به کنگره دهم حزب اوت ۱۹۷۲ چنین می خوانیم:

"لنین نوشت: یکی از ضوابط اساسی امپریالیسم عبارتست از رقابت میان چند قدرت بزرگ برای کسب همزونی امروز. بطور عمده دو ابر قدرت اتلی، ایالات متحده امریکا و اتحاد شوروی، نیروهایی هستند که برای کسب همزونی سایل می کنند. در حالیکه عهده های خلع سلاح می کنند در واقع و بطور دائمی به گسترش نیروهای نظامی خویش مشغول اند. هدف آنها، مقابله برای همزونی جهان است. آنها مقابله می کنند و بمبارات سازش می نمایند. سازش آنها نیز قدیمی است در راه مقابله باز هم حاد ترشان. در حالیکه مقابله امری مطلق و همیشگی است، سازش جریانی موقت و نسبی است.

اعلام سال اخیر بعنوان "سال اروپا" و فرم یابی، باصطلاح کفرانس صلح جمعی اروپائی، بیانگر اینست که از نقطه نظر استراتژیک اروپا نقطه کیدی مقابله آنهاست.

عرب همواره می خواهد که عطش روزیونستیهای شوروی را بخوی نری، بسوی چین معطوف کند. و این کار صورت خواهد گرفت تا آنجا که در غرب آرامش برقرار است. البته چنین قطعه گوشت دلپذیری برای همه بنظر می رسد. لیکن این تکه گوشت بسیار سخت دندان است و تاکنون نیز کسی را یارای امتحان کردن آن نبوده است. و بویژه اکنون که دارو دسته لاین پیاپی "جاسوس اعظم" برجیده شده است.

امروز روزیونستیهای شوروی در حالیکه به غرب تعرض می کنند به شرق دندان تیز می کنند، بر دانه رقابتشان در اروپا می افزایند و نبردهایشان را در مدیترانه، اقیانوس هند، و هر جای دیگری که دسترس باشد گسترش می دهند.

مقابله اتحاد شوروی - امریکا، عامل اصلی آشفتگی اوضاع جهان است. این واقعیتی است که هرگز نمی توان با عبارات ساختگی روی آن سرویس گذارد و اکنون نیز بسیاری کشورهای و ملتها بدان پی بردمانند. جریان فوق الذکر مقاومت بسیاری کشورهای جهان سوم را بخود برانگیخته و تولید اختلافاتی از سوی ژاپن و کشورهای اروپای غربی نموده است. ... در طول ۲۰ سال گذشته روزیونستیهای شوروی، از خروشیفی تا برژنف، کشور سوسیالیستی را مبدل به یک قدرت



سوسیال امپریالیستی نمودند. از نظر داخلی، دست به احیای سرمایه‌داری و استقراریت قدرت فاشیستی زده و ستم را بر طبقات افروخته‌ها و نتیجتاً تضادهای سیاسی و اقتصادی و همچنین تضادهای درونی طبقات را افزودند.

از نظر خارجی، چکسلواکی را اشغال نموده، نیروهای خود را در مرز چین متمرکز نمود و سرماز و فزا به مغولستان فرستاده و از رژیم ارتجاعی و خیانت کار لون نول بدفاع برخاستند و خیزش کارگران تهران لهستانی را سرکوب کرده و که منجر به بیرون راندنشان گشت پرداخته و کشور پاکستان را تجزیه نموده و بسیاری عطیات هرابکارانه در سراسر آسیا و آفریقا انجام داده‌اند.

این مجموعه حقایق، چهره کثیف آنها را برملا ساخته و ماهیت ارتجاعی واقعی آنان را به عنوان "سوسیالیست در حرف، امپریالیست در عمل" نشان می‌دهد.

و اما بد نیست جسم زنده و رویش‌نیس و امپریالیسم سوری را از دهان متعفن بزرگترین نماینده امپریالیسم معاصر بشنوم. در تازه‌ترین اراجیف "مارکسیستی" خویش در ۲۱ دسامبر ۱۹۷۲ بمناسبت پنجاهمین سالگرد تشکیل جمهوری شوراعا این سردسته خائنین به شوراهاى لنینی و استالینی، مرتد لئونید برزنف چنین گفت:

"از نظر ما هدف سیاست خارجی اتحاد شوروی همچنان تحکیم صلح می‌باشد که ما برای ساختمان کمونیسم و دیگر کشورهای سوسیالیستی و تمام خلقهای جهان بدان استیاج دارند. بدین دلیل است که ما همچنان بر خلاف سیاست تجاوز عمل خواهیم کرد و برای از میان بردن شرایطی که بوجود آورنده جنگهای تجاوزکارانه در سطح جهان هستند کوشش خواهیم نمود... نکته دیگری نیز باید تأکید گردد. ما همیشه از میان برداشتن پایگاه جنگ در هندوچین را یکی از اهم وظایف مرکزی سیاست خارجی اتحاد شوروی قرار داده ایم... این کاملاً با برنامه مشنر جنبش کمونیستی جهان مطابقت دارد. مدرک سال ۱۹۶۶ سوبه جلسه بین‌المللی احزاب کمونیست به‌وضوح بیان می‌کند که مبارزه در راه صلح جهانی جنبه عمده در فضا-لیتباری مشترک کمونیستها میباشد."

ماوکسیستها همواره بدافعین درجه اول و پشتام استوار مبارزه در راه صلح‌اند. و اصولاً مبارزه در راه صلح همواره جز "بسیار مهی از برنامه سیاست خارجی یک کشور سوسیالیستی را تشکیل میدهد. چه لنین وجه استالین در تدوین سیاست خارجی اتحاد شوروی به مساله صلح توجه بسیاری نمودند.

"دولت کارگران و دهقانان به تمام ملل درحال جنگ و حکومتهای آنان پیشنهاد می‌نماید که فوراً مذاکره را برای صلح بحق و دموکراتیک آغاز نمایند. چنین صلحی از طرف دولت شوروی می‌باید بلادرنگ و بدون الحاق و تعهدات باشد."

این اولین پیام دولت شوروی برهبری لنین در دومین روز تأسیس خود بجهانیان بود. رفیق استالین نیز مبارزه در راه صلح را به‌شاه برنامه مهم سیاست خارجی اتحاد شوروی اعلام داشته چنین نگاشت:

"سیاست خارجی اتحاد شوروی، روشن و مشخص است:

۱- "ما موافق صلح و تقویت روابط بازرگانی باکلیه کشورها هستیم. و این موضع ماست و ما بدین موضع تا آنجا که دول دیگر روابط مشابهی با اتحاد شوروی حفظ نمایند، تا آنجا که تلاشی در تجاوز به حقوق کشور ما ننمایند، و قادر هستیم.

۲- "ما خواهان روابط صلح آمیز، دوستانه و نزدیک با کشورهای هم مرز و همسایه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، هستیم. این موضع ماست، و ما به این موضع تا زمانی وفادار خواهیم ماند که این کشورها روابط مشابهی را با اتحاد شوروی برقرار سازند، و هیچ‌چیز در پی تجاوز، مستقیم یا غیرمستقیم، به تمامیت ارضی و سرحدات مرزی کشور شوروی برنمایند.

۳- "ما از مللی که قربانی تجاوز شده‌اند و اکنون برای استقلال کشور خویش به مبارزه برخاسته‌اند، پشتیبانی می‌کنیم.

۴- "ما از تهدیدات شجافین اهابی نداریم، و آماده ایم تا در مقابل هر ضربه وارد شده از جانب محرکین جنگ، که در صدر تجاوز به خاک شوروی می‌باشند، آنرا بسا و ضربه پاسخ گوئیم. چنین است سیاست خارجی اتحاد شوروی."

اما مبارزه در راه صلح که عموماً امریست صحیح میباشد خصوصاً در رابطه با شرایط جهان مورد بررسی قرار گیرد. باید سنجد اوضاع مشخص مقابل کشوری که میخواهد این سیاست صلح را اعمال کند چیست. باید سنجد سیاست تبلیغ صلح و کوشش در ایجاد جنبه‌های دفاع از صلح که گاه میتواند بخشهایی از ارتجاع کشورهای سرمایه داری را در برگیرد و غالباً می‌گردد، در کجای مجموعه سیاست کشور سوسیالیستی قرار دارد، به‌بابت دیگر چه جایگاهی ایفا میکند. هنگامیکه کشورهای سوسیالیستی در خطر مستقیم حمله امپریالیسم بسر می‌روند یا علا مورد حطقان قرار گرفته‌اند همچون شوروی ۱۹۲۰ و ۱۹۴۱، هنگامیکه محافل امپریالیستی انواع دسائیس و تو طقه‌ها را برای سرکوب کشورهای سوسیالیستی بکار می‌برند و در جهان نیز جنبش قسوی

کارگری و جنبش عظیم آزادبخش در کشورهای مستعمراتی و نیمه مستعمراتی به آنها نشان قدرت می توانست  
موجود نیست که بتواند باوری فوری برای کشورهای سوسیالیستی محسوب گردد. در آن هنگام نقش  
تخلیغ صلح، خلع سلاح عمومی و کوشش در تکیه بر تضاد میان جناحهایی از سرمایه داران که موقتا  
صلح بیشتر با مخالفان سازگار است با جناحهای جنگ افروز آن، ایجاد جنبه های صلح  
طلبی در سراسر جهان بخت بسیار کمی را در فعالیت دشور سوسیالیستی ایضا خواهد کرد.  
وبالاخص چنانچه این کشور سوسیالیستی یگانه کشور سوسیالیستی و محاصره در جهان سرمایه داری  
باشد، امری که مدت ۳۰ سال برای اتحاد شوروی وجود داشت، کشور سوسیالیستی گناه  
برای رسیدن بدین گونه صلح ها به سازشهای مصلحتی پس عظیمی تن خواهد داد. در چنین  
دورانهای نیروهای نهایی کشور سوسیالیستی، پشتیبانی محافل صلح دوست جهان، جنبش  
های آزادبخش و کارگری، بهر شدتی که جهان دارند، فعالیت دیپلماتیک و صلحجویانه کشور  
سوسیالیستی و مسائل اساسی حفظ و دفاع از پایگاه انقلابی است. بویژه اگر جنبشهای انقلابی  
در حال فروکش و رکود بوده باشند، کشور سوسیالیستی مجبور به تکیه کردن بیشتر بر پی سوسیالیزم  
جوانب فعالیت خصم است. اینها همه جزو بدیهیات است و رفتن همین و استالین پاره پاره آن  
اشاره کرده اند.

لاکن وقتی سرمایه داری بر اثر جنگ جهانی یکی در هم کوبیده شده، فرایض تا حدود بسیاری  
فرسوده گردیده است، بجای یک کشور سوسیالیستی واحد، اردوگاه عظیم سوسیالیسم مرکب از همین  
از ۱۳ کشور سوسیالیستی ایجاد گردیده است، جنبش های کارگری در حال پا گرفتن و تسو فان  
جنبش انقلابی خلقهای سه قاره در حال برخاستن است، هنگامیکه سوسیالیسم بیس از یک ملیت  
نفر از اهالی کره زمین را در بر میگیرد، کشور سوسیالیستی به سلاحهای اتی مجهز شده است،  
و خلاصه کلام اوضاع بین المللی شرایط بسیار مستعدی را برای پیوس همه جانبه بوطیه امپریالیسم  
و ارتجاع بین المللی، کک به بلند نمودن جنبش های آزادبخش و کارگری مهیا نموده است،  
چنانچه کشوری تحت نام سیاست "صلح" بجای تحکیم بخشیدن و تقویت اردوگاه سوسیالیسم، افشای  
وسیع و آشکار امپریالیسم، کک همه جانبه به جنبشهای در حال رشد، بسط افکار کمونیستی در  
سراسر جهان و استوارانه قابل امپریالیسم ایستادن و بلند نمودن علم "کارآزمی با آمریکا" پرداخت،  
مسلخ صلح و دوختی و همزیستی صلح است آمیز میان آنها بشود. گردید. از حضرات "آدم کس و تلف  
گردیدن نیروی انسانی و منابع مادی" سخن گفت، درباره "جلب تدبیر سرمایه داران پیوسته کمونیسم"  
اظهار فضل کرد، از امکان "تشکیل جنبه های سوسیالیستی و ضد مونیولی" با بخشهایی از

بورژوازی جهانی برای گرفتن قدرت از امپریالیسم باوه سرای کرد، آنگاه این کشور تنها هیچ و ج  
مشترکی با لنینیسم ندارد، بلکه بالعکس بدانسان که لنین هنگام مبارزه با انترناسیونال دوم که  
انقلاب سخنانی از این قبیل میکنند و به اسلحه معجزه آسای "شرایط ویژه" توسل جسته بودند،  
اظهار داشت، این روزیونیم آشکار، "آستانویس و چاکوی درگاه بورژوازی است".

مرتدانی چون خروشچف و ایادی اس تحت لوای "تفسیر شرایط" و "چرخش اوضاع بسوی صلح و  
و سوسیالیسم"، تجدید نعر طللی خود را آغاز کردند. کسی کسی نبود باین آقایان بفرود  
تازه اثر هم بدرستی اوضاع بسود سوسیالیسم تفسیر یافته بود، اگر بواقع شما درست تشخیص  
دارید که اوضاع به ضرر سرمایه داری عوض شده است، آیا هنگام آن نبود که با چرخش اوضاع  
بسود سوسیالیسم تفسیر برونلاریا را نیز تفسیر کنید بجای آنکه آنرا بخلاف ببرد؟ آیا اینگونه است  
که هنگامیکه در عرصه نبرد طبقاتی نیروی انقلابی توجیه میگرد که اوضاع بسوی تفسیر یافته و  
اینکه دیگر میتواند دشمن طبقاتی خویش، بلکه دشمن طبقاتی خویش را برای همیشه سرنگون  
سازد، ناگاه سیاست عقب نشینی به سیاستی که به گاه اوضاع وخیم، به گاه تسلط  
ارتجاع باید اتخاذ نمود متحول گردد؟

مگر نه اینکه توسط به آفل های پارلتی، شرکت در "دو با"ها و این گونه سخنر  
بازنهای بورژوازی اساسا سیاست دوازان نمرص نبوده، بلکه سیاست هنگام عقب نشینی است.  
مگر تجربه انقلاب جهانی نشان نداده است که برونلاریا هنگامیکه شرایط بنفص بود سباید در  
سیاست قاطعتر گشته، روش های پس فوی تر اتخاذ نماید.

و اتفاقا تارکس یکی از دلایلی را بده برای شکست قیام کارگران پاریس در ۱۸۷۱ برشرد همین  
بود، که زحمتکاران پاریس آننگام که بورژوازی را از پاریس راندند و اوضاع کاملا بنفصشان  
بود به قاطعیت سلاح خویش نینزورند و از با اتورینه ترین سلاحها تا آنجا که باید برای قطع  
واقع نهایی بورژوازی سود نمیکنند.

بازی سیاست "صلح" خروشچف که بعنوان مبنی اصلی چرخش اتحاد شوروی معرفی کسر دید  
مگر سازش با ارتجاع بین المللی، خیانت و ارتداد به برونلاریا، بویژه هنگامیکه این برونلاریا  
میتوانست ضربات پس عظیمی به سرمایه داری وارد سازد نبود.

و اما پیرامین سئله جنگ و صلح بطور اهم نمرضات بسیاری شده است.

در عصر امپریالیسم عموما در جریان جنگ موجود است: جهان اول جنگ میان دستجات  
امپریالیستی با یکدیگر برای تقسیم مجدد جهان که بویژه هنگامیکه جهانی میگرد، پای وصل

کویک و مستعمرات را نیز طریقه نایل خلقهای آنان بدین جنگهای خانانوسوز باز نموده ، ویرانی و ولایت ناشی از این چنین جنگهایی را برایشان به ارضان میاورد . تجاوز دول امپریالیستی بدنهال بازار به خاک کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره ، همان تجاوز زاین بخاک چین فرانسه و آمریکا به خاک ویتنام و انگلستان و فرانسه بخاک مصر ، از جمله آن جنگهای تجاوز گرانه است که با شفا جنگ افروزنده امپریالیسم عین است .

این گونه جنگها که یا نتیجه طمع آرزودانه امپریالیستها برای افزودن بر مستعمرات خویش و یا نایل آنان به تقسیم مجدد جهان میان خویش است ، جنگهایی ضد انقلابی و ارتجاعی اند . کشورهای سوسیالیستی و همه کومونیستهای جهان ضائقه و قاطعانه باید بر طریقه این جنگ افروزها بپا خیزند و در راه صلح و بر طریقه این جنگها مبارزه نمایند . اینجا مبارزه در راه صلح امری مقدس و وظیفه پر ارج کشورهای سوسیالیستی است بالاخص اگر امپریالیستها دانه جنگها را تا تجاوز بسنه کشور سوسیالیستی بسط دهند .

چریان دوم جنگهای با طبیعت دیگر هستند : اینان برخلاف اولیها جنگ انقلابی خواننده میشوند ، جنگ طبقه ستمکش بر طبقه طبه ستمگر ، جنگ ملتهای در بند بر علیه حکمتهای ارتجاعی و خود فروخته ، جنگ انقلابی در راه بیرون راندن امپریالیسم و عالت بوسی آن از مستعمرات و نیمه مستعمرات . اینگونه جنگها از جانب طبقات ستمکش بر طبقه طبقات ستمگر و مدافعیین بین المللی شان سازمان داده میشود و جنگی است عادلانه ، بحق و انقلابی . این را در واقع جنگ نه ، بلکه انقلاب مینامیم .

امپریالیسم که خود بپا کشته جنگهای نوع اول ، جنگهای ضد انقلابی است ، بر عکس در مورد جنگهای نوع دوم یعنی نبرد رها بیخس طک در بند که بگانه راه رهایی آنان بخصار میروند ، چهروای بسیار صلح دوست و " ضد جنگ " دارد . و این بسیار بدیهیست .

مبارزه در راه صلح که در مقابل آن جنگها و طریقه پر ارج همه انقلابیون بشمار میروند ، بر عکس در مورد دومی یک مسخره ارتجاعی ، یک تلاش ضد انقلابی بیست نیست . صلح در برابر جنگهای انقلابی تنها بمعنی نابودی کامل ضد انقلاب میتواند باشد و پس ولعیر امری فوق العاده و ارتجاعی است .

امپریالیسم و ایدئولوژیهای هم طراحان جنگهای ضد الا بلیند و هم بجوزین " صلح " برای جنگهای انقلابی . آنان هم به خونین ترین جنگهای خانانوسوز برای تقسیم مجدد جهان میان یکدیگر میپردازند و هم " صلح " و سازش میان طبقه ستمکش را با ستمگران تبلیغ مینمایند . بر عکس کومونیستها

از سویی برای صلح در مقابل جنگ افروزیهای امپریالیستی و دساییشان برای تجاوز به شورهای سوسیالیستی ؛ انقلابی و جهان سوم بپا میخیزند و هم برای درهم کوبیدن " صلح " ارتجاعی میان طبقات متخاصم ، میان ارتجاع و خلق قیام میکنند .

تلاش برای صلح در مورد اول یعنی در مقابل جنگ افروزی امپریالیسم و بالاخص دسایه های وی بر طبقه کشورهای سوسیالیستی و کمترس شبکه نظامی به سرتاسر جهان امری فوق العاده مهم و حیوم است . این وظیفه دارای روجیت گونا گاه مدت برای تحمیل صلح به امپریالیستها ، محدود نمودن نظامی آنان ، افضای سیاستهای جنگ افروزان و قهر و دیگری دراز مدت نابودی کگ سیستم امپریالیستی بعنوان شفا " اصلی تمام جنگها میباشد .

ولاکن کوشش در راه " صلح " هنگام جنگ انقلابی میان طبقات ستم کشیده ایکه پس از طالبها و قزلباش ستمگری بر تجمان آگین بپا خواسته و آزادی خود را بهزور اسلحه طلب میکند یعنی آب پاشی بر آتش خشم نموده ، یعنی مرهم گزاردن بر زخم بردگان ، یعنی لاسه لیبسی در آستان طبقات ستمگر ، یعنی خیانت و ارتداد به ضایع انقلاب .

تلاش صلح آسان خروشهف ، برزف و شولا ، تلاششان در ازمان برداشتن اجاق جنگ در آسمای جنوب شرقی در ازمان برداشتن تمام " پتانسیل های احتراقی و جنگ در سرتاسر جهان " در ترویج سیاست مذاکره میان نیروهای انقلاب و ضد انقلاب ( که امریست صحیح ) بجای سیاست

مبارزه انقلابی قهری ( که طبعا دشمنان را بپای میز مذاکره نیز میکشاند ) و جایگزین نمودن جنگ انقلابی با صلح امپریالیستی ، همان تلاش سنتسی تمام امپریالیستها برای خاموش نمودن فریاد حق طلبی ملتهای در بند و سازش میان ستمگران و ستمکشان و بیبکلام تا مین " صلح " امپریالیستی بر جهان است . برزف ایله که دیکران و نیز چون عیبه بی سطر ، اطمعانه به تحریف عسته مرکزی

سیاست لنینی صلح غنم تجاوز امپریالیستها به کشور انقلابی روسیه پرداخته و می نویسند : " رفا سیاست خارجی ما همواره سیاسی طبقاتی ، یعنی سوسیالیستی در محتوی و هدف بوده و خواهد بود . و دقیقاً کاراکتر سوسیالیستی آن است که آنرا سیاست صلح می نند . لنین می گوید : بدین -

های باور نگرانی را که جنگ برای کارگران و دهقانان بهر همراهی آورد میدانیم و خیلی هم خوب می دانیم " ( مجموعه آثار جلد ۲۳ ص ۱۱۸ ) نتایجی که لنین می گرفت روشن بود : حفظ صلح بپهر وسیله ( تا کله از با ست ) آری صلح بپهر وسیله یعنی استقرار چندین ده هزار سرباز در خارج از خاک اتحاد شوروی ، استقرار نیروهای نظامی در مرز پایگاه انقلاب جهانی و تجاوز به

چکسلواکی، بنگال دس و هر نقطه دیگری که می توان. گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست چین می نویسد: "اگر شمار خطاب به پروژف و دارودسته) انقدر مشتاق آرام نمودن اوضاع جیبان هستید، چرا چند نمونه از صداقت خود را با انجام چند کار نشان ندهید. مثلا نیروهای خود را از چکسلواکی و مغولستان خارج کنید. ببینیم! و با جرایم ژاپن را بوی باز گردانید ببینیم! ..."

"صلح" و "آرامش جهان" ابزارهای عمومی امپریالیست است. تمام امپریالیستها حتی نیکسون جنایتکار در تمام مدتی که به جنگ افروزی و جنایتکاری مغفولست در هر کجا که سخن می گوید دم از صلح جهان می زند. آری صلح ابزار عمومی امپریالیست است. لندن هرگز ایمن چنین از صلح سخن نمی گوید. اما پروژف غلطدانه لندن را به یونه فراوانی می سپارد. او تعریف می نماید و می نویسد، "صلح بهر وسیله...". بدبختیهای باور نکردنی جنگ برای کارگران و دهقانان "بنگال چگونه؟ چکسلواکی چگونه؟ چین چگونه؟"

طبیعی است که بطور کلی سرپوش باصطلاح صلح همواره مستمت پنهان نمودن اهداف پیوسته امپریالیستهاست. از پاپ اعظم تا نزارهای روسیه و از هینلر و موسولینی تا نیکسون جنایتکار همتی روز را بدون صدها بار بر زبان راندن صلح برای فریب کارگران و نوچه های مردم سر نکرده اند. این باصطلاح صلح یعنی ایجاد شرایطی که نیروهای انقلابی جهان به جای حل قهرآمیز مسائل، به جای استفاده از "با اثربسته ترین وسائل چون توپ و تفنگ و سرتیزه" سر-نوشت خود را بدست دیپلمات های دو ابر قدرت سپرده و باین "عاقبتان صلح دوست" اجازت دهند برای خلعهای سراسر جهان تصمیم بگیرند. "صلح" یعنی مساعدترین شرایط برای تحصیل معاملات با صرفه میان امریکا و شوروی.

بد نیست اینها را از زبان متعفن خود آنان بشنویم.

لئونید پروژف در ۱۵ اوت در آلمانا گفت: "اولین در میان میرترین وظایف سیاسی ما برای برقراری آرامش در قیاس جهانی عبارتست از برقراری گفتاوس صلح جمعی اروپا... سیاست خارجی ما در حال حاضر بر اصل صلح در اروپا پایبندی شده... در اروپا بی شک بالاترین ارجحیت باید به تشکیل گفتاوس همه گانی صلح اروپایی داده شود... تلاش ما و کشورهای خواهر و متحدینمان در اینست... که این گفتاوس اروپا را به قاره صلح دائم مبدل نماید." (عصر جدید، شماره ۳۴) و پروژف مرتد در باره آسیا نیز همان بلائی ها را تکرار میکند: "چرا ما علاقمند به یک صلح جمعی در آسیا هستیم. زیرا ما می خواهیم آسیا را قاره از

جنگ و زد و خورد های مسلح ببینیم. ما می خواهیم شرایطی ایجاد شود که در آن رشد آزاد و تحکیم طی هر کشور و مردم تأمین گردد."

در تکامل ارجحیت وی د. ولسکی، مخیر مجله عصر جدید می نویسد:

"صلح پایدار در آسیا در جهت منافع تمام خلفیاست. زیرا نه فقط پایانی بر کشت و کشتار و زد و خورد های سلحانه و جلوگیری از نابودی ارزشهای مادی ایجاد خواهد کرد، بلکه مردم آسیا در تجربه خوش دریافته اند که آرامش در سطح آسیا شرایط مساعد را برای گسب پیورنهای طی و رشد اقتصادی و اجتماعی کشورشان فراهم می سازد."

بازترین خیانت آقای پروژف و ولسکی به انقلاب در همین چند سطر کوتاه خندیدنی نمودن مز میان انواع گوناگون جنگهای است که در آسیا و با نقاط دیگر جهان وجود دارد. هنگامیکه آشکارا می نویسد خواهان آنگونه صلحی هستند که "آسیا را قاره از زد و خورد های صلح" ببینند، صلحی که "پایان برگشت و کشتار و زد و خورد های سلحانه و جلوگیری از نابودی ارزشهای مادی" است مگر نه اینست که از مستبدیدگان میخواهند دیگر دست به "زد و خورد های صلح" نزنند، مگر مستبدیدگان را دعوت نمیکنند که برای جلوگیری از "کشت و کشتار" و "نابودی ارزشهای مادی" به انقلاب برخیزند و مگر نه اینست که این بزرگترین خصوصیات روی پر بنیم و پرورازی و نقطه مشترک میان آنان و هم دلیل یکی بودن آنهاست: آقای ولسکی در چند سطر بعد در همان مقاله خود را لو میدهد و می نویسد:

"امنیت استوار راه حل واقعی را برای خلق های آسیا در راه حل مسائل اساسی اقتصادی و سیاسی را که در مقابلشان قرار دارد باز نموده و انجام یکسری فرمهای رادیکال را که بسیار احتیاج است امکان پذیر میکند."

لاکن مسئله تنها در این نیست. کو تشهای مرتدان اتحاد شوروی در ایجاد گفتاوس صلح جمعی اروپا و طرح امنیت جمعی آسیا نه واقعا برای تضمین صلحی در این دو قاره ( زیسترا چه در آسیا وجه در اروپا قوی ترین ارتشها و در همین حال بالاترین درجه افرایش نیروی نظامی متعلق به اتحاد شوروی است ) بلکه بمنظور انجام هدف امپریالیستی کسب هموزنی بر جهان است.

ما توضیح میقت این مطلب را به زمان و جزوات دیگری وادار میکنم، تنها اینرا بگوئیم که طرح گفتاوس صلح جمعی اروپا یعنی تلاش در متحد گرداندن اروپا در مقابل ایالات متحده رقیب اصلی اتحاد شوروی، برای هموزنی بر جهان.

و طرح امنیت جمعی آسیا نیز چیزی مگر متحد کردن آسیا بمنظور تحقق محاصره جمعی شوروی

توده‌ای چین مهمترین مانع استیلای شوروی بر آسیا نیست و گرنه چگونه کشوری که چندین طبعین سرباز در مرزهای شمالی چین مستقر بوده، مغولستان را به پایگاه نظامی خود تبدیل کرده، تجاوز هندوچین به بنگال را سازمان داده، در پاکستان فکرو دلبهای بلوچ را به "زیرخورد" های مسلحانه "وا میدارد، افغانستان را تحریک به اشغال ایالت پختونستان پاکستان می‌نماید، چندین پایگاه نظامی در هندوستان و عراق و سوریه ایجاد میکند، با مرتجع ترین کشورهای آسیا برای گرفتن پایگاه نظامی به مذاکره می پردازد ( فیلیپین و کره جنوبی) و در اروپا، خاک چکسلواکی را اشغال می‌نماید، چندین ده هزار سرباز در آفریقای شرقی مستقر میکند نیروهای اتنی خود را افزایش میدهد، اروپای غربی را شانناواتنی می‌نماید، آلبانی سوسیالیستی را تهدید به مداخله نظامی و تغییر رژیم می کند، ناوگان دریایی خود را در مدیترانه در مقابل امپریالیسم آمریکا صف آرایی می‌نماید و ۰۰۰۰۰۰۰ می تواند پرچمدار " صلح جمعی" در آسیا و اروپا گردد.

ما در اوایل جزوه گفتیم که يك جنبه لازم از کوشش امپریالیسم شوروی در هوشی بر جهان تلاش در ساخت و پاخت با آمریکا است.

این سازش بدون منظور صورت میگیرد: اولاً ضمیر نمودن رقابت در میان این دو امپریالیسم آرام نمودن حرکاتی که بفر آنهاست، محاصره جمهوری توده ای چین و تانیا منتظر موقعیت مناسب برای تضادها و رقابت های بالاتر نخستین کوشش در راه صلح نیز از همینجانبانی میشود. در واقع اهداف سوسیال امپریالیستی شوروی در عرصه کثی صلح همانا مبارزست: تقاضای وابستگی مطلق لویچتر عالم به سوسیال امپریالیسم روسیه و همانا سعی در ایجاد محیطی که این طنبا تنها به اراده آنان - ابر قدرتها، حرکت نمایند و هرگاه بر میل و اراده آنهاست عملی انجام دهند و هرگاه که بر میل و اراده آنهاست دست به حتی تهدید و گستاخ های خونین بزنند.

یعنی ایجاد محیطی که طی آن ساخت و پاخت های دو ابر قدرت در شرایط صلح آسانتر و سهل الوصول تر شود. بویژه آنکه همه می دانند از هر نظر موقعیت اتحاد شوروی در حالیه بسیار رفیقین بر مراتب " امیدوار کننده تر" است. در راه رسیدن به این سازش و آرام نمودن محیط رقابت آمریکا و شوروی، سوسیال امپریالیستها شوروی خائفانه بر رقابت جنایت کارانه امپریالیسم آمریکا جامه می پوشانند.

این خوش خدمتی تا بدانجا میسر می شود که بوسیله رویزونیستهای امروزی تئوریزه شده و بکارگران جهان و خلقهای ستمدیده بختوان ارزیابی انقلابی تسویل داده میشود. از چلیبه بر طرف میگوید:

" عناصر حقیقت بینی در سیاست های بسیاری از کشورهای سرمایه داری پایایی افزایش قدرت اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی برادر رشد می نماید و سیاست صلحجویانه ما فعالیت می شود و جریانات مهم ترقی خواهی در جهان معاصر بینی می گیرند و روشن تر می شوند. ما با ایالات متحده به یک سری توافقات اقتصادی ( بدون: برای تقسیم جهان!) رسیدیم، اجرای آنها ممکن است پایایی برای همکاری های مهمتر و دراز مدت تر در این رشته باشد (۱) همچنین ایمن باعث تشویق يك جریان سیاسی مستحکم تری در روابط آمریکا و شوروی گشته و پیشرفت بیشتر بسوی صلح پایدار را که هدف سیاست خارجی شوروی است تسهیل می کند. اکثر دو کشور، اقتصاد شوروی و ایالات متحده، حقیقتاً جریانی را که مشترکاً در مذاکرات سکو مطرح کردند اجرا نمایند، ما اعتقاد داریم نگاه آغاز گامهای جدید و مهمی در پیشرفت روابط میان دو کشور بفتح خلقهای هر دو کشور و صلح جهانی است، در آینده امکان پذیر خواهد بود، و این بار باید به بیشتر نادید شود. . . البته بسیاری مسائل وابسته به جریان حوادث در آینده نزدیک و بخصوص تحولات در مسئله خاتمه دادن جنگ ویتنام می باشد. . . مطابق با اصول همین سیاست صلح مسا پیشنها یک سیستم امنیت جمعی آسیائی را به همه کشورهای آسیا می نتایج. " (دسامبر ۱۹۷۲، سنو، نقل شده در مجله " عصر جدید" شماره ۱، سال ۱۹۷۲)

مضمون اصلی لازم برزفند، را مجله عصر جدید تحت عنوان " اکثر دو کشور شوروی و ایالات متحده که قدرتمندترین کشورهای جهان اند روابط نزدیک و همکاری استواری را امان نمایند، صلح قابل انضادی می تواند در جهان ایجاد گردد. - خلاصه می کند! آری این واقعیتی است که رهبران اتحاد شوروی همه چیز حتی صلح جهانی و حل مسئله ویتنام را از دریچه رابطه و سازش خود با آمریکا می بیند و بویژه امروز نه تصادفای درونی کمپ امپریالیسم از هر زمان دیگر حادثتر گردیده است در راه سازش فوق از هیچ دسیسهای و از هیچ خیانتی ابا ندارد. دست و پسر آنها در خدمت به بورژوازی و خیانت به پرولتاریا، خیلی از عم سلطان سوسیال دموکرات خویش در عصر استرناسیونال دوم بازتر است. ببینید آنها چگونه چارترخانه اولاً تمام قهرمانیهای خلق

وینتام را بلوت می‌کنند و ثانیاً سعی در استفاده از آن برای سازش با امپریالیسم امریکا می‌نمایند: در تفسیری در مجله "عصر جدید" در سپتامبر سال جاری، روزیونیستهای مرتد شوروی نوشتند: "این مسئله (منظور گرایش به حل صلالت امیز مسائل) بویژه هنگام تجاوز آنها بر علیه خلق وینتام که اتحاد شوروی و کل جامعه سوسیالیستی را در کنار خود داشت نمایان نگشت."

ناتسهای امپریالیستها برای پیروزی هر روز کمتر گردیده و سرانجام، سیاستاران واقع بین سرمایه داری از جمله سران ایالات متحده درک نمودند که آنها هیچ چیز نمی‌توانند از موضع قدرت بگیرند و بدنبال این امر بود که اولین کنفرانس مشترک امریکا و شوروی در مه سال ۱۹۷۲ صورت گرفت. و باز جیره خواران نوین سرمایه جهانی برای اینکه خوش رقصی خویش را بسه "رهبران واقع بین ایالات متحده" و نیکسون نمایندند فاشیستی‌ترین جناح آن (!) نشان دهند خطاب به رهبران انقلابی حزب زحمتکشان وینتام در سفر پس از پیروزی به مسکو چنین می‌گویند:

(محتوی خلاصه شده)

ما خواهان صلح مطلق در آسیای جنوب شرقی هستیم... اکنون که صلح بدست آمده باید آن را حفظ نمود. ما به هیچ نیروی اجازه نخواهیم داد تا برخلاف قراردادی که اعضای اتحاد شوروی گذارده شده است هزرت نماید و صلح را نقض کند... ما از ضمانت خود برای حفظ صلح وینتام استفاده خواهیم کرد.

مهمات ارتجاعی برژنف بی‌شایعت به پیام خروشنجف به آمریکاها در ۱۰ سال قبل نبود که گفت: "اگر ما (یعنی دو کشور ایالات متحده و اتحاد شوروی) که نیرومندترین کشورهای جهان هستیم بخاطر صلح متحده شویم انوقت جنگ وجود نخواهد داشت و انوقت اگر دیوانه‌ای جنک بخواید، برای ما کافی خواهد بود که با انگشت خود روی آن فشار دهیم تا سر جسام خود بنشیند."

نمونه دیگری از تلاش دیوانوار رهبران اتحاد شوروی در حفظ نیکسون بمثابة "رهبر واقع بینی" که با او می‌شود معامله کرد، در جریان سرایا اقتضاح امیز "دزدان کاج سنید" معروف بنامه "واترگیت" نه هر بچه دبستانی که الفبای سیستم سرمایه‌داری را اندکی بداند، به نفس آگاهانسه نیکسون در آن خوب می‌پی‌برد، مشاهده شد. پروا در بین پاره در حالیکه گل جریبان را مخدوس می‌شد، مسئله را بعنوان یک کودتای جناح راست (!) بر علیه نیکسون طعناد کرده و معتقد است علیرغم اینکه جنجالهای وسیعی پیرامون شرکت مستقیم یوزیدنت نیکسون در جریان قوی وجود داشت کمیسین تحقیقاتی سنای امریکا نیکسون را از هر جرمی بی‌گناهی داشت!

ایدئولوژیهای امپریالیسم امریکا با تحقیر نظری اعلام داشتند که "عدم اجازه به هرگونه

سیاست رادیکالی در بلوک شرق که باعث تیرگی روابط امریکا و شوروی بشود و تا حدودی امپریالیزم کردن مضبوطات شوروی از قول و قرارهای برژنف و نیکسون بود." (نیویورک تایمز)

موج تلاش در این سازش تا بدانجا می‌رسد که برژنف در جلسه ای با حضور چندین مناسیر امریکائی آنها را مطلقاً می‌کند که بیش از ۹۵٪ تقاضاهای یهودیان شوروی برای مهاجرت پذیرفته می‌شود و کاسیکین به خبرنگاران آلمانی بلافاصله پس از اعتراض بسیاری سناتورهای امریکا به ادامه اخذ مالیات خروج از یهودیان، می‌گوید که دولت وی "مایل است از غالب مهاجرین بخاطر عدم استطاعت بالیشان هیچ مالیاتی دریافت نکنند". اری ایست تلاش سرسام آور اتحاد شوروی در ایجاد "صلح استوار" و "روابط مستحکم نوین" با ایالات متحده امریکا "بلی از دو طرفه نهندترین کشورهای جهان" و یا بعبارت مارکسیستی لنینیستی آن، یکی از دو ابر قدرت جهان. اما هیئات که تمام این ها تلاش است و بس. سیر دیالکتیکی واقع نشان می‌دهد که در عقیاس جهانی و بویژه در نقاط حساس جهان چون خلیج، رنگ روابط این دو ابر قدرت امپریالیسم لیمتی از هر زمان تیرتر است و تیره تر باد. امپریالیستها بیپوده می‌گویند بر تصادفای خویش سربوس گذارند. واقعیت بر خلاف تمایل آنان در جهت سیر تاریخ حرکت می‌کند:

هر چند آنها می‌کوشند یکدیگر را از نظر اقتصادی و سیاسی بر علیه کشورهای سوسیالیستی چون چین توده‌ای تقویت نمایند لیکن تلاش فوق امروز به عکس خود مبدل می‌شود. استالین کیبر نوشت:

"البته وقتی ایالات متحده و بریتانیا به احیاء اقتصاد آلمان کمک نمودند، اثری برای تبدیل آلمان به پایگاهی برای مقابله با سرزمین سوسیالیسم انجام دادند. لیکن آلمان لبه قدرت خویش را قبل از همه متوجه بلوک انگلیس - فرانسه - امریکا نمود."

وی در جای دیگر می‌نویسد: "چیزی که بسیار محتمل است اینست که جنبش کمونی صلح بمثابة جنبشی برای حفظ و پاسداری صلح، اگر موفق شود، ضجر به جلوگیری از جنبش مشخص و یا عقب انداختن موقت آن، اعمال صلحی محدود و سقوط حتمی بنفع حکومتی دیگر کسه در شکل ظاهر مایل است صلح را حفظ نماید، خواهد گشت. البته این امر خوبی است. در واقع بسیار خوبست. لیکن هرگز بدان درجه کافی نخواهد بود که بتواند اجتناب ناپذیری جنک میان کشورهای سرمایه‌داری را بشی از میان بردارد. کافی نخواهد بود زیرا علیرغم تمام موفقیت‌های جنبش صلح، امپریالیسم بقوت خود باقی خواهد بود و بالطبع اجتناب ناپذیری جنک نیز بقوت خود باقی خواهد ماند."

لنین نوشت: "اتحادهای 'انتر-امپریالیستی' و یا 'اولترا امپریالیستی' در شرایط سرمایه

داری، اعم از اینکه بهر شکلی منعقد شده باشند خواه بشکل یک ائتلاف امپریالیستی بر ضد ائتلاف امپریالیستی دیگر و خواه به شکل اتحاد همگانی تمام دول امپریالیستی با یکدیگر، ناگزیر جز تنفسهای بین جنگ نخواهد بود. اتحادهای زمان صلح مقدمات جنگ را فراهم می‌آورند و خود نیز زائیده جنگ هستند.

بدینال افزایش تضادها، هر دو ابر قدرت و بویژه اتحاد شوروی بر جریان تسلیحات خویش و رقابت سرسام آور نظامی میان خود افزوده‌اند. هر دو ابر قدرت مابین جنگی خود و دارودسته خود را برای نبردهای سهمگین احتمالی فردا روشن می‌زنند. نیروهای انقلابی جهان از ماهیت افزایش سرسام آور نیروی نظامی امپریالیسم امریکا بخوبی آگاهند، اما ماهیت عطیات برانگیز خطرناکتر اتحاد شوروی بر اقلب نیروهای انقلابی و مترقی عصر ما پوشیده است. باید پرده از چهره کریه آنان برداشت و ماهیت ضد خلقی عطیات آنها را که آرامش جهان را برهم زده است افشا نمود. روپوس ظانری تقویت قوا برای هر دو طرف "ترس" از دیگری است.

ترس ایالات متحده بویژه ناشی از برتری نظامی رقیب است. دریا سالار توپاس مور، فرماندار نیروی دریایی امریکا، در ژانویه اسال گفت "در اینکه توانم حجم نیروهای اتی، حداقل از نظر کمیت، بصر ما تمام شده است، هیچ گونه ستوالی مطرح نیست...."

"بدون یک قرارداد موثر در محدود کردن سلاحهای استراتژیک، درجه رشد ثنونی نیروی نظامی شوروی می‌تواند وی را تا یکی دو سال دیگر بدرجای بالاتر از چیزی که ما برای اواخر ۱۹۷۰ طرح ریزی کرده ایم برساند". در جای دیگر کرائت شارب فرمانده سابق نیروهای آقیانوس اطلس در گزارشی به رئیس جمهور نوشت: "اتحاد شوروی در حال حاضر در جهت بدست آوردن 'ضربه اول' می‌باشد که می‌تواند بحتوان حق السلوک در برابر امریکا از آن استفاده کند. حتی اگر ما عطیات بسیار مهمی نیز صورت دهیم، دوره بسیار جلدی در پیش خواهیم داشت." بی جهت نیست که دارودسته نیکسون می‌گویند بودجه ۸۳ بلیون دلاری نظامی را برای سال آتسی تصویب کنند. در مقابل در سال ۱۹۷۱ در حدود ۱۱۱٪ و در سال ۱۹۷۲ در حدود ۱۱۰٪ بودجه کل اتحاد شوروی صرف مخارج نظامی گردید. بعبارت دیگر در سال ۱۹۷۱ رفوسی در حدود ۲۴ میلیارد دلار و در سال ۷۲ بیس از ۲۵ میلیارد دلار صرف مخارج نظامی اتحاد شوروی گردیده است. هر چند که مجموعه مخارج فوق تحت نام "بودجه دفاعی" صورت می‌گیرد لیکن، ۷۰٪ "بودجه دفاعی" صرف مخارج برای وسائل نهایی است! تحقیقات موسسه شپسور "تحقیقات استراتژیک" - لندن، نشان می‌دهد که اکنون در کلبه زمینها نیروی دریایی، هوایی، زمینی و اتی، شوروی از امریکا پیشی گرفته است، بویژه برخلاف تصور غالب مفسرین غربی، حتی

در زمینه های هوایی نیز اتحاد شوروی بر امریکا پیشی گرفته است، سیستم جهانی پایگاههای شوروی امروزه دیرتر دست‌کمی از امریکا ندارد. مثلا در آقیانوس هند که منطقه مورد توجه ما برای بررسی اوضاع خلیج فارس می‌باشد، قدرت نیروی دریایی شوروی از هنگام آغاز سال ۱۹۷۱ تا پایان سال ۱۹۷۲ به نسبت ۴ به یک یعنی از تعداد تقریبی ۲ هزار کشتی و ناو و ناوچه به ۸ هزار رشد کرده است. در صورت باز شدن کانال سوئز شوروی با در دست داشتن پایگاه‌های متعدد نظامی در مدیترانه، احتمالا قبرس، سوریه، بندر هدیدا در یمن، شمال شرقی سومالی، جزیره سکوتره در جنوب یمن جنوبی، ۶ بندر و پایگاه نظامی در هند و بنگال دس و یک نیروی عظیم دریایی و هوایی در آقیانوس هند، منطقه مورد نظر ما را چون دائره حکمی محاصره خواهد کرد (به نقشه نگاه کنید) در صورت اتمام پایگاه ام‌قیصر در عراق، و جدا شدن احتمالی بلوچستان و ساختمان احتمالی پایگاه در افغانستان، بدون شک و با کمال اطمینان می‌توان گفت توانم قوای نظامی در ناحیه بطور کاملاً بارزی بفتح شوروی بهم خواهد خورد. البته بدیهی است که ایالات متحده آرام ننشسته است و بطرز وحشتناکی او نیز به تجهیز پایگاههای متعدد خود در منطقه مشغولست. امریکا نیز از دریای مدیترانه، پایگاههای نظامی در یونان، چندین پایگاه در ترکیه، اسرائیل، اریتره، عربستان، عمان، جزایر کوره مریا، موریس، و دیاکوگاریسیا، ه پایگاه در ایران و سواحل خلیج و دریای عمان و پایگاه عظیم تایلند و ایذا نیروی عظیم صربسی ناوگان هفتم در آقیانوس هند، رقیب سرسخت سوسیال امپریالیسم شوروی و طرفی از رقابت همومونی طلبانی دو ابر قدرت است. آری، بی‌جهت نیست که رفقای چینی ما در کشوره دهم حزب کمونیست چین اعلام می‌کنند: "رقابت میان امریکا و شوروی بر سر استیلای جهان عامل اصلی آشفتگی در جهان ثنونی است."

سیر وقایع بویژه آنچه در خاور میانه می‌گذرد نشان می‌دهد که برنامه دو ابر قدرت در سازش استراتژیک با یکدیگر، بجزآن زیاد بنیایان رسیده و عصر تشدید رقابت ها آغاز می‌گردد. در مدت کوتاه آینده ما شاهد مانورهای جدید و تلاشهای جدید برای سازش میان ایندو خواهیم بود، سفر های شتاب‌زده بسیاری از نوزنان طرفین به سرزمین های یکدیگر ویژگی دوران کوتاه‌آینده است، لین بزودی عصر توانها فرا می‌رسد. "بادی که از بالای برجها می‌وزد، علامت توفان در نومهنگ است"

سوسیال امپریالیسم شوروی بسیار کوشیده است تا از یکسو دانه اتحاد نا مقدس "صلح امیز" خویش را با امریکا افزایش دهد و از سوی دیگر، بر قدرت خویش و دانه رقابت سلامت امیز اقتصادی خود با باصطلاح "سیستم سرمایه داری برعبری امریکا" بیفزاید. دیالکتیک حوادث جهان

با نشان میدهد که بخش اول تلاش شوروی و آمریکا به نفع بخش دوم بگنار می رود. سیر عمومی جهان نشان میدهد :

الف - رقابت میان امپریالیستهای کونادین، میان امریکای تحلیل یافته و زوال یافته با اروپای غربی متحد و قدرتمند، با ژاپن "شکوفان" و "خطرناک" و با اتحاد شوروی سوسیال امپریالیسم، این امپریالیست نوظهور در عرصه رقابت جهانی، امروز بخاطر اولاً رشد طوفانزای جنبشهای انقلابی و در نتیجه از دست رفتن بازار وسیع گذشته و نتیجتاً هر چه محدودتر شدن زمینه رقابت یا به عبارت دیگر کوچکتر شدن مال التجاره دزدی و ثانیاً بخاطر تضعیف مجموعه سیستم سرمایه داری همپا و امپریالیسم آمریکا خصوصاً که بالنتیجه بر مبنی قانون رشد ناموزن سرمایه داری، توازن قوا را نامکن می سازد، وارد دوران مرگ و زندگی و طوفانی خویش گردیده است. دروازی که خاطره سالهای ۱۹۳۰ را در دلها زنده میکند.

ب - در میان مجموعه امپریالیستهای ریزو درشت ابتکار عمل و رهبری در دست دو امپراتور قدرت امپریالیستی، ایالات متحده و اتحاد شوروی است که اولی بطلب پیروزی جنگ جهانی دوم و سرکوب سایر دول امپریالیستی و چپال بی رحمانه جهان سوم و ملتهای دریند و دومی بطلب احیای سرمایه داری در روسیه و در عین حال استفاده از گذشته سوسیالیستی اقتصاد پس که طبعاً امتیازات بحرانی را برای وی کثیر می کند، به دوش در زنده ترین نیروهای اقتصادی، سیاسی و نظامی جهان مبدل گردیده اند.

ج - بحران جهانی اقتصاد سرمایه داری که باز خاطره سالهای ۱۹۳۰ را در دل زنده می کند از یکسو توان امپریالیستها را در اتحاد گامه و تضاد آنها را تشدید می نماید و از سوی دیگر بخاطر بی ترتیبی شدید در مجموعه سرمایه داری جهانی به برخی قدرتها اجازه می دهد تا برای "نجات مجموعه سرمایه داری" دست به اتخاذ سیاست "نوین" یا فاشیسم زده و ماشینی جنگی خویش را برای "رزم" بر علیه رقبا و جنگ بر علیه کشورهای که "با سیاستهای خویش سنسک مهمی در راه رشد سیاست صلح آمیز ما هستند" تدارک ببینند.

اتحاد شوروی دارای سرشارترین پتانسیل برای تبدیل به یک چنین قدرت ثروتمندی است و "پیکان نیز حمله آن متوجه کشور جمهوری توده ای چین است" و "غرب نیز همواره مایل بوده تا عطف تجاوز شوروی را به شرق و بسوی چین متوجه نماید". این چنین است تکامل امپریالیسم شوروی از اپروتونیسم خرونیجینی .

\* \* \*

در صفحات بعد ما خواهیم نوشت باختصار در باره روزنیویسم شوروی در برخورد به جنبش انقلابی خلقهای جهان سخن گوئیم. سخن بیشتر در این باره را به بعد واگذار می کنیم و به مقالات دیگر .

### روزیویسم شوروی و تکامل آرام انقلاب و گذار سلامت آمیز به سوسیالیسم

در ابتدای مقاله خویش توضیح دادیم ، روزیویسم یعنی سلامت روزوازی در جنبش کمونیستی و کارگری. عرصه جنبش های انقلابی آن سنک محلی است که دست مزوانه و چهره کثیف روزیویسم نیستها بیش از هر نقطه دیگر افشا می شود. تاکنون پیرامین نظرات یا بهتر بگوئیم اراجیف رهبران شوروی در باره پروسه تکامل انقلابات بسیار شنیده ایم، در اینجا بشکل مشخص تر آنها در عرصه خاور میانه روزینتر می گوئیم .

الف - تبلیغ راه تکامل سلامت آمیز. در برنامه صوبه کنکره بیست و یکم حزب کمونیست شوروی چنین میخوانیم: "طبقه کارگر بسیاری از کشورهای در محیط تاریخی جدید حتی قبل از سرکشی سرمایه داری می توانند به روزوازی انجام اقداماتی را تحصیل کنند ... و ... معانی حاکمه را وادار کند که تدارک جنگ جهانی را قطع نموده و از برانگیختن جنگ های ضلغالی دست بردارد ... طبقه کارگر و پیشاهنگ آن احزاب مارکسیستی لنینیستی می کوشند انقلاب سوسیالیستی را پیشوه سلامت آمیز انجام دهند. تحقق این امکان می تواند با منافع طبقه کارگر و همه مردم ... مطابقت داشته باشد ... در شرایط کمونی طبقه کارگر بسرکردگی پیشاهنگ خود در یک رشته از کشورهای سرد مایه داری امکان انرا دارد که بر اساس جبهه کارگری و همه خلقی و بر اساس سایر شکل های ممکن سازش و همکاری سیاسی بین احزاب و سازمانهای اجتماعی مختلف اکثریت مردم را متحد نموده و بدون جنگ داخلی، قدرت حاکمه را در دست گیرد انتقال وسایل عمده تولید را بدست مردم تأمین نماید"

بر مبنی این نظریه در جهان امروز نیروهای ایجاد گردیده که در پرتوی نیروهای فوق انقلاب بات جهانی لزوماً از کاتال قهرآمیز حرکت نکرده و می تواند از طریق سلامت آمیز به قدرت برسند. تولیداتی، مرتد ایالتیائی و از بنیانگذاران و نمایندگان عمده اپروتونیسم محاصر در این باره گفت: "آنچه که ما امروزه در باره پروسه تکامل سوسیالیسم می گوئیم ، اگر در دوران لنین گفته می شد ، اپروتونیستی بود" ! "بزم خرونیجیف و ترکا" شرایط کمونی جهان بخاطر "رشد برخی نیروها" و غلبه کامل "سیستم جهانی سوسیالیسم بر سرمایه داری" ایجاد می نماید تا بر خلاف تعالیم لنین در نیم قرن پیش ، پروسه تکاملی انقلاب در نقاط گوناگون جهان سیر سلامت آمیز خود را طی کرده و بی جهت به قهر منوئل نکرده . بیبینم آیا آن زمینه شده ایست بر مبنی آن مارکس ، انگلس ولنین



بدین نتیجه رسیدند که "انقلاب تنها در تحت رهبری پرولتاریای مسلح قادر به سرنگون ساختن کجیه اشکال سرمایه داری و بازمانده های قرون وسطایی فئودالیته است" در عصر ما تفاوت نموده یا نه .

انگلس و مارکس در جمع بندی از تجربیات کمون پاریس نوشتند "بویژه کمون ثابت کرد که طبقه کارگر نمی تواند بطور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده ایرا تصرف نماید و آنرا برای مقاصد خویش بکار اندازد" - لنین در دولت و انقلاب صحن حمله و افشای اپورتونیستهای ده سخنان مارکس را در این زمینه چون اسنان طبریها و اسکندریها تحریف نموده اند نوشت : "اندیشه مارکس عبارت از اینست که طبقه کارگر باید ماشین دولتی حاضر و آماده را خورد کند و در هم شکند و نه اینکه به تصرف ساده آن اکتفا نرزد." (تکیه از لنین است) مارکس در آوریل ۱۸۷۱ یعنی درست در روزهای کمون به گوگلمان چنین نوشت :

۳۳ "تو نظری به فصل آخر کتاب هیجدم بزور من بیفتی خواهی دید که من اقدام بعدی انقلاب فرانسه را چنین اعلام می دارم: برخلاف سابق ماشین بوروکراتیک و نظامی از دست بدست دیگر داده نشود، بلکه در هم شکسته شود و همین نکته هم شرط مقدماتی هر انقلاب خلقی واقعی را در قاره تشکیل می دهد. و این درست همان چیز است که رفقای پارسی قهرمان ما در انجامش می کوشند" (تکیه از مارکس است)

همه، حتی اپورتونیستها نیز بر این عقیده اند که مسئله انقلاب، کسب قدرت حاکمیت بدست طبقه کارگر و تبدیل دولت از وسیله خاصی جهت سرکوب طبقات مستکبر توسط استعمار سوندگان به ابزاری برای سیادت تمام پرولتاریا و رعایای همه زحمتکشان و جهالت در راه نابودی کامل تمام طبقات و باطل زوال کامل دولت.

نا اینجا بنصر می رسد همه موافق با نسیم و خط فاضل میان ما و رویزونیستها از اینجا آغاز می شود که برخورد ما به مسئله دولت و قدرت دولتی از جناع چگونه است، که تمام آئین مارسیسم که آنرا از کلیه اشکال سوسیالیسم جدا می سازد درست در برخورد عمیق آن به همین نکته است . چرا لنین معتقد بود که "مقاومت استعمار پیشینگان را تنها باید با ضمت آئین کارگران صلح در هم کوبت ؟" در جواب سئوالی مشابه با این امر در سال ۱۹۱۷ لنین چنین نوشت : "در منحنی نه از مارکس نقل نمودیم (منصور مبحثی است که ما از مارکس در ناماس به گوگلمان نقل بردایم - نویسنده) بخصوص ذکر دو نکته جالب توجه است . نخست آنکه اواستناج خود را تنها به قاره محدود می کند . این بوضوح در سال ۱۸۷۱ یعنی عنصامیکه انگلستان منصور نمونه یک کشور صرفا سرمایه داری بود ولی در آن دستگاه ارتشی و با درجه زیادی بوروکراسی یافت نمی شد مفهوم بود . باین جهت مارکس برای انگلستان که در آن انقلاب و حتی انقلاب خفیی ،

بدون شرط مقدماتی انهدام ماشین دولتی حاضر و آماده، تصور و در آن زمان مدن بود جنبه استثناء قائل شده بود . و اما اکنون در سال ۱۹۱۷ در دوران نخستین جنگ بزرگ امپریالیستی، دیگر این محدودیتی که مارکس قائل شده بود منتفی می گردد . هم انگلستان و هم امریکا که از حیث فقدان دستگاه ارتشی و بوروکراسیم بزرگترین و آخرین نمایندگان "آزادی انگلوسالون - در همه جهان - بودند، حالا در منجلا کثیف و خونین اروپائی موسسات بوروکراتیک و نظامی که همه چیز را مطیع خود می نمایند و همه چیز را بدست خود سرکوب می سازند، در غلطیده اند . اکنون ، خواه در انگلستان و خواه در امریکا " شرط مقدماتی هر انقلاب خلقی عبارت است از در هم شکستن و انهدام ماشین دولتی حاضر و آماده" .

به عبارت دیگر بنا بر نظریه مارکس و انگلس و لنین عده ترین دلیل نیاز به درهم شکستن جبری و قهرآمیز ماشین دولتی ارتجاع و نه تصاحب مسالمت آمیز آن ، عبارت بود از وجود دو دستگاه نظامی و بوروکراسی . لنین همانا معتقد بر این بود که هر چه دستگاه ارتشی مرتجع و قدرتمندتر و هر چه دستگاه بوروکراسی کثیف و پیچیده تر، لزوم متضادتر و قاطع تر بودن نیروی قهری که بر علیه آن بنار گرفته می شود نیز بیشتر .

رویزونیستهای مرتد خروشیفی و ارادل گاسه لیس بوروکراسی و برده داری مزدوری باید جواب بدعند آیا آن "نیروهای" خاصی که در "جهان معاصر پدید آمده اند" ، آیا "تفوق روزافزون سوسیالیسم بر سرمایه داری" کوچکترین تاثیر تضعیف کننده ای در ماشین های ارتشی و بوروکراتیک کشورهای گوناگون داده اند که آنها چاکرستانه مدعی می گردند :

"در صورت یک آوردن اکثریت پارلمانی چنانچه این اکثریت با فشار نوده ای خارج مسمراه باشد بوروکراسی را مجبور به واگذاری مسالمت آمیز قدرت به پرولتاریا خواهد نمود" ۱۴

آیا سر و فایع جهان بالعکس دال بر این نیست که با تکامل و زوال بایندگی امپریالیسم، با نزدیک شدن ساعات زوال کامل سرمایه داری هر روز بر درنده خوبی، جنایت باری و فضایی دستگاه های نظامی و پیچیدگی و منجلا دستگاه های بوروکراسی افزوده گردیده است ؟ آیا این اوج سفاهت و کورس مغزی کودکان نیست که در شرایطی که دستگاه های نظامی حکومت های مرتجعی چون ایران به مرت اوتربین سلاحها مجهز گردیده است و بوروکراسی کثیف و ارتجاعی نا مسمسز استخوان هیئت حاکمه ، انهم به صورت سلطنتی آن بروز نموده و بیدار می کند، مدعی گردیده : "ایستمداری ندارد که در شرایط رشد روزافزون نیروهای سوسیالیسم و نیرو یافتن جنبش کارگری و صعب شدن مواضع سرمایه داری، اوضاع و احوالی در پاره ای از کشورهای پدید آید که در آن عمالشانوه که مارکس و لنین پیش بینی کرده اند بوروکراسی صلاح کار خود را در آن ببیند کس

موافقت کد وسائل تولید را از وی با پرداخت عوضی بستانند و پرولتاریا صلاح کار خود را در ببیند که "معامله با عوضی" بکند. (تاکید از ماست)

یعنی زمانی در برخی کشورها بورژوازی از ترس جان و مال خود را تحویل پرولتاریا خواهد داد و در عوض مثلا بلغچه ای در پلکی از نقاط خوب آب و هوای کشور از پرولتاریا خواهد گرفت و همه چیز حل خواهد شد! تو کوفی نویسندگان این سطوره حتی یک بار هم تاریخ جنایات وحتیانه و درمیشانه تیورها، کزنسائی ها، کزنیلوف ها و چپانهای چک ها را نخوانده اند!

لنین در این رابطه نوشت: "هر گونه تصور باطل بر نیت سلامت جوانه سرمایه دارن از اراده اکثریت استثمار شوندگان و هر گونه گمانی در باره گذار سلامت آمیز فرصتی به سوسا- لیمم نه تنها حداغای تنگ نظری بیشمورانه می باشد بلکه مستقیما فریب کارگران، پرده پوشی برده داری و مزدوری سرمایه داری و مخفی داشتن حقایق است."

این اوج سفاقت و بلاغت خورده بورژوازی است اگر کسی در عصری که بورژوازی فئودالهای کلیه کشورهای جهان به جنایت باترین وسائل جنگی مجهز می شوند، کارگران و زحمتکشان را از صلح شدن باز دارد. در حقیقت امر، تعلیمات لنینی به ما می آموزد که هرچه بر پیچیدگی و عظمت دستکاههای بوروکراتیک و مینتاریستی رژیمهای کنونی جهان افزوده می شود و هر چه نجاووزات صدانقلابی و هماری میان مترجمین بین الطللی برای سرکوب جنبش های محلی حالت عاضری بخود می گیرند لزوم توسل به قهر انقلابی و لزوم تکامل قدرت صلح پرولتاریا و زحمتکشان افزوده می شود.

لنین در مشهورترین اثر خویش پیرامون انقلاب چنین نوشت: "آموزش مارکس و انگلس در باره ناگزیری انقلاب قهری مربوط به دولت بورژوازی است. این دولت نمی تواند از طریق "زوال" جای خود را به دولت پرولتری (دیکتاتوری پرولتاریا) بدهد و این عمل طبق قاعده عمومی، فقط از طریق انقلاب قهری می تواند انجام پذیرد. ستایش نامه انگلس در باره این انقلاب که کاملا با بیانات مکرر مارکس مطابقت دارد - (پایان کتاب "فقر فلسفه" و "مانیفست کمونیست" را به یاد آوریم که چگونه در آن با سرلندی و آنسکارا ناگزیری انقلاب قهری اعلام شده است؛ انتقاد از برنامه کتا را در سال ۱۸۷۰ به خاطر آوریم که تقریبا سی سال پس از آن نوشته شد و در آنجا مارکس اپورتونیسیم این برنامه را بی رحمانه می گوید) - این ستایش نامه به هیچ وجه "تئیقلی" و سخن آرائی و بیسا اقدامی به منظور مناظره نیست. ضرورت تربیت سیستماتیک توده ها به قسمی که با این نظریه و همانا با این نظریه انقلاب قهری مطابقت داشته باشد، همان نکته ای است که مناووده تمام آموزش مارکس و انگلس را تشکیل می دهد. بارزترین نشانه خیانت جریانات فعلا حکم فرمای سو - سیال شوینستی و لائوتسکیستی به آموزش مارکس و انگلس این است که، خواه این جریان و خواه آن دیگری این تزویج و این تبلیغ را فراموش کرده اند.

بدون انقلاب قهری، تعبیر دولت بورژوازی با دولت پرولتاری محال است. نابودی دولت پرولتری و بعبارت دیگر نابودی هرگونه دولتی جز از راه زوال از راه دیگری امکان پذیر نیست. اینجا مسئله توسط لنین نه تنها بعنوان یک امر مسلم که "بدون انقلاب قهری تعویب دولت بورژوازی با دولت پرولتری محال است" قلمداد می گردد، بلکه خود امر تبلیغ دائمی و سیستماتیک لزوم انقلاب صلح و قهری نیز بعنوان سنگ بنیاد نمودن انقلابیون از اپورتونیستهاست ( قابل توجه حضرات مرتدان احزاب توده، کمونیست عراق، سوریه ... ) این "ضرورت تربیت سیستماتیک توده ها بقسمی که با این نظریه ... و همانا این نظریه انقلاب قهری مطابقت داشته باشد" چون تبری است که بسینه روزیونیشهای اپورتونیست بین الطللی می نشیند.

و باز لنین بود که نوشت: "کنه مطلب صنا در مورد مسئله دولت نیز اینجا بطرز شگرفی استنباط می شده است: آیا طبقه شتکسلر اسلحه دارد یا نه؟"

و اما روزیونیشها چه می گویند: آنها با تحریف ناهجای اصل لنینی مبنی بر ضرورت وجود شرایط و وضع انقلابی برای بدست گرفتن قدرت یک منت اراجیفی تحویل می دهند- احسان طبری از سران روزیونیسیم حزب توده ایران می نویسد:

"برای آنکه انقلاب اجتماعی وقوع یابد شرایط معینی ضروریست... لنین وجود "وضع انقلابی" را برای وقوع انقلاب ضروری دانسته و مشخصات وضع انقلابی را در آثار خود بیان داشته است... بنظر حزب ما شرایط عینی انقلاب در ایران عجالتا وجود ندارد... واقعیت وجود ناخرسندی عمومی، انفراد معنوی رژیم در داخل خلق، تکجوشها و مبارزات جداگانه هنوز بمعنی تحقق شرایط لازم نیست. هنوز نمی توان از وجود "وضع انقلابی" در ایران سخن گفت. لذا در حال حاضر انقلاب بمعنی عمل توده های مردم نمی تواند رخ دهد."

احسان طبری و شرکاء، نه تنها در منجلاپ اپورتونیسیم، بلکه علیرغم ورق زدن بسیاری آثار مارکس و لنین برای یافتن نقل قولهای "جالب" در منجلاپ کوردنی تشویک نیز فرورفته اند. معلوم نیست احسان طبری از وضع انقلابی سخن می گوید یا شرایط عینی انقلاب. تا آنجا که مسئله شرایط عینی انقلاب است تنها و تنها یک معیار وجود دارد که مارکسیستی است و آن عبارت است از "آن شرایطی که مناسبات تولیدی سدی محکم در مقابل رشد نیروهای مولده کردند."

اما اوضاع انقلابی یا وضع انقلابی بجز اینست. وضع انقلابی مختص هنگام دست زدن به قیام صلح برای کسب قدرت سیاسی در یک ناحیه یا کشور است. وضع انقلابی زمانی بسیار کوتاه و گذرا است که طبقه کارگر و حزب وی باید از آن بدرستی استفاده کند و آن زمانی است که "هنگامی که پائینی ها بتوانند تحمل شرایط موجود را بشنایند و نه بالایی ها بتوانند با شیوه های قدیم حکومت دهند."

لنین میگوید: "قانون اساسی انقلاب، که تمام انقلابها و از آنجمله سه انقلاب روس در قرن بیستم آثار آنها پدید نمودند، از این قرار است: برای انقلاب کافی نیست دشمنان و مستبدان را به عدم امکان زندگی بشو و سابق بی برند و تغییر آنها طلب نمایند، برای انقلاب ضروریست که استشارگران بتوانند بشو و سابق زندگی حکومت کنند. فقط آن هنگامیکه پائینیها نظام کهنه را نخو اهتند و بالاییها توانند بشو و سابق ادامه دهند، فقط آنگاه انقلاب میتواند پیروز گردد. این حقیقت را بحیثیت دیگر چنین میتوان بیان نمود: انقلاب بدون یک بحران ملی عمومی (که هم استشارشوندگان و هم استشارگران را در برگیرد) غیرممکنست."

در اینجا صحبت لنین درباره شرایط صحنی در ارتقاء قدرت سیاسی و پیروزی انقلاب است و تقاضای آن برای پیروزی انقلاب در یک کشور لازم است پائینیها این انقلاب را بخورند و آن "بالاها هم" در برابر آن کاری نتوانند کنند. یعنی هر دو سوی تضاد دچار بحران و بهم ریختگی گردد. و بالطبع هیچ انقلابی بدون پیدایش این شرط به پیروزی نرسیده است. تفاوت میان جوامع پیشرفته سرمایه داری با کشورهای نیه فئودال - نیه سنتز شده در اینجا است که وضع انقلابی در یکی، کشورهای سرمایه داری پیشرفته بخاطر موزونی نسبی اقتصادی سیاسی کشور تقریباً و بطور در سراسر جامعه همزمان فرامی رسد و هر چه درجه موزونی اقتصادی سرمایه داری این کشور و میزان تکامل نیروهای مولده سرمایه داری بیشتر، همگونی و همزمانی فراسیدن وضع انقلابی بسنخورد کماب قدرت سیاسی بیشتر.

لاکن در کشورهای نوع دوم که باز نقطه نظر اقتصادی سیاسی نقاط مختلف کشور در زمان موزینی بسر میرد طبعا اوضاع انقلابی در نقاط مختلف کشور همزمان فرا نرسد. بحیثیت دیگر در کشورهای سنتز شده و نیه سنتز شده وضع انقلابی ابتدا در ناحیه ای یا منطقه ای ایجاد میگردد و رفته رفته گسترش مییابد. بدین جهت است که انقلاب نیز در این جوامع بطور موج وار و منطقه به منطقه همراه با فراسیدن وضع انقلابی حرکت میکند. مبارزه مسلحانه و جنگ پارتیزانی در مناطقی که دارای وضع انقلابی نسبتاً مساعدتری هستند یعنی "پائینیها" بهتر انقلاب را میپذیرند و "بالاییها" نیز قادر بادامه تسلط عادی خود بر آن ناحیه نمیباشند، باعث گمترش و عقبی وضع انقلابی در سراسر کشور خواهد شد و پیرو فراسیدن وضع انقلابی در سایر نقاط کشور را تصریح خواهد نمود.

رفیق مائوتسه دون در توضیح اشتباهات عده ای از اعضای حزب کمونیست چین در این زمینه در سال ۱۹۳۰ نوشته است: این عده وضع ویژه چین را درک نمیکنند و "از پیرو این ایده را نیز عیقا درک نمیکنند که باید از طریق تحلم و توسعه قدرت سیاسی سرخ اوج گیری انقلاب را در سراسر کشور تسریع نمود. آنها از قرار معلوم بر این عقیده اند که چون اوج گیری

انقلاب هنوز خیلی دور است کوشش برای انجام اینکار بسیار مشکل یعنی استمرار قدرت سیاسی سرخ بیپوده است. دروغ فرآنها بر این امیدند که نفوذ سیاسی ما را از راه آسانتری، یعنی از طریق عملیات تحریک پارتیزانی زیاد شد ( البته در مورد آقای احسان طبری و شرکا، ایشان این امر را میخواهند توسط بحثهای دوجانبه با رژیم صورت دهند نه جنگ پارتیزانی تحریک) و همینکه توده ها در سراسر کشور کاملاً و با تا اندازه ای به انقلاب جلب شوند، در تمام چین به قیام مسلحانه دست زنند و سپس آنها را با شرکت ارتش سرخ بیک انقلاب بزرگ سراسری مبدل نمایند...."

برای انقلاب چین ویتنام اثبات مینماید که انقلابیون میتوانند در ناحیه ای که تکرین تضاد - های داخلی و خارجی بدرجه ای رسیده است که وضع انقلابی را موجب شود، قیام نموده، قدرت سیاسی را یکجا آورند و بحیثیت دیگر در آن ناحیه به پیروزی رسند و سپس با تمسک و گسترش وضع انقلابی به سایر نقاط، که خود امر قیام فوق و کمب قدرت سیاسی در آن منطقه در آن نقش دارد، داخه انقلاب را گسترش دهند. فراسیدن وضع انقلابی شرط بلا تردید کمب قدرت سیاسی است و نه عاملی که برای انجام فعالیت انقلابی و تخریب توده به مبارزه باید بانتظار آن نشست.

اشکال رویزونیتهای مرتد خروشیچی در این نیست که گویا "راه روسیه" و لنین را پذیرفته و منتظر وضع انقلابی در سراسر کشورند، خیر! ز برای اگر واقعا چنین بود حداقل آنها مینماید بتدارک خود آماده نمودن توده برای هنگامیکه چنین وضعی فرا میرسد اقدام نمایند و قاعدتاً با فعالیت خویش فراسیدن آن را تسریع کنند. لادن ساله آنها این نیست.

وارشین بحق ایورتو نیمه انتزاعیونال دو، برای توجیه رفرمیسم و راه پارلماناریستی خویش اولاً به نبود شرایط عینی انقلاب اشاره میکند و دوم اینکه وقتی دلایل نبود این شرایط خواسته میشود به معیارهای مربوط به وضع انقلابی اشاره مینماید. و تازه این هر دو جنبه اول ارتداد و اپورتونیزم آنهاست. ساله ایشان بس عمیقتر از این است که گویا در ایران وضع انقلابی وجود ندارد زیرا حتی اگر فرض را بر این نسیم که مثلا در کشورهای چین ایران و عراق وضع انقلابی آماده نیست. آیا این امر هرگز دال بر این خواهد شد که "تلیح دائی و سیمتا -

نیک" و "تربیت دائی" توده ها "بر مبنی" نظریه انقلاب فبرامیز" را فراموش نمائیم. (لنین) آیا لنین که خود امر صحیح و علمی لزوم وجود وضع انقلابی را تدوین نمود در آن دوران عاشق که برزم طبریها و اسکندریها و شرکا" هنوز وضع انقلابی آماده نبود به تلیح کاسه لیبسی از پیروزی می پرداخت که حزب توده و اشغالهم به چنین امر پزنان و آبی بشمولند. و یا

آیا هرگز توجه لنین از "تربیت سیستماتیک توده ها" بر مبنی نظریه "لزوم انقلاب قهری" هرگز بسوی قانونی کردن احزاب و یا احقاق حقوق دموکراتیک متوجه می گردید؟ نه اینها سخنان لنین نیست، زوره های نویسه امانه باند خائنین رویزیونیسم مدرن است.

یکی از نگاههای خاوارمیانه این زوزه کش، حزب توده ایران است. در مقاله بی از حزب فوق تحت عنوان "نگاتی درباره و حائط علی مبارزا انقلابی در ایران" - بهمن ۱۳۵۱ چنین میخوانیم: "از تجزیه و تحلیل وضع کنونی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران این نتیجه گرفته میشود که با وجود عدم رضایت شدیدی که در میان قشرهای وسیع مردم کشور ما وجود دارد، عدم رضایتی که سرفرانتیجه سیاست ضد خلق رژیم کنونی است، سیاستی که محور اصلی آن عارت بی حد و حصر ثروت ملی و محصول دسترنج زحمتگشان ایران از طرف سرمایه های امپریالیستی سلط بر عده ترین رشته های اقتصاد کشور، سرمایه های بزرگ داخلی و زمینداران بزرگ است که در پیوند با امپریالیسم عمل میکنند، نمیتوان از وجود وضع انقلابی در لحظه کنونی، آنطور که لنین آنرا بصراحت توضیح میدهد سخن گفت. یعنی وضعی که در آن توده ها دیگر نخواهند و هیئت حاکمه دیگر نتواند بشکل سابق بزندگی خود ادامه دهد. زمانی که توده های وسیع مردم فعالانه در مبارزه برای تغییر بنیادی مساسات اجتماعی قدم گذاشته باشند و برای فداکاری آمادگی عظمی نشان دهند." سپس در جزوه الفبای مبارزه مینویسد: "حزب ما علاوه بر هدفهای استراتژیک (سوسیالیسم) برای یک سلسله هدفهای تاکتیکی "نیز مبارزه می نماید" این هدفها عبارتند از مبارزه در راه آزادیهای دموکراتیک. مبارزه برای غفوعومی، مبارزه برای علی شدن حزب، مبارزه برای بسط فعالیت اقتصادی، سندیکائی و مطالباتی، مبارزه برای اجرای پیشتر قوانین اصلاحی و بسط و تعمیق و دموکراتیزه کردن رفورمها، مبارزه برای خروج ایران از پیمان سنتو، مبارزه برای بسط روابط ایران و کشورهای سوسیالیستی و بیطرف و غیره و غیره...".

آری، از آنجا که "وضع انقلابی آماده نیست" وضع انقلابی راهم فاعدا نمیتوان بوجود آورد، پس زنده باد آستانبوسی ارتجاع ایران، زنده باد مبارزه برای علی کردن حزب توده و طولانی باد انتظار در راه فرا رسیدن "وضع انقلابی"... و چگونه مثالو سانده این حرفها را بنام لنین تحریف میکنند وجه آسان که نفی وجود وضع انقلابی مستسک میگردد برای عدم تبلیغ سیستماتیک و تربیت توده به منظور انقلاب قهری و کسب انقلابی قدرت سیاسی.

در فرهنگ رویزیونیسم مظاهر شرایط انقلاب، وضع انقلابی، تبلیغ انقلاب، تربیت توده برای انقلاب قهری، تدارک برای انقلاب قهری، ... همه مترادفند. با نفی یکی دیگران نیز نفی میشوند. وه که چه بی دردمر است اپورتونیست و رویزیونیست بودن!

### ب - تبلیغ پارلماناریسم

و اما بعد، مردان سوسیال خائنین رویزیونیست شوروی در مصوبات کنفرانسهای ۲۰ و ۲۱ خویس در رابطه با اعمال پارلماناریستی چنین می نویسند:

"در شرایط کنونی... طبقه کارگر با اتکا به اکثریت مردم و با دادن پاسخ دندان شکن به عناصر اپورتونیستی که قادر به دست برداشتن از سیاست سازشکاری با سرمایه داران و ملاکین نیستند می توانند به نیروهای مرتجع و ضد ملی شکست وارد سازد، در پارلمان اکثریت پایدار احرارز نماید و پارلمان را از آلت کمک به ضایع طبقاتی بورژوازی به وسیله خدمت به مردم زحمتکش تبدیل نماید."!

مشابه چنین اراجیبی است که احزاب مرتد خاورمیانه و یا شعبات حزب کمونیست شوروی در این ناحیه تحویل کارگران می دهند. تازه اگر شرایط خاورمیانه از نظر آزادیهای ظاهری بورژوازی مشابه شرایط اروپا بود باز می توان نظریه فوق را رفرمیستی خواند، اما در شرایط شوروی چسبون ایران و اردن دم از این مزخرفات زدن اوج بلاء است. لنین در این باره نوشت:

"ماهیت حقیقی پارلماناریسم بورژوازی نه تنها در رژیم های سلطنتی مشروط بلکه در دموکراسی تیک ترین جمهوریها نیز اینست که در هر چند سال یکبار تصمیم گرفته می شود کدامیت از اعضا طبقه حاکمه در پارلمان مردم را سرلوب و لگد مال کند" و اما باز پارلمان نشینان رویزیونیست و یا بقول لنین "توله دستی های پارلمانی" مجدداً تحریف می کنند. می گویند مارکس بر آن بود که مادام که شرایط انقلابی فرا نرسیده است باید سعی نمود همان پارلمان بورژوازی را به مجلسی برای خدمت به طبقه کارگر مبدل نمود. لنین در تفسیر از نظریه مارکس در این باره نوشت:

"باز و باز باید بلوشیسم: در سهای مارکس که مبتنی بر بررسی کون است، بقدری فراوس شده که برای یک سوسیال دموکرات کنونی (بخوان: خائن کنونی نسبت به سوسیالیسم) انتقادی بجز انتقاد آنتاریستی یا ارتجعی از پارلماناریسم بکلی نامفهوم است. راه بیرون شدن از پارلماناریسم البته در نحو موسسات انتخابی و اصل انتخاباتی نیست، بلکه در تبدیل موسسات انتخابی از پر کوخانه به موسسات "فعال" است.

"کمون می بایست موسسه پارلمانی نبوده بلکه موسسه فعال یعنی در عین حال هم قانون گذار و در عین حال مجری قانون باشد"... به هر کشور پارلمانی که مایل باشید از امریبا گرفته تسنا سوئیس، از فرانسه گرفته تا انگلستان و تروژ و غیره نظر افکنید: امور اصلی دولتی در پس پرده صورت می گیرد و وزارت خانه ها، ادارات و ستادها اثر اجرا می کنند. در پارلمان ها فقط بسه

منظور فریب "عوام الناس" پرکونی می‌کند .

مهمات صوبه در کنگره های حزب کمونیست شوروی مبتنی بر امان تبدیل آرام پارلمان به قدرت تودهای و کسب آرام و مسالمت آمیز انقلاب امر نازیهای نیست . این امر بوسیله اپورتونیستهای آلمانی نیز حتی در دوران انگلس تقریبا مشابه یا طائلات کنونی اتحاد شوروی به پیش کشیده شد . انگلس در حالیکه سودای راه مسالمت آمیز را سودای خام و اپورتونیستی می‌خواند ، تصدیق دارد که در کشورهای که دارای آزادی وسیعی هستند تکامل مسالمت آمیز انقلاب را بسوی سوسیالیسم "می‌توان تصور کرد" (بقول لنین فقط "تصور" !)

اما او یک شرط اساسی برای عدم امکان مسالمت آمیز انقلاب سوسیالیستی قائل است . او در باره آلمان چنین می‌نویسد :

"در آلمان که حکومت تقریبا صاحب قدرت مطلقه است ولی رایشگان و نیز هیچ یک از موسسات انتخابی دیگر دارای قدرت واقعی نیستند اعلام چنین شعار، انهم بدون هیچ گونه لزومی ، معنایش آن است که شخص بزرگ ستر را از جلوی حکومت مطلقه بدارد و خود را بعنوان ستر حائل آن گرداند ."

آیا این چیزی نیست که اکثریت احزاب رویزونیستی جهان به انجام آن مشغولند !

اهمیت پراتیک بودن اندیشه های مارکسیستی لنینیستی همانا در این است که برخلاف سخن - پراکنی های خورده بورژوازی چه نوع آنترنیستی آن که هرگونه شرکت به پارلمانی را خیانت به کارگران می‌شمرد و چه نوع سازشکار آن که هر عمل فهری توده ها را "چپ روی و ماجراجویی" قلمداد می‌کند ، مارکسیسم لنینیسم بر مبنی انعطاف نامل در تائید وفاداری اصولی و قانع به پرنسیپ های انقلابی عمل میکنند .

مارکسیسم هیچ شیوای از پیارزه را رد نمی‌کند . مارکسیسم استفاده از قیام گرفته تا استفاده از "آمل" های پارلمانی را نیز در دستور خود قرار می‌دهد . "مارکر دست های خود و دستهای مجاهدان آتی انقلاب سوسیالیستی را در بود اشکال ، شیوهها و طریقهای تحول انقلابی نمی‌بست و بسیار خوب درک می‌کرد که چه انبوهی از مسائل نو مطرح می‌شود و وضع در جریسان دگرگونی انقلابی با چه سرعت و با چه شدتی تغییر می‌کند . " (لنین کیات جلد ۳۶ ، ص ۳۵۴) اما همانا تفاوت چنین استفاده های تاکتیکی از پارلمان و پارلمانتاریسم با مهمات رفرمیستی طهری و شرکا ، در اینست که ما هرگز فراموش نمی‌کنیم که پارلمان های بورژوازی و تودالی ، در مورد کراتیک ترین انواع آن مگر ابزاری جهت تحقیق کارگران چیزی نیست زیرا در تمام کشورهای عالم این نیروی ستادها و ارتس های نظامی و نیروی بوروکراتیک سرمایه داران و تودالها است که در بالای

شکل ظاهری پارلمان بر همه جا حکومت می‌کند . پارلمان نیز در صورت سرپیچی از اراده چنین مقاماتی بدست آنان یا سلب قدرت خواهد کردید و یا نابود .

پارلمان را انتخاب می‌کنند تا حافظ منافع خارج پارلمانی آنان باشند و بدیهست که چنین نتیجه انتخابی اگر مطابق راه "صواب" نگردید بدست صاحبصنعتی که طهری و شرکا ، چون بسرف ساتری می‌خواهند خود را در مقابلشان قرار دهند تا مردم دشمن واقعی خویش را نشانند ، نابود خواهد گشت . این همان چیزی است که تزار با نمایندگان یلتویکا در روما انجام داد ، لیاخوف با مجلس شورای ایران صورت داد و امروز هم "اسلحه داران" و کیرادورهای شیلیسی با سالوادور آلینده و "اکثریت پارلمانی" وی انجام دادند .

چه مزورانه و مرتدانه است سخنی که سعی می‌کند کوس کارگران را با این نصایح پر کند که اکثریت چند نفری در پارلمان عامل اساسی تغییر شالوده اجتماع است ! مارکسیسم انقلابی و نه تحریف شده و پراتیک ۱۵۰ ساله مبارزات کارگران جهان از هنگام تدوین مانیفست با نشان داده است که برای تحقق یک انقلاب اجتماعی می‌بایست توده های مردم خود از زرفترین قشرهای جامعه ، یعنی از پائین ترین طبقات محروم جامعه خود با سلاحهای خاص خود و نبرد خاص خود در تحت رهبری یگانه نیروی قادر برهبری یعنی پرولتاریای مسلح بپاخیزند و شالوده اجتماعی را با قدرت قهر خویش در هم کوبند و از آنجمله پارلمان را بر سر پارلمان نشینانی که برای کول زدن این پائینی ها جمع شده اند خراب کنند "قهر مامای جامعه کهن است نه آستن جامعه نوینی باشد"

و اما در مقابل اینس سؤال که آیا کارگران باید در پارلمان شرکت نمایند مارکسیسم انقلابی همواره جواب مثبت داده است . بلکه کارگران باید از تمام امکانات حتی محدودینه سرمایه داران در اختیارشان قرار داده اند و یا از راه مبارزه و استحقاق بنگ آورده اند استفاده کنند . اما شرکت در پارلمان نه منظور "تبدیل پارلمان از آلت منافع بورژوازی به آلت منافع زحمتکشان" زیرا که چنین چیزی در اصول غیر اصولی است ! بلکه شرکت بمنظور تسریع پروسه دست یازیدن توده ها به لزوم اعمال قهر توده ای در خارج پارلمان .

تربیت سیستماتیک توده ها آنچه‌اندکه به لزوم انقلاب فهری پی ببرند ، همانا این اصولی ترین مابنی انقلاب اجتماعی است که طهری ، اسکندری و شرکا ، چون هم سلفان برنشینینست و داکوتسکیست و خروشچیفست خویش "فراموش" کرده اند .

دارودسته طهری - اسکندری که بدست به مارکسیسم انقلابی پست توده و به نامه لیبسی بورژوازی مشغولند در مقابل عظمت کنجینه مارکسیسم لنینیسم انقلابی چه دارند که بگویند؟ هیچ -

در مقابل مرتدانه می‌نویسند: میرم ترین وظیفه کنونی ما مبارزه در راه دموکراتیک کردن رژیم موجود است. "نیرو در راه استقلال و علیه امپریالیسم و ... در راه دموکراسی و علیه حکومت مطلقه و ... برای تأمین آزادیها و حقوق مطرحه در قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر... تحولات مثبت اجتماعی، صنعتی کردن کشور... مهمترین وظایف میرمی است که در برابر حزب طبقه کارگر مطرح است" و یا بعبارت دیگر مبارزه در راه دموکراسی قانونی وظیفه مرحله‌ای جنبش ایران بزعم روزیونیست‌هاست! و باز لنین این آموزگار جاودانی همه زحمتکشان جهان بود که نوشت: "دموکراسی با تبعیت اقلیت از اکثریت همانند نیست. دموکراسی عبارت از دولتی است که تبعیت اقلیت از اکثریت را تصدیق دارد، یعنی سازمانی است برای اعمال قوه قهریه سیستماتیک یک طبقه بر طبقه دیگر، یعنی بخشی از اهالی بر بخش دیگر."

چرا برای داروسته طبری - اسکندری و شرکتا\* مبارزه در راه آزادیهای دموکراتیک کفایت انقلاب ایرانست! زیرا بزعم این جیره‌خواران حاشیه نشین سوسیال امپریالیسم شوروی در صورت استقرار آزادیهای دموکراتیک در ایران امکانات عملیات پارلمانتریست این حصرات ایجاد خواهد گردید. اهمیت این حرفها در اینجاست که بطرز غیرقابل تصویری در میان تمام اپورتونیستهای منطقه مورد بحث ما یکسان حتی با جملات مشابه نقل می‌شود. از جریان پرچم در افغانستان تا حزب کوم - نیست عراق، سوریه، لبنان و ترکیه ... هفتی شریان حیانتشان در آزادیهای انطا\* شده از از طرف بورژوازی نهفته است. حزب کمونیست ترکیه نیز چون حزب توده ایران چنان در منجلا ب فرو می‌رود که خواهان آزادی حزب کمونیست ترکیه بمنظور کار بر چهار چوب قوانین موجود در ترکیه می‌شود. (نقل از لاظائلات یعقوب میر، دبیر اول حزب کمونیست ترکیه). در عراق هم سران بلغارستان نشین حزب از همین مهملات دم می‌زنند.

"کمونیست" در شماره ۱۳ خود بدروستی اشاره می‌کند: "... توده‌هایی که مبارزات خود را محدود به امکانات باصلاح قانونی کرده‌اند در میان آنان فقط به تبلیغ اینکد رژیم را می‌توان با فشار نیرومند افکار عمومی (و قاعدتا همچنین وساطت "رهبران") به عقب نشینی وادار نمود و بدینوسیله دموکراتیزه کرد، هیچ گاه قادر نخواهند بود در آن روز موعودی که روزیونیستها قبول انقلاب را می‌دهند برای برانداختن حکومت ارتجاعی و استقرار حکومت انقلابی خویش برخیزند. ... روزیونیستها فقط مطالبات رفهرمیستی بورژوازی را مطرح نمی‌کنند، بلکه آنان این مطالبات را در زیر لوای سوسیالیسم مطرح می‌سازند و به کارگران و توده‌های خلق اینگونه جلوه می‌دهند که این نظرات، نظرات مارکسیست لنینیست‌هاست. آنان نزد خلق سوسیالیسم را تحریف می‌کنند و با کوشش برای گذر کردن ذهن طبقه کارگر، خط فاصل میان رفهرمیسم بورژوازی و دموکراتیسم انقلابی

خورده بورژوازی رادیکال و دهقانان را مخدوس می‌سازند و بدینسان پرولتاریای ایران را از تکیه‌گاه اصلی دور می‌سازند.

آنان فقط بلندکوی بورژوازی رفهرمیست نیستند، آنان در زیر قباب نابرابر زنده خود، پرولتاریای ایران را بدینالجه این بورژوازی مبدل می‌سازند. زیرا می‌کشوند خط فاصل میان شمارها و خواسته های رفهرمیسم بورژوازی و پرولتاریا را مخدوس ساخته و پرولتاریا و توده های هم‌آواز او را در منتب خانه بورژوازی پرورس می‌دهند. بدینسان بجای اینکد پرولتاریا بورژوازی را رادیکال کند، بورژوازی به رفهرمیسم کردن پرولتاریا توفیق می‌یابد. تلاش در جهت تأمین یا تحکیم رفهرمی بورژوازی در جنبش کارگری در جهت قانع ساختن پرولتاریا به مطالبات رفهرمیستی بورژوازی لیبرال، در جهت تبدیل جنبش کارگری و جنبش توده‌ای خلق به بازپچه‌ای در دست بورژوازی رفهرمیست، بورژوازی که هم دائما فریب ارتجاع را می‌خورد و هم با تحبیب سیستم ارتجاعی موجود به فریب توده‌ها مسمی پردازد و فرصت طلب و مسالمت جو است. این است آن چه نه مضمون اپورتونیسم راست و روزی - یونیسم را تشکیل می‌دهد. مسومن شمار طایفه فریب "مبارزه در راه آزادیهای دموکراتیک" که بسه مشابه آلترناتیوی در برابر پرورس انقلابی طبقه کارگر و توده‌های مردم و تدارک سیاسی و سازمانی برای سرنگونی حکومت صردموکراتیک و صدملی ایران از جانب حزب توده مطرح می‌شود، جز آن نیست و نتواند بود.

#### ج - راه رشد سیرسرمایهداری

مفهوم دیگری که بصورت تعریف آشکار مارکسیسم از جانب جمیع روزیونیستهای معاصر در جنبش کمونیستی تنبیب می‌گردد، پدیده‌ایست تحت عنوان "راه رشد سیرسرمایهداری". این لمدی غنکاهی که اثرات تحت لوای لنینیسم همراه با چند نقل و نون تعریف و منح شده از لنین همراه می‌کنند بسه یت توازندی مبدل می‌شود.

بزعم این ادعا: در صورهای "در حال رشد" دو سکتور صنایع دولتی و صنایع خصوصی موجودند. این کشورها باید با کوتاه کردن و محدود نمودن بخش خصوصی سرمایه‌داری و تحکیم خنر دولتی و غویت صنایع سنگین و تولیدی بجای نام نهادن در راه سرمایه‌داری، در راه سیر سرمایه‌داری گام نهند. "دنیا ارثان تکوریت حزب توده ایران در این رابطه چنین می‌بوسد: "... تعویت و توسعه سرمایه‌داری دولتی بسود استدلال اقتصادی ایران است. نارخانه‌های دولتی می‌توانند در دست دولت بصورت افزاری حیثت تروام سرمایه و رشد بعدی صنایع و تأثیر مثبت در مجموعه تولید ایران در آید." (دنیا سان سوم، شماره ۲، س ۱۱)

در جای دیگر می‌نویسد: "با در نظر گرفتن آنچه گفتند ما بر آیم که صنایع کشور

باید بشکل مجموعهای از صنایع ماشینی مدرن و صنایع کوچک نیمه ماشینی البته با ارجحیت صنایع ماشینی مدرن رشد داده شود. بهرحال نفع درجه اول باید بجهت صنایع تولید وسائل تولید محول گردد... بر واضح است که برای رسیدن به چنین هدفی تولید نیمه ماشینی فعلی در ایران باید تجدید ساختمان شود. سرمایه خصوصی در بهبود وضع اقتصادی صاحبان صنایع کوچک نایفیع نیست... احتیاج کشور به این و یا آن محصول مورد نفع سرمایه خصوصی نبوده و نیست... فقط دولت است که می تواند و باید با در نظر گرفتن منافع تولید کنندگان صنایع نیمه ماشینی و هماهنگ کردن آن با منافع جامعه تجدید ساختمان آنها را بعهده گیرد. (نیمه ازمایش) بزعم روزیونیستهای مرتد حزب توده و آریابان روسی آن آنچه دارای اهمیت است کثرت صنایع پوشیده دولت و تقویت بخش صنایع مدرن تولیدی است. اینست که اهمیت دارد! در مقابل باطیلی از این قبیل لندن بیوز به در هنگامیکه اپرونیستهای از فاش روزیونیستهای امروزی به تحریف "خلق" مارکسیسم مشغول بودند، نشان داد که و اساس حرکت مستقل اقتصاد و جهت یابی حسیا-لیستی آن نه فقط بستگی به تمرکز تولید در دست دولت و تحمیل و تقویت بخش تولیدی صنایع دارد، پیش از هر چیز و بالاتر از هر چیز مربوط به اینست "که چه کسی آن بالا صنایع و دولت را کنترل می کند؟ وی در سال ۱۹۱۷ نوشت: "یکی از حوسیا دموکرات های نیزعوتز آلمانی سالهای هفتاد سده گذشته، پست را نمونه یک دستگاه اقتصادی سوسیالیستی نامید. این بسیار درست است. اکنون پست یک دستگاه اقتصادیست که بنحیوه انحصار دولتی سرمایه داری مارکس را یافته است. امپریالیسم بتدریج همه ترانست ها را به سازمان هایی از این نوع مبدل می سازد. در اینجا بالای سر زحمتکاران "ساده" که از سنگینی کار کمر خم کرده و زرنستی می کنند، عماسان بورژوازی بورژوازی گمارده شده است. ولی ملتانیسم اداره اجتماعی امور در اینجا دیگر آساده شده است. کافی است سرمایه داران را سرنگون ساخت، مقاومت این استثمار پیشینان را بسا منت آهستین کارگران مسلح در هم نویسد، ماشین بوروکراتیک دولت کوبنی را در هم شکست، تا در برابر ما مکانیسی پدید آید نه از لحاظ فنی بدرجه عالی مجهز و از وسوسه انگ عساری باشد."

هم لندن و هم مدافعین تر روزیونیستی "ساختن سوسیالیسم از بالا" هر دو از وجود یک صنایع انحصاری دولتی و تسهیل امر انقلاب بخاطر وجود چنین اقتصاد دولتی سخن می گویند. تنها فرق بسیار پیش پا افتاده (!) آنها اینست که اولی شرط لازم سوسیالیسم را سرنگونی بورژوازی می داند و دومی "دموکراتها" که عماس بورژوازی باشد را کابل سمت دمی بسوی سوسیا-لیسم و حود اقتصاد دولتی را پایه اصلی آن !!

جوهر اصلی تئوری "ن درآوری" راه رشد غیر سرمایه داری عبارت از نیچی مطلق در پاره ماعیت انحصاری سرمایه داری در عصر ماست. سرمایه داری با ورود به مرحله امپریالیست، نه تنها تولید و سرمایه داری در کشور سرمایه داری امپریالیستی انحصاری نمود، بلکه در کنار آن و تحت تاثیر آن دولت های مستعمراتی را چون ابزار جهت انحصاری نمودن صنایع عقب افتاده کشورهای جهان سوم مبدل ساخت. در این گونه کشورها علمبرعم رشد جنبینی سرمایه دار، بازار و تولید و سرمایه سه در دست یلمری حوسسات که غالباً دولتی است انحصاری گردیده است. رشد میان انحصاری از این طریق که مثلا آقای فظفی کوشت ایران ماقب سرمایه داری را انحصاری می کند تا انحصار کوشت در ایالات متحده نه ناسی از تمام نافی سرمایه داری رقابت آزاد می باشند تفاوت بسیاری است. آیا در هر دو صورت ماسین دولتی به ابزاری مهم برای انحصار جامعه مبدل می گردد. روزیونیستها این امر بدیهی را "آستانه سوسیالیسم" تعلداد می دهند!

\* انکسر در سالهای پایان حیات خود انتقادانه در طر برنامه ارمورت نوشت: "وقتی ما از شرکت های سهامی به مرحله ترانست هایی گام می گذاریم که رشته های نام و تمامی از صنایع را تابع و اعصاء خود نموده اند نگاه در اینجا دیگر نه تنها تولید خصوصی بلکه بی نقتنی نیز از میان می رود."

لنین در دولت و انقلاب در تشریح این امر و توضیح انحراف اپرونیستی در پاره ماعیت این انحصارات چنین نوشت:

"در اینجا از نظر ارزیابی تشویرت سرمایه داری نوین یعنی امپریالیسم، اساسی ترین نقشه در نظر گرفته شده و آن اینکه سرمایه داری بدن به سرمایه داری انحصاری می گردد. روی این فلسفه اخیر باید تکیه کرد زیرا یکی از سابع ترین اشتباهات، این ادعاهای بورژوا رفزیستی است (مابن توجه آقایان طبری - استقدری و شروان) که گویا سرمایه داری انحصاری یا انحصاری دولتی، دیگر سرمایه داری نیست و لذا می توان آنرا "سوسیالیسم دولتی" و تصایر آن نامید. البته ترانست ها هیچ گاه یا کاملاً از روی نقشه کار ندرمانند و اکنون هم کار نمی کنند و اصولاً نمی توانند کار کنند. ولی در حدودی هم که آنها از روی نقشه کار می کنند و سلاطین سرمایه میزان تولید را در مقیاس طول و حتی در مقیاس بین الطولی از پیش بحساب می آورند و آنرا از روی نقشه تنظیم می کنند، بسا ز سرورار ما با سرمایه داری است که ولو در مرحله نوینی است، باز بدون شک سرمایه داری است، نزدیکی یک چنین سرمایه داری به سوسیالیسم (خوب توجه کنید) باید برای نمایندگان واقعی پرولتاریا دلیلی بر نزدیکی و آسانی و عقلی بودن و تعیین ناپذیر سمرس انقلاب سوسیالیستی باشد و به هیچ وجه نباید دلیلی سمرده شود برای آنکه نسبت به نفی این انقلاب و آراضن سرمایه

داری که تمام رفاهیت ها بدان مشغولند با شکیبایی رفتار گردد. " (دولت و انقلاب)  
تو گوئی لنین این جملات را نه در جواب روزیونیستهای عصر خود و بورژوازی رفاهیت بلکه  
برای مردان حزب کمونیست شوروی نگاشته است. این خائنین به امر سوسیالیسم اینگونه ادعا  
می کنند که انحصاری شدن دولتی صنایع و تجارت و قرار گرفتن بورژوازی دموکرات در رأس آن یعنی  
حرکت در جهت سوسیالیسم و بدیهی است در چنین صورتی سرنگوی بورژوازی نیز مطرح نیست!  
در یکی از افشاغ منتشره توسط روزیونیستهای مسکوئی، پروفیسور ر. آ. اولیانوویکی معاون  
بخش بین المللی حزب کمونیست شوروی، راه رشد غیر سرمایه داری را عریان در آنگونه که هدف  
روزیونیستهای روسی است مطرح می نماید.

" امروز میتوان گفت سوق دادن دموکراتهای انقلابی در این ثلث اخر قرن بیستم، یعنی هنگامی  
که سیستم سوسیالیسم نقش فوق العاده موثر کسب کرده است در کشوری که خود را به پیچیده بنابه  
کشور سرمایه داری سازمان نداده است برای آنکه سیاست دولتی خود را نه بسود مالکان و سرمایه آرا  
، بلکه علیه آنان و بسود دموکراسی انقلابی از پیش میبرد، خودگامی است بظرف سوسیالیسم."  
" دموکراتهای شی میزبانند براه آن دموکراتیزه کردنی که از طرف سوسیالیستین بورژوازی بانها تحصیل می  
شود (یعنی راه گسترش بدون کنترل آزادیهای سیاسی، اجازه وجود یک اپوزیسیون) نروند، زیرا ایمن  
بدان معناست که درونمای انقلابی را فدای یک وضع تخیلی سازند. شاخص گروههای مترقی وسیع  
کشورهای رشد یافته همین نظریه انقلابی دموکراتیزاسیون است. راه این دموکراتیزاسیون سرعت  
فعال تودهها در حیات دولتی و اجتماعی است. مبنی اساسی دموکراتیزاسیون رژیمهای مترقی سیاسی  
عبارتست از تحکیم روابط با تودههای زحمتکش، ارتقاء نفوذ، فعالیت و آگاهی آنها. این پروسه می  
بازند با تحکیم عمدتاً حاکمیت انقلابی همزمان پیش رود، زیرا تقویت این حاکمیت در آخرین تحلیل  
نقها میتواند بوسیله تکیه کردن بر تودهها انجام گردد. تجربیات بدست آمده کشورهای دموکراتیک  
بلی آسیائی و آفریقائی این مسئله را بطور مسلم اثبات میکند. در روزهای سخت بحران تابستان سال  
۱۹۶۷ دستاوردهای انقلابی جمهوری متحد عرب بوسیله عمل متحددهها و صد ها هزار زحمتکش که  
یشیابی خود را از سیاست ضد امپریالیستی رئیس جمهوری خود ناصر ابراز داشتند صیانت شد. این عمل  
رژیم شرقی را در جمهوری متحد عرب نجات داد، اگر چه عمل تودهها بیشتر جنبه خود بخودی داشت  
ولی از سوی دیگر قدرت ان رابطه محکم واقعی دولت قوام شکر و به " حزب کنگره ملی " بانوده ها منجر بدان شد  
که با استفاده از نوظلمی نظامی بطور فوق العاده آسانی یک کودتای ضد انقلابی در غنا به نتیجه رسید. لازمه  
بفعالیات واداشتن تودهها عبارتست از: کار دقیق همه جانبه برای ارتقاء سطح سیاسی و فرهنگی آنها، وارد کردن  
آنها بسازمانهای اتحادیای و دهقانی و غیره، ارتقاء نقش و تحکیم اصول ایدئولوژیک و سازمانی پیاده ساختن  
سیاسی یا حزب دولتی و اتحاد این حزب با مارکسیست لنینیستها (بخوانید روزیونیستها) و گسترش  
پیگیری دموکراسی. " (مجله آلمانی " آینهات"، شماره ۶، سال ۱۹۷۰)

بر طبق اواجیف آقای اولیانوویکی و شرکا " کشورهای چون مصر و سودان که در اولی روسها را  
با اردنگ بیرون کردند و در روی خود روسها قصد انجام کودتا داشتند قصد ساختمان سرمایه  
بهداری نداشتند بلکه " جامعه غیر سرمایه داری با سمت سوسیالیستی " بنا کردند.  
در این میان تجربه مصر از همه جالبتر و شنیدنی تر است:

بر مبنی جمع بندی احزاب روزیونیست خاورمیانه و شوروی جمهوری مصر از هنگام " انقلاب "  
بر رهبری جمال عبدالناصر " سمت گیری سوسیالیستی " پیدا نموده بود!  
در هیوات اجلاس احزاب کمونیست کشورهای عربی منعقد در سال ۱۹۶۶ از جمله  
میخوانیم: " ما همچنین به تغییرات بزرگ اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جمهوری متحده عرب  
که در راه رشد غیر سرمایه داری قدم نهاده است توییک میگوئیم و ... کوششهای جهت  
تبدیل " اتحاد سوسیالیستی عربی " (سازمان حاکم در مصر - کمونیست) بسازمانی که منعکس  
کننده باز هم بیشتر شافع و ایدئولوژی زحمتکشان باشد به جمهوری متحده عرب اجازه مدهد  
که بسوی سوسیالیسم قدم بردارد. " ! ممکن است خواننده تصور کند اینرا مدتی قبل گفتارند  
و حالا با مرگ ناصر و بروی کار آمدن جناح امریکائی تر میاید جمع بندی آنان تغییر کرده باشد.  
بدنیست به این نظر اکتفیم:

در کتابی منتشر در سال ۱۹۷۲ بچندین زبان از جانب روزیونیستهای مسکوئی، تحت  
عنوان " جهان سوم و مبارزه برای استقلال اقتصادی" پس از اینکه نویسنده از مصر، سوریه و  
هند و عراق بنام کشورهای با " سمت سوسیالیستی "، " غیر سرمایه داری " نام میبرد در جمع بندی  
کتاب میخوانیم: " کشورها با سمت گیری سوسیالیستی که مهمترین دسته جنبش های آزادی بخش  
بخش میروند بدون تزلزل ترین، استوار ترین مبارزین ضد امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه سه  
داری هستند."

امروز که از تاریخ انتشار اسناد اولی بیس از ۱۱ سال میگذرد، واقعیست نشان مدهد که  
طی ریم تلاشهای دولت برای " بهبود " اقتصاد کشور با طیرغم تلاشهای بورژوازی در قدرت برای  
" بهتر کردن " وضع زحمتکشان، اوضاع اقتصادی کشور مصر بسیار مغشوش بوده وضع زحمتکشان  
این کشور هر ساله اسفناک تر می گردد. طیرغم برنامه باصلاح اصلاحات ارضی کماکان عدترین  
و مغرب ترین زمینها در دست سرمایه داران و ملاکان بزرگ قرار دارد. در زمینه سیاسی  
" دولت سوسیالیستی دموکراتیک " با یک اردنگ دارودسته " سوسیالیستهای " شوروی را بیرون  
کرده و راه سازش آشکار با اسرائیل و امریکا را در پیش گرفته است و بیس از پیش شافع خلقی  
فلسطین را فدای سیاستهای خویش نموده است. آری اینست مفهوم سوسیالیسم از " راه رشد  
غیر سرمایه داری " تحت رهبری " بورژوازی دموکرات مصر " !



تجربه کودتای ضدانقلابی در عتقا و سرنگونی دولت قوام نکرده در عرض چند سال اخیر! اوضاع  
مخوش و طمینان کشور نیلی و سرانجام کودتای "سی - ای - ا" و سرنگونی دولت آئنده، اینها  
در عرض چند ساعت، فعالیت های ضدکمونیتی، ضدسوسیالیستی و آشکار سرمایه داری کفلس  
زدانی در لیبی ( که ایضا بر طبق تزهای اولیانوسکی و شرکا" فرار است راه رشد غیرسرمایه  
داری را طی کند)؛ احیا، روابط اقتصادی کاملا وابسته به امپریالیسم بیوزه فرانسه در الجزیره  
و لایپل ماندن سائله ارض بیس از ۱۱ سال پیش از آزادی؛ همه و همه دال بر این مدعی  
است که بدون رهبری طبقه کارگر در رأس یک انقلاب بی گیر و تا به آخر و هم شرکت نوده  
زحمتکش در امور دولتی، مرکز نمی توان یک دموکراسی پیکر یا سمت گیری سوسیالیستی بنا  
نهاد. دلی از این قبیل یا سرانجام بدامن امپریالیسم در خواهند غلطید و یا بدست ماشین نو-  
طه گر امپریالیسم سرنگون خواهند شد. این دو شق تنها سرنوشتی است که در انتظار دولتی  
از این قبیل است. طبقه کارگر تنها نیروی اجتماعی است که قادر به رهبری و سمت مدعی  
دموکراسی بسوی سوسیالیسم است. این تنها و تنها طبقه کارگر است که می تواند و باید  
دموکراتهای انقلابی را نیز بسوی سوسیالیسم رهبری کند. تصوری مگر این داشتن اوج کردن  
فقری روزیونیستی است. و این همان داغ ننگینی است که بر پیشانی اولیانوسکی و اولیانوسکی  
ها می درخشد.

د - در باره تبلیغ روزیونیسم در احزاب منطقه .

با پندگیری از فرمایشات تشویک سوسولوف، پاناماریف و شرکا" ، توله های محلی آنها در  
نقاط مختلف ، اسکندری و شرکا" در ایران ، یعقوب و شرکا" در ترکیه، احمد کریم و شرکا"  
در عراق و فواد نصار و شرکا" در اردن دست از هرگونه مبارزه بخشور سرنگونی رژیمهای مرتجع  
نظامی و دیکتاتوری وابسته به امپریالیسم در کشورهای فوق کشیده ، پشت به ضامع زحمتکشان کشور  
خود نموده و با "فراموش کردن اینکه تنها تحت فرمان یک حکومت ملی و انقلابی و از همه محتر  
در زیر پرچم کارگران مسلح می توان یک اقتصاد پیشرفته، یک کشور صنعتی و یک ملت آزاد و مرفه  
بنا نهاد، جاهلانه نشخوار می کنند که "به نظر ما پایه اساسی صنعتی شدن کشور عبارت است از  
اهدات صنایع تولید وسایل تولید ، بقیاس وسیع و براساس دانش و تفکیک معاصر . کامهای اولیه نه  
در این راه در کشور برداشته می شود کافی نیست . بدیهی است وقتی ما از لزوم ایجاد  
صنایع تولید و وسایل تولید بقیاس وسیع سخن می گوئیم منظورمان به هیچ وجه بمعنای انفسراد در  
جهان ، بمعنی چشم پوشی از تبادل بین المللی سودمند نبوده و نیست . برعکس برای ایس که  
بتوانیم پایه های یک اقتصاد شرفان را بوجود آوریم، باید از تبادل بین المللی سودمند استفاده  
کنیم ." (نقل از یکی از تحقیقات حزب اسکندری و شرکا" در "رنیا" سال نهم - شماره ۱)

این اپورتونیستها یا بقول لنین "توله دستی های پارلمانی" مهم ترین وظیفه جنبش انقلابی و  
کمونیتی ایران یعنی بر سرنگونی رژیم سرایا فاسد، سرایا وابسته و سرایا مرتجع ایران، ترکیه، ...  
را فراموش نموده و بسان ایدئولوژی های هیئت حاکمه برای نجات رژیم از مخصه داخلی و ورنسختی  
اقتصادی برایش نسخه می پیچند .

تبلیغ عدم لزوم سرنگونی رژیمهای ارتجاعی در قدرت به شیوه قهر ، تبلیغ نگاه آرام انقلاب به  
وسيله عقب نشاندن ارتجاع به صورت مسالمت آمیز، تبلیغ راه استعمال کرسی های پارلمانی بمنحسور  
تبدیل آنها از ابزار دست سرمایه داران به طجا "زحمتکشان" و بالاخره این آخری، راه رشد غیر  
سرمایه داری از طریق تشویق دولت در دولتی کردن صنایع، اینهاست جنبه های عمومی تبلیغ روزیونیسم  
نیم معاصر در جنبش های انقلابی .

احزاب روزیونیستی وابسته به شوروی در کشورهای گوناگون خاورمیانه به تبلیغ چنین اراجیفی  
مشغولند . آنها از یکسو با دفاع همه جانبه از نفوذ شوروی ( که در باره آن سخن خواعییم  
گفت ) برای گسترش سوسیال امپریالیسم شوروی در خلیج و خاورمیانه به شدت تلاش می کنند . و  
از سوی دیگر با تبلیغ سازش طبقاتی ، مدافعین هیئت های حاکمه کشورهای خود می باشد .

مشتی از اراجیف این گونه احزاب نمونه خروار مهملات آنها خواهد بود. از حزب توده ایران آغاز می‌کنیم :

در شماره بهمن ماه نشریه خود ، مردم ، پیرامون مسخره‌بازی امپریالیستی "ملی‌شدن" نفت ایران چنین می‌خوانیم :

"موضع‌گیری شاه و مجلسین ایران در مورد عدم تجدید قرارداد اسارت‌بار بدون تردید نمودار تجدید تناقضات بین هیئت حاکمه ایران از سوئی و انحصارهای غارت‌گر نفتی امپریالیستی از سوی دیگر است. این انحصارات خواهند نوشتند تا ایران را تحت فشار قرار دهند و او را به عدول از راهی که اعلام کرده است و قبول سازش وادار سازند. طبیعی است که تنها روش درست پیگیری در مشی اعلام شده و رساندن آن به نتایج منطقی آن یعنی اجرای امر تمام‌وکمال قانون ملی شدن صنایع نفت است. تردیدی نیست که مردم ایران برای پیشبرد چنین هدف درستی که با مصالح ملی ما موافق است از هرگونه فداکاری و مبارزه علیه کنسرسیوم غارت‌گر و سیاست نو-استعماری وی دریغ نخواهند ورزید، و با اتکا به پشتیبانی مردم می‌توان هر مشکلی را در راه نیل به اجرای تمام‌وکمال قانون ملی شدن نفت از سر راه برداشت... شاه در نظر خود برای اولین بار تسریع کرد که کنسرسیوم حتی مفاد این قرار تحلیلی و غارتگرانه (اساره به قرارداد ۱۹۵۴) را نیز اجرا نکرده است، و دو مورد از موارد عهده‌عدم اجرای را بیان داشت. روشن است که مردم ایران از این تصریح مهم نیز که دلیل دیگر بر غارتگریها و تجاوزات کنسرسیوم است و ضرورت و قانونیت خاتمه دادن باین غارتگری را یکبار دیگر تسجیل می‌نماید، اتخاذ سند مسی کند...."

"چنانچه از سخنانی شاه برمی‌آید دولت ایران علیرغم اعلام صریح خودداری از تجدید قرارداد اسارت‌بار کنسرسیوم پس از انقضا مهلت آن روس خود را در قبال جوانب مختلف این مسئله بسا روشنی و صراحت تعیین نکرده است...."

"ما بار دیگر با صراحت می‌گوئیم که امکانات امروزی جهان هم‌سکن و هم‌ایجاب می‌کنند که ایران با قاطعیت راه اداره و فروش مستقیمانه نفت را بدون واگذاری هرگونه امتیاز جدیدی که محدود کننده منافع ملت ایران باشد در پیش گیرد.... غم‌وطنان عزیز، اکنون امکانات واقعی وجود دارد که یک آرزوی بزرگ ملی ما یعنی اجرای تمام و کمال قانون ملی شدن صنایع نفت و قطع دست تاراجگر کنسرسیوم بین‌المللی از منبع ثروت اصلی کشور علی‌شود. تجربه نشان داد، است که بیداری و مبارزه مردم و اعمال فشار به هیئت حاکمه می‌تواند نقش موثری داشته باشند. به هروسیله که می‌توانید به هیئت حاکمه اعمال فشار کنید که به هیچگونه سازشی با کنسرسیوم تسن

در ندهد و روش مشخصی برای اداره و فروش مستقلانه نفت ایران در پیش گیرد و اجرا نماید!!"  
نویسنده فرصت طنپ و بورژوا لیبرال مردم باید یا ثور باشند یا دیوانه که نداند رژیم شاه نه بخاطر اعداف ملی ایران بلکه در خدمت انحصارات امریکائی و بنایستور آنها نفت را "ملی" نمود.  
چنین "ملی" کردن نفتی نه برای مردم ایران بلکه برای احسان ظبوری - اسلندروی و سرنا مفید است و بس! به جملات وسط مقاله توجه کنید :

"امکانات امروزی جهان ... ممکن می‌کند ایران با قاطعیت راه فروش مستقلانه نفت را بدون واگذاری امتیازات جدیدی... در پیش گیرد." این اولین بار نیست که روزیونیستها غرایبطن جهانی را آنچنان با آب و تاب می‌آرایند که حتی بدان قدرت تغییر ماهیت طبقاتی هیئت‌های حاکمه را می‌دهند! یعنی رژیم ایران علیرغم وابستگی بسیار شدیدش به امپریالیسم امریبا، بخاطر شرایط جهانی (؟!) قادر است "با قاطعیت" و "استقلال کامل" بدون کوچکترین "گذشت" و "امتیازی" نفت ایران را بنفع ملت ایران می‌کند. آقایان و حضرات اپورتونیست محترم حزب توده! اگر شاه این چنین کاری را بخاطر "قاطعیت" و "بدون گذشت" بودنش تنها از عهده طیفه کارگر ساخته است می‌تواند بخاطر "شرایط جهانی" انجام دهد چرا از حزب پدر نمی‌خواهید تا چاشنی این شرایط جهانی را کمی بیشتر کند، شاید بختی دست داد و شاه "با قاطعیت" و هیچگونه امتیازی "سوسیالیسم را هم در ایران بنا نکرده ما ده خیل نیستیم!

در مقاله دیگری می‌خوانیم : " ... مردم ایران ، هم‌میهنان عزیز ! ... بهر شکلی که میسر می‌دانید به احیاء اقتصاد زیان رسیده جمهوری دموکراتیک ویتنام شمالی کمک مادی کنید ... از دولت بطلبید که در جنبش جهانی کمک اقتصادی به ویتنام شرکت موثر نماید. از دولت بطلبید که با جمهوری دموکراتیک ویتنام شمالی روابط دیپلماتیک برقرار سازد."

اینست درسی که "حزب طبقه کارگر ایران" از انقلاب فهرآمیز خلق ویتنام، از یکی از پرشورترین حماسه‌های قرن برای مردم ما جمع‌بندی می‌نماید! و بدینوسیله حزب توده ایران پیرو سیاست مرتجعانه خویش از خلق ایران می‌خواهد تا بدامان ارتجاع در غلظند و بجای درس‌گیری از انقلاب ویتنام برای سرنگونی رژیم حاکمه ایران، از وی "بطلبند" که به مردم ویتنام شمالی "کمک کند!" حزب توده، و دیگر احزاب روزیونیستی خاورمیانه پیرو سیاست ایفای نقش ابزار امپریالیسم شوروی در کشورهای این ناحیه خواهان حفظ رژیم شاه و سعی در تسدید وابستگی بورژوازی ایران به شوروی است. حزب توده همان ستون پنجمی است که می‌فوندد پایه‌های یک امپریالیست را در ایران متزلزل نماید و پایه‌های جیاون امپریالیسمی دیگر را فراهم سازد. در توضیح این امر که چگونه شوروی از حزب توده بعنوان آژانس برای نفوذ در ایران استفاده می‌کند بهترین و افشاکندترین

مدارک اینست که چند لایه از اراجیف و مهلات خودشان را جدا کنیم و کنار هم بچینیم و ببینیم که ماسین امپریالیسم شوروی تحت لوای "لنینیسم" چه می‌کند. در سند متعقی که اخیراً تحت عنوان برنامه حزب توده ایران منتشره در سال ۱۳۵۱ چنین می‌خوانیم: (ناگفته نماند طبری و شرابا در این جزوه باصطلاح سنک تمام گذاشته اند!)

"طی دهه اخیر رژیم موزی با اقدامات خود در زمینه اصلاحات ارضی دست به اقداماتی نیز در جهت صنعتی کردن کشور در چهارچوب بسط و تحکیم اساسات سرمایه‌داری زده است. در امر صنعتی کردن کشور دو جریان وجود دارد: یک جریان خواستار آنست که توجیه اساسی صرفی ایجاد صنایع سنک و مونتاژ در همکاری با امپریالیسم شوروی و جریان دیگری، که در جهت خواست مردم است، عبارت است از ایجاد صنایع مادر بمنظور صنعتی کردن واقعی کشور. در سالهای گذشته عده توجه دولت معطوف جریان اول بود ولی در سالهای اخیر دولت در مقابل خواست مردم عقب نشینی‌هایی کرده و بویژه با کمک کشورهای سوسیالیستی برای ایجاد برخی موسسات صنایع سنگین، کام‌هایی برداشته است." (ص ۱۴). در جای دیگر می‌افزاید "در صنایع ایران دو بخش خصوصی و دولتی وجود دارد. در مجموعه حیات اقتصادی ایران و در عرصه‌های مختلف آن (مانند صنایع، بانکداری، بازرگانی، خدمات و کشاورزی) دولت نقش بزرگی ایفا می‌کرده که طی تغییرات دهه اخیر باز هم بسط و دامنه بیشتری یافته است..." (ص ۱۵)

"... در سالهای اخیر در سیاست خارجی رژیم زیر تاثیر تحولات جهان و منطقه و مبارزات مردم تغییراتی پدید شده و بیش از پیش دو کرایش متناقض در آن مشهود است که یکی سیاست خارجی را در جهت ترك روش پانچانبه و ارزیابی واقع‌بینانه از وضع و کاهش از وابستگی به سیاست امپریالیستی و دیگری آنرا بسوی همکاری بیشتر با سیاست امپریالیستی سوق می‌دهد. از طرفی رژیم روابط خود را با کشورهای سوسیالیستی و همسایه بزرگ شمالی ما اتحاد شوروی بهبود بخشیده و اصل همزیستی مسالمت آمیز را در عرصه مناسبات بین‌المللی پذیرفته و از سیاست غیر انحصاری کردن خاورمیانه حمایت کرده و در برخی مسائل مشخص بین‌المللی دیگر مواضع بطور نسبی واقع‌بینانه‌تری اتخاذ کرده است. ولی از سوی دیگر سیاست خارجی رژیم در مجرای همکاری با امپریالیسم و بویژه امپریالیستهای آمریکا و انگلیس سیر می‌کند." (ص ۱۶)

"در جریان صنعتی شدن تک‌کپال ارزنده کشورهای سوسیالیستی و مقدم بر همه اتحاد شوروی متوجه نفوذ صنایع کلیدی است. یعنی در آن سمتی است که صنعتی شدن کشور ما می‌طلبند. این تک‌کپال، از جمله ایجاد کارخانه ذوب آهن، ماشین سازی و تراکتور سازی، به سیاست

طولانی خرابکارانه امپریالیسم در این زمینه صرفت سنگینی وارد ساخت و آرزوی دیرینه مردم ایران را در مورد داشتن صنایع ذوب آهن ملی برآورده کرده است. با آنکه رژیم از امکانات واقعی کشور های سوسیالیستی و آمادگی آنها برای کمکهای همه جانبه استفاده لازم را نکرده، نقش کشورهای سوسیالیستی در صنعتی شدن ایران از هم‌اکنون مبر و نشان خود را گذارده و این جریان را از شکل ناهنجاری که امپریالیسم و سرمایه داری مایل است بدان بدهد تا حد محسوسی خسان ساخته است:" (ص ۱۵) ...

"طی چند ساله گذشته دولت در راه عادی کردن روابط سیاسی و بسط مناسبات اقتصادی و همکاریهای فنی حتی با کشورهای سوسیالیستی بویژه با اتحاد شوروی گامهای بزرگی برداشته است... علت دیگر که این (یکی از علل را توضیح دادمانند تغییر تناسب قوا در سطح جبهاتی جهانی) جریان موثر بوده است، آنست که بخش مهمی از بورژوازی ایران که بویژه با تولید داخلی سروکار دارد تحت فشار ضرورت‌های عینی رشد اقتصادی، در توسعه مناسبات اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی زینفع است زیرا هم ایجاد پایه‌های اساسی صنعتی کردن کشور، تنها با کمک کشورهای سوسیالیستی می‌توانست بیک نقشه واقعی و قابل تحقق بدل شود و هم بازار مطمئن... برای صنایع ایران فراهم می‌گردد. با اینکه امپریالیسم پانچانبه‌های اقتصادی نیرومندی در کشور ما در اختیار دارد و سیاست دولت را بنحو بازرگی مورد تاثیر قرار می‌دهد، ولی به علت ضعف خود نتوانسته است مانع تحکیم و رشد مناسبات اقتصادی - سیاسی با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی شود."

"... علاوه بر اقدامات فوق رژیم دست به یک سلسله اقداماتی زده که برخی از آنها فیصله ولو قسمتی از خواسته‌های مردم ایران است..." (ص ۱۶)

سطوری که خواندید، تحلیل وزیر امور خارجه ایران و یا مشاوران اقتصادی نیکسون نبود. اینها زوره‌های خنده‌دار درآورده است که معنندند "احیاء سازمان‌های حزب توده ایران که یگانسه سازمان واقعی سیاسی طبقه کارگر و همه‌جانبه‌گراست، در مرحله‌گونی حلقه اساسی پیشرفت جنبش نجات بشر ملی ماست. درست بهمین علت است که لبه نیز حملات همه نیروهای ضد ملی، نیروهای خراب و تفرقه‌انداز بطور حزب ماست". آری این مهملات و نظریه‌های کسه خواندید را مترجمین "کاپیتال" نوشته‌اند!

در لایزای سطور فوق مبر و نشان نوکری آبار و اجدادی به امپریالیسم که امروز در وجود این بورژوا صفقان تبلور خود را در نوکری امپریالیسم شوروی می‌یابد موی می‌زند. اهم نکات مسور نصر حزب توده بعنوان نمونه‌ای از مکانیزم امپریالیسم شوروی در خاورمیانه عبارتست از اینکه:

اولاً: در شرایط فعلی بعثت آماده نبودن شرایط عینی انقلابی و "درکیر بودن توده های وسیع در مبارزه" هرگونه عملی بمنظور برچیدن بساط سلطنت محمدصا ناه و سلطنتش "فناور سبب" می است. (رجوع نمود به جزوه در باره نظریات چریکهای خلق).

ثانیاً: در مرحله فعلی سرنگونی رژیم علی نادرست و ضد "مارکسیستی" بوده و وظایف مبارزین "نه مبارزه برای بریدن کره سلطنت" و رژیم محمدصا ناه، بلکه "پایان دادن به رژیم حکومت مطلقه"، یعنی پایان دادن صرفاً به حکومت فردی و ترور و اختناق، است! (رجوع نمود به مجله "دنیا" شماره ۴ - سال دوازده - ص ۱۳).

ثالثاً: با توجه به شرایط فوق حفظ رژیم موجود ضروری بوده و "در مبارزات طبقه کارگر ایران و حزب وی مبارزات میم در اشرف آن شعارهایی که دارای نیروی افشار و بسیج کننده است و مبارزه در راه آنها در چهار چوب قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر امکان پذیر است، اهمیت ویژه ای نسبت می کنند" (نقل از برنامه حزب توده، ص ۳۵).

رابعاً: در چنین شرایطی رژیم حاکم دارای دو جناح می باشد، جناحی که در سیاست داخلی "خوانان بسط بحس دولتی ستایح" و در بخش خارجی "خواهان نزدیک شدن روابط با کشورهای سوسیالیستی" و "تزلزل و ریزش جبهه و ارضای واقع بینانه" و "کاهش وابستگی به سیاست امپریالیستی" است. و جناح دیگر خواهان "عطفاری بیشتر با سیاست امپریالیستی" و "گسترش بخش خصوصی ستایح" است.

خامساً: با توجه به ثبات فوق نیروهای ملی تحت زخمی "حزب طبقه کارگر ایران" باید در راه تقویت جناح مترقی هدایت حائمه و مبارزه بر علیه نیروهای نزدیک به امپریالیسم (یعنی جناح پد) در چهار چوب قانون اساسی (اگر هم نند قوانین موجود!) فعالیت کند. و در این راه تنها و تنها "بسط و تحکیم مسایمت با کشورهای سوسیالیستی از لحاظ پیگیری صنایع و ترقی اقتصادی و اجتماعی و تحسین استقلال سیاسی و اقتصادی کشور ما، در جهت منافع ملی ما، حائز اهمیت بزرگی است و در اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران تأثیرات مثبتی بیار می آورد و به همین جهت مورد پشتیبانی مردم و نیروهای مترقی و مقدم بر همه حزب ما قرار گرفته است. این جریان در سیاست خارجی دولت نیز تا حدودی تأثیر نموده و امکانات مقابله با امپریالیسم را بیش از پیش بسط داده است." (برنامه حزب توده، ص ۱۱)

این درست شکل جریان مکانیزم مانین امپریالیستی ضروری در وجود احزاب امپریالیست و ریزش یونیست این منطقه است. آنها برآستی بدر آزارش "ایجاد نفوذ" برای سوسیال امپریالیسم ضروری را ایفا می نند. آنها از امپریالیسم حذرناک نند.

در ذیل نمونه هایی دیگر از فعالیت های درخشان ثرا و بناهای دیگر نصیر حزب توده در کشورهای منطقه را نقل میکنیم تا خوانندگان بدانند حزب توده ایران، تنها حزب پرافتخار حصار میانه نیست (!) بلکه امروزه در اقصی نقاط منطقه احزاب پرافتخار دیگری به نمایندگی از طسری شرکت ضروری شعبه باز کرده و به دادوستد با بورژوازی مسولند.

و اینک نمونه هایی از مهمات این آوانسها:

عراق: "حزب ما برآست که بهترین راه حل مسئله سی در عراق این است که به خلق کر - در چهار چوب جمهوری عراق (جمهوری بورژوازی عراق البته! - نویسنده) حدود - مختاری داده شود." (لنین در اوائش قرن حاضر نوشت: انقلاب سوسیالیستی یکانه راه حل واقعی مسئله ملی است.)

آدم وقتی لغات زیرین را دفعه اول می خواند، خوشحال می شود نکند روین نویسیم از حزب کمونیست عراق رخت برسته است، اما وقتی جملات را دقیقتر می خوانی و مفهوم واقعی و منظور حضرات از "جنس آزادیبخش ملی بی بی بی، خیال راحت می شود!

"جنس آزادیبخش ملی عرب در نتیجه دکترین های عیبی که در آن روی داده به پروسه انقلابی جهان نزدیک می شود. نمودار آن در تقویت همکاری میان واحد های کشورهای مختلف (منظور دین کوناشون عرب است!) و نیز میان آنها و اردو شاه سوسیالیستی و در راس آن اتحاد ضروری بود... کشورهای عظیم و بی شائبه (!) اتحاد ضروری مهمترین شرط ناسیای مبارزه خلق عرب در راه رفعت تجاوزات امپریالیستی است (!) این کمک برادرانه برای عراق و رشد اقتصاد آن اهمیت زیاد دارد."

حزب فوق که غالب رهبران در سالهای اخیر به دست دولت یعنی قتل عام کردند است و هزاران نفر از طرفدارانش به زندان افکنده شده اند تا قبل از ایجاد روابط نزدیک میان حزب بعثت و حزب کمونیست اتحاد ضروری فریادش در اعتراض بی جنبایات حزب بعثت و دولت عراق بالا بود. اما وقتی حزب برادر به "لک بی شائبه" دولت عراق شناخت و دست حزب کمونیست عراق را هم گرفت و دو عضو در کابینه به وی داد، آنگاه دولت تا پیش از آن ارتجاعی عراق قبی سوسیالیستی به تن کرد و در قطعنامه مشترک حزب فوق با حزب کمونیست اتحاد ضروری در اواخر فوریه ۱۱۷۲ اعلام کرد:

"ما از تلاشهای ترقی خواهانه دولت عراق که در راه رشد غیرسرمایه داری و ساختن سوسیالیستی کام نهاده است بحدت جانبداری میخیم."

**ترکیه:** مهمترین محور برنامه حزب کمونیست ترکیه عبارتست از "کسب آزادیهای سندیکاکی برای کارگران" ... "دموکراتیک کردن شرایط ترکیه و تلاش برای غلبی نمودن حزب کمونیست ترکیه" ... "نوشتر در راه صنعتی کردن کشور" ...

جالب توجه اینجاست که حزب فوق معتقد است: "تحت فشار نوده های مردم و موازنه قوای جهانی به نفع سوسیالیسم، دولت ترکیه گامهایی در جهت دولتی کردن اقتصاد و کم کردن نفوذ امپریالیسم برمی دارد."

البته فراموش نباید کرد که ترکیه تا قبل از انتصاب ایران به مقام ژانداری، پایگاه شماره یک امپریالیسم در ناحیه بود.

**سوریه:** از تلاشهای دولت سوریه که در راه رشد غیرسرمایه داری و جهت گیری سوسیالیستی صورت گرفته نافع نموده و شرکت در پارلمان و ساختن کشور را بیانشه وظیفه عده کمونیستهای سوریه در حال حاضر می شمرد.

در مورد مسئله اعراب و اسرائیل موضع میثت حاکمه سوریه بررسی حافظ اسد، بهراتب چه تر از موضع حزب کمونیست سوریه است! دولت حافظ اسد معتقد به حل نظامی مسئله و حزب معتقد به اجرای قطع نامه سازمان ملل است!

**افغانستان:** شیوه عده مبارزه را پارلمان و جهت عده مبارزه را دموکراتیک کردن شرایط میدید (قبل از کودتا). برای شناخت بهتر از حزب فوق کفایت گفته شود که مهمترین ابزار تبلیغاتی جریان پرچم (نام حزب) روزنامه های مردم و مجله دنیا است!

**مصر:** حزب "تجارب الجزایر و جمهوری متحده عرب را بررسی کرده و آنرا می ستایید ... از تلاشهای الجزیره که ... در راه سوسیالیستی کام نهاده است قاطعانه دفاع نموده و ... مهمترین وظیفه دولت را تسریع حرکت بسوی سوسیالیسم میدانند."

بدنیست نقل قولی هم در اینجا از جمال عبدالناصر که حزب وی را مظهر "راه رشد غیرسرمایه داری و جهت گیری سوسیالیسم" می نامید در باره این حزب نقل کنیم تا نگاهی بودن جریان لوی بیشتر بر عمقان روشن شود.

عبدالناصر در سال ۱۹۶۸ در دمشق اعلام کرد: "بنظر من عده کمونیستها اعمال بیبانه و نظریات خارجی هستند!"

البته بدیهیست که در مرقی و ملی بودن عبدالناصر نباید شد برد لیبن وی را

"با جهت گیری سوسیالیستی" خطاب کردن خیانت وارد کردن به طبقه کارگر و مخدوش کردن مرز میان ایدئولوژی بورژوازی و کمونیستی است.

**اسرائیل:** راه حل سلامت آمیز مسئله اعراب و اسرائیل، ترک سیاست تجاوززانه و امپریالیستی توسط دولت اسرائیل و اجرای قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل بمنسوبن یشانه راه از طرف حزب کمونیست اسرائیل ارزیابی می شود. حزب برو همچنین "بنا

عظیاتی که موجبات برهم زدن صلح در خاورمیانه و تشدید "امکانات جنگ" او موجبات "بهباهای جدید" برای تجاوزات اسرائیل است کاملاً مخالف است!

دبیر کل حزب کمونیست اسرائیل، طایر ویلنر در ۸ ژانویه ۱۹۷۳ در سخنیه از رادیو مسکو گفت: "قطعنامه نوامبر سال ۱۹۴۷ شورای امنیت سازمان ملل پایه اساسی صلح در خاورمیانه است. اسرائیل باید از سرزمینهای اشغال شده

خارج شده و حقوق مردم فلسطین را برسمیت شناخته و در مقابل، حق اسرائیل برای اداسه حیات بعنوان کشوری مستقل و با حق حاکمیت باید مورد قبول واقع گردد!" !!

و بدینسان می بینیم که اپورتونیزم و نوکری بورژوازی، اعمال نقش آفرانس امپریالیسم، به یشانه و عالیترین هدف همه احزاب رویزیونیست خاورمیانه میدان گردیده است.

روزا لوکزامبورگ در سال ۱۹۱۴ نوشت "سرایای سوسیال دموکراسی آلمان به لاسه متعسفی مبدل شده است." امروز باید نوشت: "سرایای احزاب "کمونیست" خاورمیانه به لاسه متعسفی مبدل شده است.

باید دست بدار ساختمان احزاب نوین زد، احزابی که ارتجاع و متلعین آنرا بکشورستان تاریخ رهسپار سازند.

احزاب رویزیونیست و مرقد طرفدار متنی ضدانقلابی شوروی در کشورهای خاورمیانه، تانسون نقشی بسیار ضدانقلابی و ضد خلقی ایفا کرده اند. سرپای وجود احزاب فوق را قطع کنی از حیانتنا

وارنداد به سوسیالیسم ترا گرفته است. آنها بجای دعوت بوده ها به جازه فیهر آمیز بر علیه دول فاشد و مرتجع، از نود، عا می خوانند که حقوق خود را از حکومت عا "بطلبند". حصرات رویزیونیست و جیره خوار بورژوازی می خواهند همانگونه که خود چند سالیست به متفق پر نان و آب ناسه لیبی و نوکری بورژوازی مشغولند، همانگونه که خود بجای ایام، نقش انقلابی به آوانسی برای فریب بوده ها و سازش با ارتجاع مبدل شده اند، نوده ها را نیز بدینان خود بدین راه بفشانند. زهی تصور باطل و خیال خام!

اتحاد شوروی اعمال سیاست خود را در بسیاری کشورهای جهان بوسیله همین احزاب آسانتر و قابل اجرائتر می‌شدند. این احزاب، کثرتان پیرو غیبه نارکتر نبودند. بنده از پس بورژوازی روانند و از پرممانده عدای وی نینخواه می‌شدند. آنها در مکتب بین‌المللی خیانت و سازش برنشینان عا و کائوتسکی‌ها روسفید و سرکه کرده‌اند و بهمانگونه احزاب سوسیال دموکرات انترناسیونال دوم به برک سائر بورژوازی در سالهای خونین جنگ جهانی اول میدان گردیدند. این بزندان مرتجع به برک سائر عربانی جنایتباری امپریالیسم و ارتجاع در عسر انقلابات آزادیبخش میدان گردیده‌اند. خط سیاهی سلسله نبری - استندری - احمد نویم، یقار و شرکا را به سلسله کائوتسکسی، غیبه‌دینک، مت‌دونالد و چخیدزه و شرکا مربوط می‌سازد. خط سیاه خادوسنی آستان بورژوازی پس‌الطلی.

و اما به نیست پیر از آغاز بخش بعدی بدو نقل قول بعنوان حسن ختام این بخش توجه کنید. اول نقل قولی از رویزیونیستهای مرتد اروپا نشین، کمیته مرکزی حزب توده ایران و بعد از پختا و تکامل دعدده مارکسیسم لنینیسم، رفیق مافوتسه‌دون.

"چنانچه گفتیم حرب ما مانند احزاب دیگر انقلابی کارگری، خواستار سیر مسالمت آمیز انقلاب است و این امر از عوامانیسم و انساندوستی حزب ما ناشی می‌شود...." (خوب گوش کنید به پیام وی به هیئت حاکمه ایران) "... حزب ما در صورت تأمین شرایط دموکراتیک فعالیت او، خلافتند است نه به هدفهای انقلابی در و نزدیک خود از طریق مبارزات مسالمت آمیز دست‌یابد." (نقل از الفهای مبارزه، ص ۵۴)

"بگذار سبت روزمنده شهر داشتن در نبرد، تفرستیدن از قربانی و نهراسیدن از خستکی و پیکارهای مداوم بنگفد...." "هزاران هزار شهید جان خود را در راه شافع خلق فهرمانانه فدا کرده‌اند، بگذار درفش آنها را برافرازیم و در راهی نه با خون آنها مسج شده است به پیش رویم...." "انقلاب مجلس مسمانی نیست، مقاله نویسی نیست، تعاسی یا گلدوری نیست، انقلاب نمی‌تواند آنقدر صریف و آرام، آنقدر نجیب و محققند، آنقدر مهربان و مودب، آنقدر خوددار و با شمعقت باشد. انقلاب شورش و شکتیان است، انقلاب عظمی است فهرآمیز نه بدان وسیله بی طینه طینه دیگر را واژگون می‌سازد."

نو خود بیسر تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

## بخش دوم

بر مبنی آنچه‌که در صفحات قبل گفتیم، ما قصد داریم در باره خاورمیانه نشان دهیم که:

- ۱- ماهیت عملیات شوروی در خاورمیانه مطابق بر قانون جهانی آل صدانقلابی و صدنویستی است.
- ۲- هدف شوروی از نزدیکی بدول خاورمیانه ایجاد پایه‌های اقتصادی و نفوذ سیاسی در آنهاست.
- ۳- هدف استراتژیک وی استفاده از کشورهای بسیار نزدیک به شوروی جهت پایتگاه فعالیت‌های نظامی و یا تبدیل نمودن آنها به عامل غیرمستقیم اعمال خود است.
- ۴- در اجرا سیاست‌های فوق‌عامل و ابزار اصلی وی دولت‌ها و بخشی از بورژوازی آنها بوده و بعلاوه احزاب رویزیونیست به پیاده شدن و تسهیل و تسریع آنها کمک می‌نمایند.
- ۵- هدف وی از نزدیکی به جنبش‌های آزادیبخش استفاده از آنها برای تضعیف رصیب حدود می‌باشند.

و سرانجام جریان عده روابط میان دو ابر قدرت، جریان تضاد و رقابت بوده و همس جریان است نه عامل عده بی‌نظمی در غرض خاورمیانه بشمار می‌رود. ادامه مقاله ما جهت تصدیق این نکات است.

ما قصد داریم ماهیت اصلی باصطلاح "نظمهای اقتصادی" کشور شوروی را که در زیر لسوای خدمت به رشد اقتصادی کشورهای عقب افتاده صورت می‌گیرد بر ملا نسیم و نشان دهیم که چگونه سوسیال امپریالیسم شوروی سرمایه گذاری در کشورهای جهان سوم را چون ابزاری برای وابستگی نمودن بخود استفاده نموده است.

در مقابل اتحاد شوروی خاورمیانه دارای دو معنی است: یکی اهمیت نفت خاورمیانه برای خود اتحاد شوروی و انتشارش و دیگری، کنترل این منطقه بشانه حقیق‌های از سلسله رجحیر سیاست جهانی امپریالیسم وی در جهت تأمین عذونوی بر سراسر جهان.

ما در صفحات آینده ابتدا، باختصار اهمیت نفت خاورمیانه را برای شوروی بررسی کرده و سپس فعالیت وی در جهت نفوذ در خاورمیانه، که خود بدو دوره تقسیم می‌شود، را بر ملا مارکسیسم.

اینطور مشهور است که انگیزه عمده عمل بورژوازی بسود بیشتر است. اما این معنی آن نیست که همیشه سودها کوتاه مدت اند. گاه بسود کوتاه مدت برای بورژوازی در مقابل ضایع دو ابر قدرت فدا می شوند. در ویتنام، امریکا با خرج بیش از ۱۳۳ میلیارد دلار، ضایع اقتصادی آسی بسیار اندکی داشت که از آن دفاع کند حال آنکه مسئله دارای ابعاد وسیع تر از یک کارخانه و یک معدن پر منفعت بود. خاورمیانه و خلیج برای شوری چنین حالتی را دارند. شوری از یک سو در آینده محتاج به نفت ارزان خلیج فارس خواهد بود و از سوی دیگر برای رقابت جهانی با امریکالیسم امریکا میبایست کنترل این منطقه را بدست بگیرد. پس سیاست توسعه طلبانه شوری در خلیج و خاورمیانه دو لایه دارد، یکم احتیاجات نفتی و پایه های اقتصادی و دوم اهمیت اهمیت خلیج فارس به مثابه حلقه ای در زنجیر رقابت جهانی امریکالیسمها.

خلیج فارس با در بر گرفتن بیش از ۶۰٪ ذخیره نفتی جهان و خاورمیانه در مجموع با بیش از ۳۰٪ کل ذخایر نفتی عالم مهم ترین نقطه اقتصادی برای قدرتهای امریکالیستی جهانی است. نفت پرازنت ترین کالای تاریخ بشری است. طلا، فلزی که بخاطر تصاحب آن جنگهای بی شماری میان انسانها در ادوار گوناگون در گرفت در مقابل اهمیت نفت و مواد استخراجی از آن و جنگی که اینروزها (و در آینده بیشتر) بر سر تصاحب آن جریان دارد. که البته هنوز اقتصادی است. به ماده بی ارزشی مبدل شده است.

نفت عامل اصلی تولید انرژی در قرن بیستم بشمار می رود و بدون تولید تا مدهای مدیدی در آینده هنوز بشمار خواهد رفت. نفت بیش از ۱۰ قدرت انرژی رای جهان را بوجود می آورد و بجزای می توان گفت بدون وجود آن تکامل صنعتی جهان حداقل تا مدهای مدید غیرممکن خواهد بود.

در حالیکه در اروپا در سال ۱۹۵۰ در حدود ۶۰٪ انرژی مورد احتیاج توسط نفت تهیه می گردید امروزه این رقم بالاتر از ۸۵٪ و در برخی کشورهای جهان بیش از ۹۵٪ می باشد. بدیهیست که بخاطر اهمیت عظیم آن به مثابه بزرگترین ماده انرژی رای جهان سرمایه داری و همچنین کشورهای سوسیالیستی فوق العاده بدان نیازمندند در حال حاضر خاورمیانه سرچشمه حیاتی اقتصاد امریکالیستی را بطور یاور نزدیکی در اختیار خود گرفته است.

نگاهی به میزان وابستگی کشورهای سرمایه داری جهان به نفت خاورمیانه درین عطر بی نصیر آنان و تلاش سرسام آور نمایندگان را برای حفظ ناحیه فوق بحوثی نشان می دهد. علاوه بر این

و انفعیات برآنتست که این وابستگی جهت رشد یافته را سر می کشد.

اهمیت روزافزون احتیاجات نفتی امریکالیسم امریکا، امریکالیسم ژاپن و کشورهای اروپای غربی و این مسئله که در آینده میبایست سهم بیشتری از این احتیاجات توسط کشورهای حوزه خلیج تهیه گردد، در مجموع به خلیج و خاورمیانه نفتی حیاتی و اساسی در مجموعه سیاست امریکالیسم امریکا داده است.

امریکالیسم امریکا تا سال ۱۹۸۰ علاوه بر وارد نمودن بیش از ۲۰ میلیون بشکه در روز برای استفاده داخلی خود میبایست دو برابر همین مقدار را بدست کارتن های نفتی امریکائی بجزای صنایع امریکالیستی ژاپن و اروپای شرقی و استرالیا تامین نماید. در حقیقت بخشی از قدرت امریکالیسم امریکا در رهبری سیستم امریکالیسم جهانی در توفیق و کنترل وی بر نفت و حمل و نقل و تصفیه آن نهفته است. بدون تسلط بر نفت امریکالیسم امریکا نه تنها قادر به رهبری سیستم جهانی سرمایه داری نخواهد بود (همانگونه که امروز پایه های این رهبری لرزان تر از هر زمان دیگر است) بلکه نخواهد توانست لحظه ای اقتصاد زوار در رفته و تولید آژانسیتی خود را ( که این یکی نیز ناتوان تر از هر زمان دیگرست ) اسنوار و پابرجا نگاهدارد. سرمایه داری بدون مواد انرژی را یعنی بیشتر بدون مواد غذایی.

پس اگر نفت برای امریکالیسم امریکا یک ماده حیاتی است و اگر خاورمیانه پیکانه جانیست که هنوز تا سالهای سال قادر به تامین احتیاجات اقتصادی نفتی امریکا خواهد بود. طبیعی است که هم نفت و هم خاورمیانه میبایست برای رقیب شماره یک امریکا، اتحاد شوری نیز اهمیت حیاتی کسب کند. جایگاه خاورمیانه در سیاست خارجی شوری نیز درست از همین اصل دارای اهمیت می گردد که برای حریف دارای اهمیت است. یعنی خاورمیانه و بویژه خلیج فارس هم برای امریکالیسم امریکا و هم برای سوسیال امریکالیسم شوری بعنوان یکی از مهم ترین حلقه های زنجیره سیاست جهانی آنهاست.

اما این اهمیت که بتفصیل در باره آن سخن خواهم گفت تنها یک روی سکه است. روی دیگر آن اهمیت اقتصادی نفت برای شوری مثل سایر امریکالیسمهاست. البته شوری نیز چون امریکالیسم امریکا دارای نفت و گاز شناخته شده و " شناخته نشده" ! بسیاری است. اما وقتی کسه نفت باین ارزانی و شاید هم مفت از خلیج فارس بدست می آید چه کاری است آدم ذخایر خودش را استفاده کند!

شوری دارای ذخایر وسیع نفتی در سه منطقه سیبری (نواحی غربی)، مانو و ناحیه بیسین رودخانه ولگا و دریاچه آرال است. بزرگترین ذخایر نفتی شناخته شده شوری در ناحیه سیبری

واقع شده است که فعلا بجز برخی تازهای اکتشافی توسط ژاپنی ها جهت استفاده از گاز، تقریباً از آن استفاده نمی شود. نفت این منطقه بمراتب می تواند احتیاجات شوروی و امارات را تا ۱۵ سال آینده تامین نماید لیکن اتحاد شوروی ترجیح می دهد بجای صرف مخارج خارجی بین ۴ تا ۶ دلار (معادل) برای هر بشکه آنرا از کشورهای عربی خاورمیانه و بویژه عراق تامین نماید که هم با صرفه تر است و هم منافع سیاسی بدنیاال خود دارد. تولیدات نفت شوروی تا اواخر سال ۱۹۱۰ همواره از میزان مصرف داخلی صنایع و مردم برآورد بالاتر بود بطوریکه هر ساله مقدار وسیعی از آن به کشورهای اروپای شرقی، مغولستان و اروپای غربی صادر می شد.

تمایل شوروی به نفت خاورمیانه از سالهای ۲۲-۱۹۶۱ آغاز گردید. از سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۶ پایان دوران صادرات نفت مطلق شوروی است (یعنی پایان دوره آینده شوروی تنها نفت صادر می نمود و واردات نفتی نداشت).

دلایل احتیاجات اقتصادی شوروی به نفت را می توان در چند نکته خلاصه کرد،

الف - رشد سرمایه آبر احتیاجات و مصرف صنعتی و خانگی تا میزان ۳۸۰ میلیون تن در سال ۱۹۷۰ و بیش از ۷۳۰ میلیون تن تا سال ۱۹۸۰.

ب - علیرغم تولید میزان قابل ملاحظه ای نفت در سال، مصرف داخلی با سرعت بمراتب بیشتری از تولید نفت افزایش یافته و بر طبق پیش بینی در ۱۰ سال آینده میزان تولید به رقم ۲۳۵ میلیون تن در سالهای ۸۱-۱۹۸۰ خواهد رسید.

ج - تامین نفت اروپای شرقی و بویژه این امر که بر طبق تقسیم کار در مقیاس کشورهای "سوسیالیستی" اتحاد شوروی قصد دارد تامین کننده عمده نفت آنان باشد.

د - احتیاج به ارز خارجی بویژه دلار شوروی را و میدارد تا همواره بخشی از نفت صادراتی خود را به اروپای غربی بصورت پایایی از کشورهای عربی و خاورمیانه بویژه عراق و سوریه دریاست دارد تا بتواند در مقابل با صدور آنها به اروپای شرقی مقداری پول سخت ینا دلار برای مبادلات آتی خویش بدست آورد.

ه - تامین نفت و گاز نواحی جنوبی شوروی از طریق کشورهای که در معاشلی جنوبی شوروی واقع شده اند (ایران، عراق و ...) بمراتب مخارج کثرتی از تامین نفت مورد احتیاج این نواحی از طریق مثلا سیبری خواهد داشت.

و - با واردات نفت ارزان وی قادر خواهد بود تا از سوختی از این ارزانی نسبی سود ببرد و از سوی دیگر مراکز نفتی خویش را در نواحی سیبری و عرب اوزان برای آینده حفظ نماید.

ز - افزایش و گسترش سرمایه آبر نیروی نظامی اتحاد شوروی، طبیعتا افزایش نیروی انرژی مصرفی

این ارتس را بدنیاال خواهد داشت .

از اینرو علیرغم دعاوی مبتذل نویسنده مجله مردم مینی بر اینکه "اقتصاد سوسیالیستی شوروی را بی نیاز از ورود نفت و مواد انرژی زا از خارج است" اتحاد شوروی "سوسیالیستی" یا بهتر بگوئیم سوسیال امپریالیستی تا سال ۱۹۸۰ رقی در حدود ۲۰۰ میلیون تن در سال نفت وارد خواهد نمود .

اهمیت نکته در اینجا است که میان این احتیاج اقتصادی و وارد نمودن نفت و انگیزه اصلی حرکت شوروی در خلیج فارس می باید تفاوت گذارد . برخلاف ادعای برخی رفقا مینی بر اینکه "بوی نفت و گاز شوروی را گنج کرده است"، انگیزه اصلی حرکت شوروی در خلیج و خاور میانه صرفا در احتیاج این کشور به واردات نفت خلاصه نمی گردند . حتی این عامل نمی تواند به عنوان یکی از انگیزه های اساسی در کوتاه مدت مورد بررسی قرار گیرد . اهداف شوروی عمدتا اهدافی است سیاسی برای کسب همزمنی در مقیاس جهانی برای استفاده های اقتصادی بمراتب بزرگتر از یک معامله نفت در سطح منطقه یا روابط تجاری با یک کشور. بدون شک بمتابه هر قدرت امپریالیستی دیگر "سود و منافع" مانی و انگیزه های اساسی حرکت شوروی بصورت استراتژیک اند اما شوروی برای اینکه بتواند بدراز مدت به منابع نفتی خلیج دست یابد می بایست بتواند همزمنی فعلی امپریالیسم امریکا را در این منطقه از جهان برهم زند و بماند "ثبات" منطقه خلیج را بیه شوروی نیز وابسته گردانده و گام دیگری در راه تحقق همزمنی مشترک دو ابر قدرت بر عرصه جهانی و اتحاد مرجعانه بر علیه چین نوده ای بردارد . انگیزه اصلی حرکت شوروی در خلیج فارس از این نکته ناشی می شود .

پروسه تکاملی سیاست اتحاد شوروی در خاور میانه

و اما بعد سیاست اتحاد شوروی سوسیالیستی در خلیج و خاور میانه دو دوره عمده را طی کرده است : دوره اول دوره تلاش در پایه گیری در منطقه ، سعی در کنار آمدن با کشور های وابسته به عرب، تلاش در ایجاد نفوذ اقتصادی در کشورهای فوق و نوسر در جهت ایجاد آرامش امپریالیستی در ناحیه بود : این دوره از آغاز استراتژی صداندلاخی خروشچیت تا اوایل سال ۱۹۷۱ ادامه یافت .

در این دوره شوروی تکیه عمده خود را بر ایجاد ارتباطات اقتصادی نهاده و بتدریج آشکاری جنبش های رهاکنش ملی و مبارزات خلق های این ناحیه را تقی می نمود و در تحلیل نهائی در



وحدت نسبی با آمریکا در جهت ایجاد پایه های اولیه در منطقه برای یورش در مرحله دوم بود. در این مرحله شوروی با ایران، ترکیه، لبنان، کویت و سایر کشورهای آمریکائی این منطقه روابط اقتصادی برقرار نمود و موفق گردید به جریان جنگ سرد با این کشورها کاملاً پایمان بخشیده و سرمایه گداریهای کلانی در رشته های گوناگون بویژه ذوب آهن، لوله کشی گاز و نفت، پتروشیمی، سد سازی، راه و ساختمان و شهر سازی و راه آهن بنماید.

در طول سالهای فوق ارتباطی با جنبش های رهاشخص ناملاً تیره و خصمانه بود، از میان رزات قهرمانانه خلق ظفار بعدت ۷ سال کوچکترین سخنی نگفت، مبارزات خلق قهرمان فلسطین و دیگر خلقهای عرب را ماجراجویانه و جنگ افروز خطاب نمود، روابط خویش را با دولت انقلابی جمهوری دموکراتیک توده ای یمن قطع نمود و از مبارزات مردم ایران و تریه بعنوان "قدمهای ارتجاع سیاه" در راه "جلوگیری از حرکات مثبت اقتصادی کشور" نام برد و با اطلاق برچسب مزورانه و "مائوئیسم" بر این جنبش ها از دفاع از آنها خودداری آشکار نمود تا جائیکه بزور این پیرکفتار کاسه لیس و دلف خوش رقص رویزونیستها اعلام کرد: "علیات ماجراجویانه عده ای عناصر غیر-مشکل بزرگترین مانع در راه برقراری صلح و بهانه ای برای تحریک مقامات اسرائیلی است."

و باز در این دوره بود که شوروی با استفاده از ضعف نسبی آمریکا پایه های وسیعی برای خود در کشورهای مختلف ناسیونالیست و مردم این منطقه ساخت. در یمن و مصر و سوریه نفوذ سیاسی اقتصادی برقرار کرد، عراق را به متحد خویش مبدل و در افغانستان بخش عظیمی از اقتصاد این کشور را به روسها وابسته گردانید.

با تمام این احوال مرحله اول سیاست شوروی در خلیج که همین اواخر بی پایان رسید، مرحله "همزیستی سالمیت آمیز" و نیایی آشکار با آمریکا جهت استقرار و حفظ "وصم موجود" و تحکیم پایه های خود بود. در این راه از یکسو با طرح امپریالیستی راجرز موافقت کرد و از سوی دیگر دولت ایران را نماینده "بهره‌واری ملی و مدافع منافع خلق ایران در کوتاه مدت" خطاب کرد. البته ما به تفصیل هر یک از جوانب علیات شوروی را در این مرحله چه در کشورهای چون ایران و چه در رابطه با جنبش های رهاشخص و کشورهای ناسیونالیستی و مردم بررسی خواهیم کرد.

مرحله دوم از اوائل سال ۱۹۷۱ آغاز گردیده و رفته رفته باوج خود نزدیک می‌گردد: در این مرحله اتحاد شوروی که با ایجاد پایه های مادی و قدرت اقتصادی و نظامی در بسیاری کشور های منطقه بیک قدرت مهم این ناحیه مبدل گردیده است، زمان را برای پورش در راه کسب مواضع باز هم محکم تر و جایگاه موثری در سیاست هژمونی بر جهان بوسیله دو ابر قدرت مناسب

تشفیر داده و تهاجم خویش را آغاز می‌کند. قدرت نظامی شوروی در طول دو ساله قبل یعنی مرحله تهاجمی سیاست شوروی با سرعت سرسام آوری رشد می‌کند. بلوای خوزستان و بلوچستان و پختونستان را بر پا گردانده و از همه مهمتر با یک چرخش ۱۸۰ درجه ظاهراً بدفاع از همان جنبش هائی برمی‌خیزد که تا چندی پیش امپرونیستمان می‌خواند و چپ روانه. حدت تصاد آمریکا و شوروی در منطقه تا آنجا پیش می‌رود که در چند ماهه اخیر روابط اتحاد شوروی با دولت ایران بشدت تیره شده است. بطوریکه شاه همان دلفکی که ۳ سال قبل گفت "کمان نسبی کنم خطر از طرف شوروی ها باشد زیرا آنها خیال توسعه طلبی ندارند" چندی قبل گفت "خطر کمترین طلبی اتحاد شوروی ما را بر آن می‌دارد تا نیروی نظامی خویش را بسرعت تجهیز کنیم. در یک کلام دوره دوم مرحله رشد تضاد میان اتحاد شوروی از یکسو و ایالات متحده از سوی دیگرست. تبلور این تضاد به اختلافات و تضاد میان نوکران و نمایندگان این دو قدرت منتقل گردیده است.

اما بیینیم دلیل چرخش در سیاست اتحاد شوروی در این فاصله چه بود:

با غلبه رویزیونیسم در کمپ شوروی و غضب رهبری احزاب و دول بسیاری کشورهای اروپای شرقی توسط رویزیونیسم مدرن، اتحاد شوروی از این پس بشتابه یک قدرت جهانی که ضد تغییر اوضاع را از شرق معمول قدرتهای بزرگ دارد وارد عرصه عمل شد. شوروی که قدرت متجاوزتر نورسیده و بدون پایه ای بود هنوز نمی‌توانست در شرایط قدرت و یکه‌واری امپریالیسم آمریکا برای کسب قدرت و نفوذ در آمریکا یورش برد. بدینسان مردمان اتحاد شوروی در این دوره به سازش آشکار با آمریکا پرداخته و از این طریق توانستند از راه پت سری سازشهایی که با آمریکا و مجموعه امپریالیستهای غربی صورت دادند بیک سری توافقات مهمتر برای تقسیم جهان برسند.

سخره بازی مونک های روسی در لویا و جریان حدت تصادفا بر سر ناغراه هوائی برلن دو ظم از مانورهای خروشیقی برای گرفتن پوشش برای تحکیم موقعیت خویش در جهان و سازش با امپریالیسم آمریکا بود. عقب نشینی سریع روسها در هر دو مورد بیانگر این واقعیت است که جریانات فوق بخشی از پت برنامه تدوین شده از قبل رویزیونیستی بود که هدفش استقرار شوروی به مثابه قدرتی در میان امپریالیستها برای تسهیل سازش با آنها بود. بعبارت دیگر مرحله اول نیابت صدانقلابی اتحاد شوروی، مرحله سازش با امپریالیسم آمریکا و اصولاً عرب، بنظیر تقسیم نسای جهان و سرلت شوروی در چیاولگریهای امپریالیسم بود و در این دوره بود که جنبش‌های آزادپیش آشکارا بشتابه "کانونهای جنگ" ارزیابی شدند. بر سر الجزایر، کنگو، فلسطین توافقات صورت گرفت و در مقابل آمریکا حق "آفاشی" شوروی را در موملستان، اروپای شرقی و لویا محترم

و اما مرحله دوم در شرایطی آغاز می‌گردد که امپریالیسم امریکا در یک پروسه چندین ساله جنگ‌های تجاوزگزارانه در نقاط مختلف کینی بخت تضمین گردیده و اتحاد شوروی از قیام بازاری کارگران اتحاد شوروی و جهان اروپای شرقی و مغولستان و کوبا قدرت اقتصادی برهم زده ، از قیام سازش با امریکا در جهان پایه ایجاد نموده و قدرت نظامی خود را تا درجهای رشد داده که در سطحی برتر و بالاتر از امپریالیسم امریکا در تمام شئون نظامی قرار گرفته است . نه شوروی دیگر شوروی ۱۹۵۶ و نه امریکا ، امریکای "سالهای طلایی بعد از جنگ" است .

یورش برای قرق کردن جهان و یکتا رهبری و تار زدن رقیب آغاز می‌گردد . بدینسان در مرحله دوم تکامل سیاست امپریالیستی اتحاد شوروی این دو ابر قدرت که شانسه پشانه یکدیگر می‌سازند ، پشابه دو رقیب اصلی در رقابت برای کسب رهبری جهان گردیده اند . یورش شوروی برای ایجاد اتحادهای نوین در شرایطی که اتحادهای کهن در هم کمرسته است ، تلاش وی در گسترش هر چه بیشتر نیروی نظامی خویش در ارضی نقاط جهان ، فعالیت بسطی برای ایجاد اتحادهای جمعی آسیائی و اروپائی و وحدت تضاد نوکران و جیره خواران شوروی با جیره خواران امپریالیسم امریکا چون نمونه اختلافات میان ایران و هند ، عراق و عربستان همگی دال بر چرخش در پرخورد شوروی به مسائل جهانی در مرحله نوین سیاست این سوسیال امپریالیست نشو - فاشیست است .

در حالیکه در طول دوره اول در تمام کشورهای خاورمیانه شوروی آشکارا به سازش با امریکا پرداخته ، در مقابل فشار انقلابیون بدست مترجمین کوچکترین اعتراضی به جنایتکارترین تجاوزات امپریالیستی ننموده و آشکارا دار از ماجراجویی خلقهای این ناحیه و آرامش "کانون های جنگی" زد در مقابل در دوره دوم یعنی مرحله تهاجمی سیاست شوروی در خلیج و خاورمیانه ، ابتدا روابط با عربستان تیره شد و عربستان صید به "مترجمین عقب افتاده و فئودال گردیده" کودتای نا صیحن افغانستان بر پا می‌گردد و "دفاع" از جنبش های آزادیبخش که معلوم نیست چرا بناگاه عزیز شده اند را در دستور کار خود قرار می‌دهد . عمان جنبش هایی که بدست چندین سال "مافوقیست" ، "اوانترونیست" و "دسیسه ارتجاع" خوانده می‌شدند .

در مقابل این صف آرائی ناگهانی ، امپریالیسم امریکا آرام و در موضع دفاعی ننشسته است . از پیشو در عرض دو سال ۷ میلیارد دلار اسلحه روانه منطقه کرده و نماینده مخصوص خویش ، هلمز را در ایران مستقر می‌سازد ، و از سوی دیگر ماشین کودتای خود را در عراق و سوریه بحرکت می‌اندازد . و بدین گونه هرروز نیروهای شوروی و امریکا در مقابل یکدیگر صف آرائی می‌کنند و چه پیشرفته این لاشعورهای ریزینونیست و اپورتونیست می‌خواهند از جنبش انقلابی خلقهای ناحیه چون

کوشش دم توپ استفاده کرده و عطش بی نظیر ملت های رنج دیده بلوچ و پشتو کرد این منطقه را با آتش تزویر خویش بخدمت برنامه صف آرائی امپریالیستی بکشانند .

چه یگانگی بی نظیری در سیاست خط همه امپریالیستها در سوجدوشی از تب خلقها به آزادی موجود است . ۲۵ سال پیش جنایتکارترین و مهیبترین امپریالیسم تاریخ ، امریکا ، نام بار "ملت های آزاد" و دوست و برادر خلقهای استقلال طلب را برخورد نهاد . روح قرن پیش همین امریکا از جنبش ظلمین بر علیه زاین و حتی در دوران از "ویت مینه" بر طبقه فرانسه دفاع نمود . امسروز جانشین وی ، این خطرناکترین امپریالیسم آینده و توطئهگر جنایتکار امروزی علم "صلح و سوسیالیسم" ، "دفاع از حق ملک از آزادی" را بر دوش نهاده است و برای کوتاه نمودن دست رقیب ، ابالات متحده ، همچنان شیوههای رقیب چون دفاع فرصت طلبانه از عطش ملتها به آزادی استفاده می‌جوید .

"تاریخ دریک فازی بالاتر در شرایطی نوین خود را تکرار می‌کند ."

چرخش ناگهانی ولی منظم و با برنامه اتحاد شوروی در سیاستش نسبت به جنبشهای رها بخش در چند ساله اخیر انسان را بهاد سخن نین می‌اندازد : اپورتونیستها همه در یک چیز مشترکند = اپورتونیسم !

الف - سئوری و کشورهای ناسیونالیستی و "ملی"  
("تشدین" و پایه‌های عمده سئوری)

عملکرد و سیاست سئوری در مصر، عراق، سوریه و جمهوری عربی یمن

مصر:

مصر بیشترین بزرگترین متحد یک زمان اتحاد سئوری در خاورمیانه اولین سئوری از میان کشورهای ناسیونالیست و نیمه ملی خاور میانه بود که سئوری در جهت استقرار پایه‌های خود در آنها فعالیت نموده است. "جمهوری عربی مصر، در راس صورت کشورهای که تحت کفکهای تشکیلی و اقتصادی با اتحاد سئورینش قرار دارد. اتحاد سئوری به مصر کمک نموده تا بیش از یکصد موسسه تولیدی، صنعتی و کشاورزی بنا نماید که از این تعداد ۸۳ تا آن هم‌اکنون آغاز بنا کرده‌اند" (نقل از سئوری و کشورهای در حال رشد - ۱۱۷۲ ص ۱۱۷۲)

بخش اعظم سرمایه خارجی موجود در مصر که در بخشهای کوچک اقتصاد سرمایه گذاری گردیده است شامل وامهای اتحاد سئوری است. مجموعه وامهای فوق تا پایان سال ۱۹۷۰ به رقم سرسام آور یک میلیارد دلار بالغ میگردد.

اکثريت، اگر نه تمام صنایع سنگین مصر، ساخت سئوری بوده و بدست متخصصین سئوری عمل می‌نماید از آن جمله: تصفیه نفت، پتروشیمی، آهن و فولاد سازی، آلومینیوم، تولید نیروی برق، کشتی سازی و نساجی. بد نیست نظری به برخی از صنایع مصر و نفوذ سئوری در آنها بیفتیم: مجموعه تولیدی هلوان بزرگترین مجموعه صنعتی مصر است که نافلا بوسیله سئوری ایجاد گردیدند. این مجموعه شامل پتروشیمی و محصولات شیمیائی از ذغال سنگ و ذراخاه عظیم صنایع فلزی و ذوب آهن است.

تولید سالانه فولاد آن بیش از ۱۰ میلیون تن و ۲۰۰ هزار تن ورقه آهن است. علاوه بر مجموعه فوق در ذراخانه عظیم تصفیه نفت هر یک به ظرفیت یک میلیون تن در اسکندریه و یک ذراخانه تولید آلومینیوم که با تولید ۱۰۰ هزار تن بزرگترین در نوع خود می‌باشد، رسیده روسها ساخته و کنترل می‌گردد.

ساختمان سد آسوان که یکی از پرخرج ترین و بزرگترین سد های جهان است تماماً بوسیله

روسها ساخته شد. سد فوق نه عددنا جنبه تبلیغات سیاسی داشت تا توجه صنایع خلق مصر، به عرض ۳۰ کیلومتر و ارتفاع ۱۱۰ متر قادر به آبیاری مقدار زمینی است که سدی با مشخصات ۱/۱ سد فوق کاملاً قادر به انجام آن بود. در چند ساله اخیر اقتصاد دانان و نیروهای ملی مصر اعلام کرده اند، "با مخارجی که دولت مصر در عرض ۱۱ سال ساختمان سد فوق متحمل گردید قادر بود ه سد عظیم با استفاده به مراتب بالاتر در عرصه کشاورزی و برق در نقاط مختلف مصر بنا نماید."

حتی اگر مخارج غیر مستقیم سد فوق را کنار بگذاریم تنها ۱۳ سال (حداف) بطول خواهد انجامید که در صورت بکار افتادن مجموعه کمپلکس آسوان و استفاده از تمام منابع ممکنه، مخارج سد فوق تا این گردد.

بیشتر از ۴۰٪ کل پروژه‌های ساختمانی و صنعتی در برنامه ۵ ساله دوم مصر از عرف آلمان شرقی و چکسلواکی تأمین می‌گردد. ۵/۱ کل تولید فولاد در کشور، ۳/۱ کل تولید نیروی برق و ۱/۱ کل تولید کابل و سیم، کل تولید آلومینیوم، کل تولید مواد شیمیائی و ۵۰٪ نفت تصفیه شده مصر توسط کارخانجاتی تهیه می‌گردد که تمام یا بخش اعظم آن توسط سئوری تهیه شده و کارخان بخشی از آن محتاج قسمتهای ساخت سئوری است.

از نقطه نظر تجارت خارجی، تجارت با سئوری ۳۰٪ کل تجارت خارجی مصر را شامل میگردد و در حدود ۷۰٪ کل محصولات ساخته شده در مصر حائز بجز سئوری برای فروش ندارند. سوسیال امپریالیستهای سئوری مدعیند که مردم مصر از این روابط "برادرانه" میان سئوری و مصر سود برده و "سالیانه تنها در تجارت خارجی ۲۵۰ میلیون دلار سود می‌برند" بیینیم این ادعای امپریالیستهای سئوری تا چه حد صادق است.

اولا وامهای سرسام آور اتحاد سئوری به مصر با سود تقریبی ۳ تا ۵٪ سالیانه بار سنگینی کمربندی است به اقتصاد مصر.

ثانیا دولت مصر سالیانه مجبور است برای پرداخت قروض و بهره آنها بسخوری بصورت لثلا، ۷۰٪ کل کالاهای ساخته شده خود را بدین کشور صادر کند.

در حقیقت این امری شباهت به این نیست که سئوری در مصر سرمایه گذاری نموده و کالاهای تولید شده را برای مصرف خود تصاحب کند.

کارخانجاتی که با کمک اتحاد سئوری ساخته می‌شود از آنجا که تماماً کلیدی است بدستیان خود محظورات و محدودیت های شدید سیاسی و نظامی برای مصر بدستبال داشته است. مصر که غالب تولیدات صنعتی اش از طریق صنایع روسی بیش از ۴۰٪ کل پروژه‌های برنامه درم اقتصادی

توسط چکسلواکی و آلمان شرقی صورت می‌گرفت چارهای مگر اجازه استقرار بیش از ۳۰ هزار سرباز روسی در خاک خود و استفاده از مصر برای بازی با اسرائیل و آمریکا را نداشت . اما نکته جالبتر در اینجا است که طیفیم حجم عظیم "ککهای" اقتصادی شوروی مصر، در مقایسه با بخش نظامی، این بخش اقتصادی بسیار ناچیز است . سوسیال امپریالیستها فراموش می‌کنند که اثر بارهای آنان صنایع و کارخانجات روسی مصر سالیانه ۲۰۰ میلیون دلار به اقتصاد مصر خدمت نمود در مقابل آنها بودند که دولت مصر را مجبور به قبول مخارجی بالغ بر ۷۰۰ میلیون دلار در سال برای مخارج نظامی نمودند . آنها بودند که مصر را مجبور نمودند سلاحهای خریداری نمایند که کوچکترین استفاده‌ای حتی در جنگ با اسرائیل برایش نخواهد داشت . میزان "ککهای" سوسیال امپریالیستها به دولت مصر در بخشهای اقتصادی در مقابل خرید سرسام آور مقادیر زیادی سلاحهای کوناگون از شوروی در تحت عنوان پرطمطراق " اعتبارات نظامی " تقریباً هیچ است . آنها روسها فراموش نموده‌اند که در طول سالهای ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۲ بیش از ۱۰ برابر کل "ککهای" اقتصادی" حضرات به مصر، از آنها بابت فروش اسلحه دریافت نموده و یا " اعتبارات " که خود نوسنی وام با سود و بدتر از فروش است ، در اختیارشان قرار داده‌اند . مصر بابت این چنین تجهیز و حشمتانک نظامی چه چیزی داشت تا به شوروی پرداخت نماید : کالاهای ساخته شده، نفت، ... . محصول رنج زحمتکشان مصری تازه آنها با سود سالیانه ۳ تا ۵٪ این چنین است مفهوم "ککهای" برادرانه به دولت طی مصر .

اکنون نظری به سیر وقایعی بیافکنیم که منجر به اخراج نیروهای روسی از خاک مصر گردید . بررسی وقایع فوق از یکسو خود آینه تمام نمای سیاست صدانقلابی و امپریالیستی شوروی در وابسته نمودن کشورهای جهان سوم به شوروی است و از سوی دیگر بروشنی رشد روزافزون مقاومت — سیاستهای هژمونستی دو ابر قدرت را نشان می‌دهد .

بطوریکه گفتیم اتحاد شوروی نفوذ خود را در مصر از سالهای قبل از جنگ روشن ۱۶۶۷ آغاز کرد ولی ، نفوذ شوروی در مصر بمعنی واقعی که بعد از تاریخ فوق صورت گرفت . اتحاد شوروی با استقرار ۱۶ هزار سرباز در خاک مصر ، ... کارشناس نظامی و اقتصادی و فنی ، تسلط کامل بر دو پایگاه ساحلی پرت سئید و اسکندریه و همچنین استفاده کامل آزاد رادیو از کلبه بنادر و فرودگاههای اعظم مصر سعی در کنترل کامل سیاسی این کشور نموده بود .

هدف شوروی در مصر، استفاده از کشور بعنوان پایگاهی در خاورمیانه و نیروهای مدیترانه خود از سوئی و از سوی دیگر اعمال سیاست "نه جنگ و نه صلح" بوسیله مصر بمنظور سازش بیشتر با آمریکا بود . اما بیبنیم سیاست "نه جنگ و نه صلح" چیست .

در ابتدای مقاله توضیح دادیم هدف اتحاد شوروی استقرار هژمونی خویش بر سراسر جهان و جلو زدن در کلبه زمینه‌ها از رقای خویش است . اما برای انجام این امر و تقویت نیروی خویش و برهم زدن پایه های مستحکم تر و پایدارتری در کشورهای جهان سوم، شوروی محتاج سازش بود . وقت با امپریالیسم آمریکا و هندوستان بنظیر جلوگیری از برخورد مستقیم این دو ابر قدرت بود . تلاش در " فرو نماندن کانونهای جنگ در آسیای جنوب شرقی " و " بخدمت گرفتن کلبه وسایل برای استقرار صلح در جهان " بمنظور گسترش " روابط در کلبه شرق با ایالات متحده آمریکا " و اجرای نقشه هائی که " اجرای آنها منتهی است پاهای برای همکاری های باز هم مهیتر و دراز مدت تر میان دو دولت باشد " و " همچنین باعث تقویت یک جریان سیاسی مستحکم و صلح آمیز در روابط آمریکا و شوروی گردد " (تمام نقل قولها از سخنرانی دسامبر ۷۲ برزنگ و همچنین استفاده از "کلبه راههای صرفاً سیاسی" و اعمال " طرح مصوبه در شورای امنیت سازمان ملل " جهت " کسب یک صلح پایدار میان کلبه دول قانونی خاور میانه " و همچنین تلاش در سرکوب جنبش فلسطین از راه " طرح منطقی صلح " راجرز و سکوت مطلق در برابر دست اندازی های امپریالیسم آمریکا و جنایات ملک حسین همگی در خدمت آماده نمودن شرایطی صورت گرفت که هدف اصلی آن ایجاد زمینه مناسب برای سازش بیشتر با آمریکا و یا بعبارت روسی آن " همکاری های باز هم مهیتر و دراز مدت تری " با ابر قدرت رقیب خود نبود .

دامنه تلاش اتحاد شوروی در فرونشاندن کلبه "خطر" جنگ میان آمریکا و شوروی تا آنجا بود که " هنگامیکه تانکهای سوریه مرزهای اردن را در ۱۹ - ۲۰ سپتامبر ۱۹۷۰ (هنگام قتل عام نیروهای فلسطین) قطع کردند و ناوگان ششم آمریکا بسواحل اسرائیل نزدیک شد ، این سفیر شوروی در دمشق بود که سوریه را مجبور به عقب نشینی از خاک اردن کرد " (نقل از مجله جهان جدید سپتامبر ۷۲) . اینست سیاست امپریالیستهای روسیه - تزارهای نو . اعمال سیاست "نه جنگ و نه صلح" از سوی اقلب نیروهای شرقی عرب بحال جنبش ملی عرب زبان آور ارزهای گردید . خشم عظیم عمومی بر علیه این سیاست در بهار سال ۱۹۷۲ به قیام وسیع دانشجویان قاهره و دستگیری تعداد وسیعی از آنان انجامید و در بسیاری نیروهای ملی عنصر ناراضی را گسترش داد . الاهرام روزنامه نیمه رسمی مصر طی یکسری مقالات به سیاست شوروی حمله کرده نوشت : " این چنین سیاستی (منظور سیاست نه جنگ و نه صلح) تنها می‌تواند شکاف نا اطمینانی را که به دولت مصر اکنون وجود دارد افزایش دهد و بدوستی شوروی و مصر را خدشه زند و رابطه وی را با سایر کشورهای عرب متزلزل نماید . . . . اسرائیل تنها نیروی است که از شرایط کوفتی سود می‌برد و . . . در نتیجه شکستن جریان نه جنگ و نه صلح مهمترین وظیفه مرحله حاضر است . . . . این چنین

شرایطی موقعیت ایالات متحده و اسرائیل را تحکیم بخشیده و هم چنین شافع زیادی برای شوروی در بر دارد زیرا وی حاضر نیست که روابط خود را با امریکا نه بتاریخ در ملاقات سران دو کشور تحکیم یافته به محاشره بیاورد. . . . رهبران اتحاد شوروی، ریچارد نیکسون را بهترین "دشمنشان" در کاح سفید می دانند و مایلند وی چهار سال دیگر در قدرت باقی بماند. . . . از اینرو عیبی است که شوروی خیلی خوب می تواند سیاست نه جنگ و نه صلح را بپذیرد و بی نه ما. . .  
 بد نیست بدانیم که الاهرام در پت تحقیق اعلام نمود که بر طبق محاسبات در میان کسانی که در طول چندساله اخیر از شرایط موجود سود برده اند، برای امریکاسهم ۴۲۵۰، اسرائیل ۵۸۴ +، شوروی ۱۶۵ + و برای مصر ۱۱۱ - را نشان میدهد!

علیات شوروی در مصر به سیاست نه جنگ و نه صلح خلاصه نشد. از اولین هدفهای جنونمیری از ازباید خطر برای اسرائیل تحمل در حمل سلاحها جتنی بود. در طول دو سال گذشته شوروی بیش از ۱۰ بار در حمل سلاحهای قول داده شده تعلق ورزید.  
 در اوایل سال ۱۹۷۲ هنگامیکه قرار بر آن دولتی ۱۵ ساله میان دو کشور به امضا رسید شوروی تضمین نمود که تعداد ۶۰ هواپیمای جدیدی میک به مصر بلافاصله حمل کند. چنین قولی هرگز صورت عمل نپذیرید.

سیاست قوی که باز برای جلوگیری از برهم خوردن توازن قوا میان مصر و اسرائیل بفتح اونسوی بود (زیرا "خطر جنگ را افزایش می داد!") در خدمت همان تز ارتجاعی نه جنگ و نه صلح است. یکبار خروشیف در سال ۱۹۶۵ خطاب به ناصر در جواب درخواست وی برای بمب افکن و موشک نوشت: "با درک درجه اشتیاق شما ما می توانیم در صورت فرار دادن سلاحهای قوی شما، آنها بوسیله ارتش شما در جنگ مستقیم با اسرائیل که ما همواره از آن اجتناب کرده ایم بکار رود!"

در پایان سال گذشته شرایط روابط دو کشور بحرانی تر گردید. از یکسو نیروهای دست راستی برهبری عبداللطیف بغدادی از فرصت استفاده نبرده و برای خروج نیروهای شوروی دست بکار می شوند و از سوی دیگر خشم عمومی بر ناراضیاتی جناح می و نیمه ملی مصر اضافه می گردد. سادات خطاب به مدیر سازمان انتشارات و اطلاعات گفت: از یکسوتناهی مایوس کننده چهارمبار ملاقات با رهبران شوروی مبرا نسبتاً به کمک واقعی آنان در حل مسئله فلسطین و اعراب و امریکای ناامید کرده و از سوی دیگر "شناکاه در مه سال ۱۹۷۱ شوروی قصد داشت مرا بدست آورد. نای علی صبری (رهبری جناح روسی عیثت حاکمه) سرنگون سازد و سپس در ملاقات اخیرش در قاهره، یادگونی یک قرارداد غیر منتظره بیرون کشید و گفت، باید امضا کنی" (اشاره به فرار

داد ۱۵ ساله). آیا باز هم ادعا می توان کرد شوروی قصد ایجاد یک سیستم نواستعماری "سوسیالیستی" در جهان سوم را ندارد؟! .

موسسال امریکالیسم شوروی به هر قبائی که لازم باشد در می آید، هر دسیسه تنگبینی که ضرورت داشته باشد از کودتا، قیام، تجاوز مستقیم، بر پاکردن جنین و غیره دست می زند تا شاید دامنه نفوذ امریکالیستی خود را افزایش دهد. دسایس این امریکالیسم نوین هیچ تفاوت کیفی با اعمال جنایتکارانه امریکالیسم امریکا ندارد.

باری وقایع اخیریکه منجر به اخراج نیروهای روسی از مصر گردید ناشی از دو جریان سیاسی بود. از یکسو نا رضایتی شدید نیروهای ملی مصر از برخورد اتحاد شوروی به کشور مصر و جریان جنگ اعراب و اسرائیل، خیانتها و سازشهای متعدد اتحاد شوروی و امریکالیسم امریکا بر سر آینده خلق عرب و بویژه خلق فلسطین و سرانجام چپاول اقتصاد مصر و مبدل نمودن آن به پایگاهی نظامی برای معامله با امریکا. بخشی از بورژوازی و خورده بورژوازی انقلابی این کشور بروشنی اعلام داشت "ما حاضر نیستیم بیش از این در شرایط نه جنگ و نه صلح بسر ببریم".

اما از سوی دیگر جناح سازشکار هیئت حاکمه مصر وجود نیروهای روسی را در خاک خویش، وابستگی بیش از حد اقتصاد را به روسیه در تضاد و مانعی برای نزدیکی با امریکا که برای این جناح دارای شافع بسیاری بود می دید و از اینرو خواهان محدود نمودن نفوذ شوروی بود.

سرانجام حدت تلاخهای این دو جریان منجر به اخراج نیروهای روسی از مصر گردید. اما آنچه در اینجا قابل تاکید است عدم امکان هیئت حاکمه مصر در کوتاه نمودن واقعی دست شوروی از مصر بخاطر نفوذ شدید اقتصادی آنها و وابستگی تجارت خارجی مصر به شوروی است. از سوی دیگر شوروی با درس گیری از تجربه مصر بر میزان نفوذ همه جانبه و حتی سیاسی خود در سوریه و عراق افزوده است تا از امکان انقاف واقیعی از این قبیل خودداری نکند.

هم در عراق و هم در سوریه بلافاصله پس از وقایع مصر عناصری در ارتش که پتانسیل گرایش به امریکا و تکرار تاریخ را داشتند از طرف احزاب حاکم اخراج شدند. بهرحال امروزه مصر از دایره نفوذ کامل اتحاد شوروی خارج شده و سعی دارد بعنوان نیروی بیطرف عمل نماید.

رقابتها و کشمکشهای داخلی بر سر قدرت میان ۳ جناح نزدیک به شوروی، امریکانسی و نیروهای ملی خواهان جنگ با اسرائیل امروزه نیز در مصر جریان دارد.

ما در عصریکه بقول رفیق چوئن لای با عبارت "بی نظمی" قابل ترمیم است، در شرایطی که رقابت میان دو ابر قدرت شکل خاصی پیدا نموده است و در شرایطی که اتحادهای گذشته کمخته شده و اتحادهای نوین در حال بسته شدن است، از این نمونه هائی چون مصر بسیار خواهیم دید.

بسیاری کشورهای که امروز به شوروی نزدیک تغییر جهت به نفع آمریکا خواهند داد و بسیاری دیگر که امریکاییست بسوی شوروی خواهند رفت .  
و البته در این کس و واکنس و جلب طبقات حاکمه این کشورها باین سوی و آن سوی در کنار آمریکا و شوروی که دو ابر قدرت و دو ستون اصلی سیستم امریکاییستی را تشکیل می دهند ، دولت امریکاییستی دیگری چون بازار مشترک و ژاپن نیز قرار دارند که می کوشند در این تلاش امری - لیستی و " یار گیری " سهمی داشته باشند .

### عراق :

دولتی که امروز در عراق بر سر قدرت است یکی از معتدل ترین انواع ناسیونالیسم عرب است . این دولت در اساس با اولی که در عرض ۱۲ ساله اخیر پس از سرنگونی حکومت سلطنتی و فاسد جیره خوار امریکالیسم ، فیصل و نوری سعید بحدت رسیده اند ، تفاوت ماهوی نداشته و غالب رژیم های فوق که اکثر نظامی هستند دارای تضادهای بدرجات گوناگون با امریکالیسم اند . این دولت ها تا آنجا که با منافع امریکالیسم در این منطقه تضاد دارند ، دارای عطاردی نسبتا شرقی بوده و باید از آنها دفاع نمود ، اما هنگامی که ناسیونالیسم پایه ای برای گسترش نفوذ شوروی در آنها گسریده و در پیرویه به نوکران و ابزار عطکرد وی مبدل می شوند باید با آنها مبارزه فاع - طع نمود و سعی در متفرد نمودن آنها کرد . البته ناگفته نماند در عر دو مورد دولت فوق ، دولت های ضد کمونیست بوده و از سیاست های غالباً افراطی در پرتوی خرافات اسلامی برای سرلوب خنق و بویژه جنبش های کارکسری که تمایلات چپ دارند پیروی کرده اند .

رژیم کنونی یعنی البکر از همین قماش است . اما یک جنبه مهم جریان در عراق و سوریه در این امر نهفته است که اگر نزدیکی این کشورها به اتحاد شوروی در اوایل کار صرفا در موضع تضاد آنها با آمریکا و کرایشات ناسیونالیستی و ملی آنها صورت می گرفت ، امروزه در یک پیرویه ده ساله اتحاد شوروی سوسیال امریکاییستی با سرمایه گذارهای کلان اقتصادی ، با کنترل بخش عظیمی از صادرات و واردات ، با کنترل بخشی از بانکها و امور ارتباطی و سرانی و همچنین با تعلیم و تربیت افسران ارتش و تجهیز ارتش این کشورها به سلاحهای روسی و همچنین با کمک کار سیاسی احزاب " کمونیستی " جیره خوار شوروی ، تدریجا در این کشورها پایه های وسیع سیاسی و اقتصادی و حتی جناحهای نزدیک بخود در درون ارتش که اتفاقا این یکی نقش غالباً تعیین کننده ای در شکل دولت دارد ، ایجاد نموده و بدینوسیله نزدیکی کشورهای فون چون عراق را از یک تمایل ساده در ابتدا ، خارج کرده و بیک " متحد " طبیعی خویش مبدل می سازد .

امروزه شوروی بیس از ۷۹٪ تجارت خارجی دولت عراق را کنترل کرده و رقم مبادلات بازرگانی این دو کشور تا پایان سال ۱۹۷۲ تا رقم ( تقریبی ) ۲۱۰ میلیون دلار بالا می رود ( از مجموع تقریباً ۲۱۰ میلیون دلار تجارت خارجی - بجز نفت ) .

در بخش صنایع و عمرانی ، شوروی بیس از ۶۰ تا ۷۰ پروژه در حال ساختمان در عراق در دست دارد که نیی از آنها هم اکنون بفار افتاده است . سرمایه گذارهای شوروی در رشته های از قبیل ، داروسازی ، ماشین آلات سنگین نفت و سایر مواد معدنی و همچنین پروژه های سدسازی ، راه سازی و مراکز برن و تفنن و تصفیه مواد معدنی بویژه نفت می باشد . همچنین طی

برنامه وسیعی این دو کشور مشترکاً دست اندرکار سدسازی و پیل‌سازی بر روی رودخانه‌های مهم عراق بنظر استفاده‌های الکتریکی می‌باشند.

با سرمایه شوروی کارخانه فولاد سازی عظیمی ساخته شده و در اکتبر ۱۹۷۰ کارخانه ساختمان ماشینهای کشاورزی در کنار صنایع فولاد فون در استدرن آغازینار نمود. بر مبنای ادعای رسمی دولت شوروی در طول سال آینده (۱۹۷۳) پروژه‌های مشترک بسیاری در عراق بنا خواهد شد که از آن جمله عبارتند کارخانجات مرکز تولید انرژی الکتریکی، نساجی، دارویی، مواد غذایی و کسرو کردن میوهجات و محصولات، دستکاههای نغن، رادیویی و تلویزیونی، مرکز ساختمان و تعمیر ماشین آلات کشاورزی و راه سازی و هم چنین کمترین راکسور انسی عراق (که خود بوسیله شوروی ساخته شده است) و بسیاری دیگر. در مجموع در عرض چند ساله اخیر اتحاد شوروی با ایجاد بسیاری پروژه‌ها مشترک با عراق چه از طریق مستقیم و چه غیرمستقیم از طریق اروپای شرقی بیش از نیمی از تولیدات صنعتی کشور را کنترل کرده و وابسته بخودش ساخته است.

در بخش نفت که مهمترین بخش در آمد ملی عراق بشمار می‌رود، این در حقیقت دولت شوروی بود که نقش اساسی در ترقیب عراق به باصطلاح ملی کردن نفت خویش ایفا نمود و پس از ملی شدن بخشی از نفت فوق نیز خود بزرگترین مشتری وی گردید. قرارداد فعالیت مشترک اقتصادی و تکنیکی برای استخراج نفت میان عراق و شوروی در سال ۱۹۷۰ بسته شد و از همانسال فعالیت لیت در رسته‌های نفتی از طرف شوروی آغاز شد. در کتاب "دوستی اعراب و شوروی" (مسئله ۱۹۷۲) می‌خوانیم:

"موسسات شوروی بتازگی ساختمان یک شبکه لوله نسی نفت از مرکز نفتی رومایلی شمالی به شمال خلیج فارس را به اتمام رسانده‌اند. هم چنین پروژه‌های مشترکی برای استخراج و تصفیه نفت در جنوب عراق آغاز شد. اجرای قرارداد فوق (قرارداد ۱۹۷۰) عراق را به آرزوی دیرینه صنایع نفت ملی خواهد رسانید."

روزنامه رسمی کمیت می‌نویسد: "دولت شوروی وامی در حدود ۳۷۰ میلیون رول در اختیار دولت عراق قرار داده تا تحت نظارت مهندسی و دانشمندان روسی به تجدید ساختمان مراکز نفتی عراق و همچنین ساختمان پالایشگاهی مجهز اقدام نماید. بخشی از این پروژه صرف لوله کشی نفت در عراق خواهد گردید. این‌ها همه سوای پالایشگاه مجهزی است که شورویها چند سالینت ساختمان آنرا در موصل آغاز کرده‌اند. در حال حاضر شوروی خریدار نیمی از صادرات نفت عراق به ارزشترین قیمت است. روسها برآنند تا سهم خود را افزایش دهند."

بعیر از نفت شوروی در سایر امور استخراجی و معدنی نقش مهمی داشته و امتیازات گشفت

و سایر مواد معدنی عراق را چند سالینت بدست آورده است.

در طول ۵ ساله ۷۰-۱۹۶۱ در حدود ۴۵٪ وامهای پرداختی دولت شوروی به عراق صرف ایجاد وسائل و راههای ارتباطی گردید. این ساله بویژه امروزه ده عراق به پایگاه عمده نظامی شوروی در منطقه خلیج فارس مبدل می‌شود بسیار قابل لمس است. بویژه اینکه بنا بر ادعای خود دولت شوروی "این بخدار شامل راه آهن بغداد - بصره و نسیب - ام‌العصر نیز می‌گردد" ام‌العصر مرکز نظامی جنوبی عراق و پایانه جدید شوروی در این کشور است.

در حدود ۱۰٪ راه‌آهن عراق بدست شوروی، چکسلواکی و لهستان ساخته شده است و تقریباً تمامی ترن و لوکوموتیو عراق از شوروی و اروپای شرقی تامین می‌شود.

به مجموعه این فعالیت‌های که بررسی عمیق آنها از حوصله مقاله ما خارج است، باید وامهای سنگینی را که شوروی در چندین نوبت به دولت عراق داده است و نقشی که این وامها در تحکیم وابستگی این کشور به شوروی ایفا خواهد کرد را نیز افزود.

نکته جالب توجه دیگر در زمینه‌های سیاسی نفوذ شوروی در عراق است. روزنامه مردم می

نویسد: تحمیرات اخیر در سیاست حزب بعث در چگونگی اداره کشور و ایجاد جبهه واحد ارگبه نیروهای ملی از جمله حزب کمونیست برای رهبری کشور کامی مهم در تسریع امر ساختمان سوسیالیسم در عراق است. خبرنگاری کمیت نوشت: "در ماه گذشته (فوریه) دولت جدید عراق ۲۶ نماینده تازه خود را که شامل ۱۵ عضو حزب بعث، ۲ عضو حزب دموکرات کردستان، ۲ کمونیست (۱) ... برای اداره کشور بطریقه جدید تشکیل داد." بمبارت دیگر دامنه نفوذ اتحاد شوروی در کشور عراق از زمینه مستقیم گذشته و بوسیله عمال غیرمستقیم خود، همانهایی که تا ۶ ماه قبل از دخول به کابینه فریاد "قتل و شمشه" انقلابیون و مپهن‌پرستان عراقی بدست دولت رایبند می‌کردند، در دولت نیز نفوذ نرده است.

اما نفوذ حزب کمونیست از صرفاً نسب دوپست در کابینه دامنه‌ای بمراوتب وسیع تر دارد زیرا امروزه در اغلب وزارتخانه‌های مهم عراق، عناصر حزب کمونیست عراق در سناغل حساس و مهم نفوذ کرده‌اند. در مجموع علاوه بر نفوذ مستقیم اعضای حزب "کمونیست" در شاغسل دولتی، سیاتی سایر نیروها به قدرت شوروی بالاتر رفته است. وزیر نفت و صنایع ملی عراق در آوریل ۱۹۷۱ پس از عقد قرارداد جدید میان دو کشور گفت: "برای ما روابط نزدیک و همکاری با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی بمثابة ستون فقرات سیاست اقتصادی و نفتی عراق است. و اما حساس‌ترین. و تا حدودی مهمترین بخش نفوذ امپریالیستی دولت شوروی در عراق بخش نظامی آنست. بیش از ۳ هزار کارشناس نظامی کل ارتش عراق، هوایی، دریایی و زمینی، را زیر

نظر و تسلیم خود دارند. بازید مقامات نظامی عراق از صدد و بالعنن امروزه دیگر امریست  
چندین بار در هر سال، اگر نه در همراه، بوفی می پیوندند. در عزت مدت کمتر از ۳ سال  
نیروی هوایی عراق با دریات ۸۵ میگ روسی تقریباً قدرت خود را به ۳ برابر سابق رسانده است.  
نیروی دریائی عراق که تا قبل از تقویت نظامی توسط شوروی هیچ نحی ایفا نمی نمود طی برنامه  
مستثنی برای مقابله با نیروی دریائی سایر قدرتهای منطقه ای از جمله ایران بسرعت تقویت  
می شود. و اما نقطه عطف در تقویت نظامی عراق و عطف وی بمتابه پایگاهی جهت گسترش نفوذ  
شوروی در کل خاورمیانه، موافقت دولت عراق با ساختمان پایگاه ام القصر در نزدیکی بسره و  
منتهی الیه شمال خلیج فارس و در فاصله کوتاهی از مرز ایران و عراق است. این پایگاه که یکی  
از بزرگترین پایگاههای مرتبط با شوروی در تمام آسیا و بویژه خاورمیانه خواهد بود تاثیر بسیار  
زیادی بر گسترش دامنه رقابت میان امپریالیسم امریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی است. یکی در  
جاءبهار پایگاه یت میلیارد دلاری و در خارت پایگاه ۸۰۰ میلیونی بنا می کند و دیگری بشهر  
ام القصر را به پایگاه خود مبدل ساخت، نقشه جدائی پختونستان (پاکستان) را برای ایجاد  
پایگاه احتمالی دیگری در سر می پروراند. عمر دو امپریالیست نشسته کورکنائی و دسیسه برعلیه  
خلفای و ملت‌های جهانند. عمر دو امپریالیست مستانانه جنگ افروزی می کنند!

باری تا آنجا که اخبار منتشر شده توسط سازمانهای جاسوسی اطلاع می دهند، نداشتن نظامی  
شوروی در عراق بسیار وسیع تر از آنست که تاکنون توسط خود روسها فصحر گردیده است. اخیراً  
فاتر گردید که دولت عراق برای گسترش احتمالی پایگاه ام القصر با دولت کویت وارد مذاکراتی جهت  
گسترش از ادعای سابق خود بر قسمتی از خاک کویت بقیامت واداری ۲ جزیره در منتهی الیه  
شمالی خلیج (متعلق به کویت) به عراق گردیده است. و بر مبنی ناگفته عمومی سوریه، ارضی  
مذاکرات با موفقیت روبرو نشود. نظر به اهمیت این منطقه از نظر نظامی عراق شئون تلاش برای  
اشغال آنها تند. اعلام کرد: "... برحورد مری اخیر عراق و کویت احتمالاً بخشی از یک  
کوشش بزرگتر عراق برای نشر یت منطقه ۶۵ کیلومتری از ساحل خلیج فارس در شمال کویت است  
نه می خواهند راه خود را به خلیج باز کنند... عراقیها بخصوص می خواستند که کنترل دهانه  
رودخانه خردبیر (در نشار شط العرب) را که بندر ام القصر را به دریا متصل می کند بدست  
آورند."

مجموعه عملیات نظامی و اقتصادی شوروی در عراق بدهیست پایه های محکم سیاسی نیز برای  
وی بدنبال دارد، قدرت تعدادی عناصر نزدیک به حزب کمونیست عراق در کابینه البکر، اشغال  
بست های مهم دولتی توسط "کمونیستها" یا بعبارت دیگر توسط "روسها" همگی در مجسمون

پایه های محکم نفوذ سیاسی شوروی در عراق است. دیگر رادیو سنکو صدای ایرانی آن رادیو  
بیک ایران صحنه های کشتف پیرامون "مسار بر مبارزین عراقی" بلند نمی کنند. زیرا جیره حصاران  
ارباب بعام پرافشار کاسه لیبی ناس آمده اند و خود ارباب نیز با "عراقی" برادرانه این کاسه  
لیسان آنچه که می خواسته گرفته و هنوز بیش از این در رامت! این حائس در مرتدین بسه راه  
لنین و استالین، این لاشخوهای متعفن دوران ما واقعاً که برای رسیدن به اعداء امپریالیستی  
خود چه کارها که نمی کنند.

لنین بیکار خطاب به روزیونیستهای اشتراکیونال دوم نوشت: اینها از پروروی حضرتانترند  
زیرا به جیره خواری حویش از سرمایه داری رنک و بوی "دیالکتیکی و مارکسیستی" نیز می زنند!

#### سوریه و جمهوری عربی یمن

در سوریه و یمن نفوذ شوروی سالها پیش از تهاجم اخیرش به عراق آغاز گردید. نیکس ایس  
دو کشور در مقابل اهمیت نفس عراق برای اتحاد شوروی جایگاه درجه دوم دارند. نفوذ شوروی در  
سوریه بویژه پس از کودتای بعثی این کشور برهبری ژنرال حافظ اسد شد مبهم تر بود گرفت و  
در بهار سال قبل پس از اعلام انتقال نیروهای شوروی در دریای مدیترانه از مصر، سوریه سک جدی  
تری گرفته و وارد مرحله جدیدی گردید. در حال حاضر اقتصاد سوریه بویژه تولیدات نفتی ایس  
کشور و همچنین رسته هائی مشابه به همان صنایع وابسته بشوروی در عراق و تجارت خارجی ایس  
کشور بمرزان زیاد وابسته به اتحاد شوروی بوده و از نظر سیاسی کلیه جناحهای شد روسی همیشه  
حاکم تصفیه گردیده اند. روزنامه النهار چاپ بیروت می نویسد: پس از اخراج نیروهای شوروی از  
مصر، از این پس سوریه مامور ایجاد موازنه قوا در مقابل اتحاد امریکا - اسرائیل خواهد بود.  
ساختمان سد بر روی فرات یکی از بزرگترین پروژه های دولت شوروی در سوریه است. در  
سوریه نیز طبق معمول پیش از ۶۰ کل راه آهن این کشور بدست شوروی ساخته شده. پسروروی  
ساختمان راه آهن ۷۷۰ کیلومتری ده سه شهر تاملبلیا، آلیسو و لاناکیا ده این آخری پایگاه کنونی  
نیروهای مدیترانه شوروی است در سال ۱۹۶۹ پایان رسید. و باز نظامی ترن و لاکومانس و  
دستگاههای لازم از اروپای شرقی وارد گردید.

مناظر از نفوذ نظامی و اقتصادی در سوریه شرایط سیاسی سوریه به شوروی در حال افزایش  
است. کشر سوریه به شوروی از سال ۱۹۵۹ عتکاسیه بحافظ بقدرت رسیدن جناح "حیب" در  
سوریه امان حمله امپریالیسم امریکا به سوریه می رفت آغاز شد. شوروی با بزاع از سوریه نوانست عتبت



حاکمه این کشور را به خود نزدیک تر نماید و امروزه نزدیکی که آثارش از آن زمان بود منبع پروژه های امپریالیستی اتحاد شوروی است در سوریه . پس از بازدید مازاروف برهبری پت هیئت نمایندگی حزب کمونیست شوروی از سوریه، قرار داد ۱۵ ساله همکاری میان دو کشور در فوریه ۱۹۷۲ به امضاء رسید .

در این قرارداد از جمله می خوانیم : " طرفین اعلام می دارند که فعالیت های مشترک انسانی در بخشهای اساسی اقتصاد سوریه را شامل می شود . طرفین اهمیت ساختمان سد فرات را درک کرده و اهمیت کمکهای شوروی در ایجاد صنایع ملی نفت سوریه را که به تکامل صنایع نفتی کف تعیین کننده ای خواهد کرد را تأکید می کنند . . . .

" مذاکرات به امضای قراردادی انجامید که کمکهای اقتصادی و تشکیکی شوروی را به سوریه افزایش خواهد داد ."

در حال حاضر رهنی مشابه با کارشناسان روسی موجود در عراق در خاک سوریه فعالیت می کنند که در حدود ۵۰٪ آنها کارشناسان امور نظامی و تکنیسین های وسائل جنگی ارتش سوریه هستند . خود نیروی نظامی سوریه نیز همانند عراق بشدت در چندساله اخیر توسط سوسیال امپریالیستها تقویت گشته و وسائل مدرن بسیاری در اختیار وی قرار داده است . همچنین بندری به نام "لاتاکی" بطور کامل در اختیار نیروهای دریائی شوروی قرار گرفته تا بعنوان پایگاه مدیریت آن استفاده شود (این همان بندریست که قبل از استقرار نیروهای روسی راه آهنی که انسرا بسایر نقاط سوریه متصل می کند ساخته شد) .

در بین علیرغم نزدیکی بیشتر دولت فوق به غرب و بویژه اخیراً به عربستان کمکهای " بی سائیه" مرتدین کومپین نشین به سالهای بسیار قبل یعنی بلافاصله پس از تحکیم اولیه پایه های رولینوینیم خروشیچی در رهبری حزب و دولت اتحاد شوروی باز می کرد . یعنی دورانی که هنوز حکومت سلطنتی و قوادلی امام البدر بر اریبه قدرت بود ! لیکن نزدیکی شدید شوروی به یمن شمالی بویژه پس از ورود ۳۰ هزار نیروهای نظامی مصر به یمنیائی از جمهوری خواهان برعبری ژنرال سلال از یکسو و رهنی مشابه از عربستان در دفاع از سلطنت علیمان امام البدر از سوی دیگر آغاز شد .

در طول سالهای فوق شوروی توانست چه غیر مستقیم از سوی مصر و چه مستقیماً با دفاع از جمهوری خواهان و ارسال اسلحه و کمکهای اقتصادی ، پایه های محکمی برای خود در دولت ایس کشور ایجاد نماید و بویژه پس از فرار امام البدر در سال ۱۹۷۰ به پشانه قدرت خارجی موجود در یمن مبدل گردید . شوروی از طریق جمهوری خواهان یمن تلاش بسیار زیادی در ایجاد

دسیسه و گسترش نمود در جنبش های انقلابی این ناحیه چه در یمن جنوبی و بعد از استیغاض در جمهوری دموکراتیک یمن و به در شقار و بحرین نمود .

بویژه ساختمان پایگاه نظامی عظیم در مدیدا و استقرار بخشی از نیروی نظامی شوروی در این نقطه مهم استراتژیک ، تقویت نظامی سرمایه آزر نیروی هوائی و زمینی جمهوری عربی یمن ، سازمان تجهیزات نظامی در نقاط مختلف این کشور و همچنین پشتیبانی وسیع سیاسی از دولت یمن لیبی کودتاغای متعددی که در چند ساله اخیر در داده است کشور یمن را در دولت آمریکا از سرریس عربستان تلاش بسیاری در نفوذ در آن می نماید بخود وابسته ساخته است . امپریالیسم امریکائی کوشید تا از طریق دفاع از امام یمن بشور مستقیم و غیر مستقیم توسط محطرتسا شاه جمهوری حوات عان را شکست داده و طرفداران سیاست خود را در یمن استوار کند . با شکست این سیاست که منجر به گسترش نفوذ شوروی گردید ، امروز از در دیگر وارد شده و با برسمیت شناساندن دولت یمن و توافق بر بازگشت قبایل و نیروهای طرفدار امام و سرلت آنان در دولت و ارتش و همچنین ارسال انواع کمکهای نظامی و اقتصادی از طریق عربستان و ایران نفوذ از دست رفته را جبران نماید . البته شوروی نیز بیکبار نرسسته است و پشتیبانی وسیع خود را از دولت یمن گماتان ارايه می دهد تا بدانجا که امروز کمکهای نظامی شوروی به یمن حالی بیش از ۵ برابر کل کمک های این کشور به جمهوری دموکراتیک یمن توفه ای است .

بمسارت دیگر با گرایش دولت یمن به طرف راست و افزایش فعالیت امپریالیسم غرب در این کشور ، بر میزان صادرات نظامی و اقتصادی شوروی به یمن افزوده گردیده است . شکل عده کمکهای شوروی به یمن نظامی است ولی در کنار آن پروژه های مشترک بسیاری ساخته شده است . در این بخش عده فعالیت شوروی در بخش های حمل و نقل ، راه آیین و جاده سازی متمرکز بوده است . ساختمان بندر مدیدا بدست کارشناسان شوروی را سرمایه شوروی از آنجا که این بندر از نظر نظامی ، سیاسی و اقتصادی بگشی تعیین کننده در یمن ایفا می کند دارای اهمیت زیادی است .

#### ورود یک نیروی نوین در صفت متحدین شوروی در خاورمیانه:

در چند ماه اخیر بر جرکه کسورهای نزدیک به شوروی رژیم دیکوی نیز افزوده گردیده است . آمنت حوتر رهنی سوسیال امپریالیستها را در خاورمیانه غارموبیت تر نماید . این کشور ، افغانستان نام دارد که تا پندی قبل یعنی پس از کودتای اخیر مطبوعات عربی حتی از نام وی بعنوان یک کشور خودمختاری می کردند . آیا کودتای اخیر افغانستان که از سوی غالب مغزین و ضدیس

بوزواری بعنوان یک "پوئن" بفتح شوروی قلمداد کردید، نتیجه یک حادثه غیره منظره و یا عمل مستقل و خودبخودی عده ای افسران ارتش با نایلات نزدیک به شوروی بود؟  
افغانستان آن نمونه زنده ایست از اینکه سوسیال امپریالیسم شوروی با چه دامی سعی در قدرت رسیدن نمی نماید. کودتای افغانستان نتیجه منطقی تلاش نفوذ سرمام آور اقتصادی، سیاسی، نظامی شوروی را در یک کشور جهان سوم بیرونی نشان می دهد.  
برای نسبی سیر تکاملی نفوذ شوروی را در افغانستان پیش از کودتا دیده و عمیقاً بررسی نموده باشد، پیش بینی سبیه به کودتای اخیر مشکل نبود.

شوروی با کنترل ۸۰٪ تجارت خارجی افغانستان، در دست داشتن عمده ترین پروژه های ساختن - بی چون ساختمان فرودگاه های کشور، جاده سازی، سدسازی و پل سازی و ... با ساختمان تقریباً نیمی از راههای موجود در این کشور، کنترل کامل نیمی از صنایع و پروژه های "صنعتی" کشور و همچنین تعلیم و نفوذ در بخش عظیمی از ارتش زمینی افغانستان که فی الواقع یگانه نیروی نظامی این کشور بشمار می رود توانست در یک پروژه ۱۵ ساله شریان های عده اقتصادی و سیاسی افغانستان را در دست خویش کنترل و انحصاری نماید. در عرض ۸ سال شوروی بیش از ۲۰۰ میلیون دلار وامهای گوناگون با سود تقریباً ۷٪ - ۵٪ در اختیار دولت افغانستان قرار داد که ایسین رقم برآیند بیش از مقدار وام دولت امریکا در طی سالهای فوق است.

علاوه بر آنچه ذکر شد تقریباً کل عطیات تولیدی و ساختمان در رشته های آبیاری، کانال سازی، رودخانه، ماشین آلات سبک، سیلوی گندم، برقی و صنایع الکتریکی، مواد غذایی و بسیاری رشته های مربوط به کشاورزی بوسیله نارخاسان و "تکهای" مالی روسیه حاکم شده است.

پراوردا در اوائل سال قبل با ضعف خاص یک سوسیال امپریالیست حیرت داد که یک کمپانی مشترک افغانی - روسی جهت هدایت و کنترل کل استخراج نفت در افغانستان ایجاد شده است. نفوذ شوروی در ارتش افغانستان از سال ۱۹۴۵ عمده شد و در ارتش شوروی رهبر کودتای فعلی در شکل نخست وزیر بود اماز گردید و توانست تا قبل از کودتا با تعداد وسیعی نارخاس و متخصص تقریباً بدون فقرات ارتش فوق را در زیر نفوذ افسران نزدیک شوروی متسلط نماید. اینها بود مقدمات کودتای ژوئیه امسال.

رعبر کودتا، داود، عنایمه در طی سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۳ نخست وزیر افغانستان بود، نزدیکی با اتحاد شوروی، بویژه پس از ۱۹۷۵ را بعنوان یکی از مهمترین برنامه های خویش در دستور کار قرار داده بود و در طول دوران تبعید خویش در خارج از افغانستان بویژه در سالهای اخیر بدت از سامتهای شوروی در خاورمیانه دفاع نموده است.

در نطق اولیه خویش پس از کودتا پس از گفتگوهای بسیاری پیرامون صلح در آسیا و صلح درست بودن دولت جمهوری افغانستان گفت: "روابط ما با پاکستان، یگانه کشوری که ما با وی اختلافات اساسی برای مسئله پشتونان داریم و هنوز نتوانسته ایم آنرا حل کنیم، بر مناسبت تلاش ما برای پیدا کردن یک راه حل اصولی برای مسئله پشتونان استوار خواهد بود." یعنی دفاع آشکار از برنامه تجاوزی سوسیال امپریالیسم شوروی در پاکستان.

عالم مبعولات اروپائی و امریکائی بدروستی نوشتند که کودتا روسی بود و می بینیم که هست. پروژه کودتای افغانستان چند درس تاریخی در باره سوسیال امپریالیسم بما می آموزد:  
اولا بما می آموزد که نفوذ تدریجی اقتصادی، سیاسی و نظامی شوروی در کشورهای گوناگون مانند هر امپریالیست دیگری بخشی است از یک برنامه دراز مدت که در نهایت به تلاش در کسب قدرت سیاسی منجر خواهد گردید.

ثانیا بما می آموزد که سوسیال امپریالیسم نیز مانند هر امپریالیسم دیگری به کلیه وسایل سیاست - ملت آمیز و فبرامیز جهت استقرار رژیم سیاسی خویش در یک کشور متوسل خواهد شد.  
ثالثا بما می آموزد که علیرغم کج فکری و خیالات خورده بوزواری افسران سرمایه گذاری و وامهای شوروی در تحلیل نهائی یک قشر بورژوازی و نظامی نزدیک به شوروی در کشور فوق ایجاد خواهد نمود که این قشر بعدها نقش تعیین کننده در نفوذ سیاسی و سرانجام تسلط سیاسی شوروی ایفا خواهد کرد.

اینهاست درسهای تاریخی کودتای افغانستان و ایضا کودتای نافرجام سودان.  
کجاست آن امپریالیسم "قدرتمند" امریکا که زمانی بدست عین هلمزهایی که در زیر گونشان در افغانستان کودتا می کنند، بر علیه دول شرقی جهان چون حکومت صدق کودتا راه انداخت و ایضا مختصراً باید به بررسی دلائل کودتای فوق پرداخت:

۱- تسلط شوروی در افغانستان هر چند که حدود این کشور دارای اهمیت اقتصادی بسیاری نیست لیکن می تواند در رابطه با استقرار یک قدرت نزدیک به شوروی در مرزهای ایران و پاکستان، نقش مهمی در برهم زدن توازن کنونی خلیج و خاورمیانه به ضرر امریکا داشته باشد.

۲- با استقرار یک حکومت روسی در افغانستان و برنامه آینده استقلال پشتونستان در دراز مدت با کمک افغانستان، نقشه محاصره جمهوری تازه ای چین کاملاً تر می شود.

۳- با کمک مستقیم افغانستان امر تجزیه مجدد پاکستان به پشتونستان و بلوچستان محرزتر گردیده و راه یابی شوروی را از ینسو به آبهای خلیج فارس ساده کرده و ثانیاً راه به هند و کشمیر را غیرمستقیم به شوروی متصل می نماید.

بطور خلاصه می‌توان موقعیت فعلی و جهت سواری را در کشورمان فون چنین خلاصه کرد:

۱- در عراق و سوریه سواری دارای پایه های بسیار مستحکم اقتصادی، سیاسی و نظامی است و بویژه اولی ابزار حده اعمال سیاست وی بسیار می‌رود.

۲- در مصر، رقابت میان جناح های گوناگون بویژه جناح امریکائی تر و ناسیونالیست ها که بیشتر خواهان تبدیل مصر به قدرتی مشابه با لیبی هستند در مجموع سلطه سواری را در این کشور برهم زده است. اما مصر هنوز در مقیاس خاورمیانه از مرکز بیشتر به سواری نزدیک است تا ایالات متحده.

۳- در جمهوری عربی یمن مبارزه بسیار حادی میان طرفین، امریکائیا و روسها و عالیشان ایران و عراق و عربستان و سوریه برای تأیید کشور فون بیکی از دو طرف جریان دارد. جهت و حرکت آن بستگی بر قدرت سیاسی یمن خواهد داشت. ارتش در اختیار روسها است.

۴- افغانستان نیز بصف متحدین روسیه پیوسته و در دراز مدت نقشی مشابه با سوریه اتخاذ خواهد کرد. جهت وقایع در این کشور بفتح سواری است.

و اما بعد، بررسی روند سیاسی جریانات در کشورهای که اکنون پهنوری بسیار نزدیکند چون سوریه، یمن و عراق و اخیرا افغانستان و همچنین درس گیری از تجربه مصر و اخراج نیروها روسی، چند واقعیت بسیار مهم را در مقابل دیدگاه ما قرار می‌دهد:

الف - توجه به این کشورها که از نظر ظاهری دارای دولتهای ناسیونالیستی و یا تا حدودی ضد امپریالیسم امریکا هستند، در مجموعه سیاست خارجی سواری در همه جا، نقش درجه اول را ایفا می‌کند. تکمیل سرمایه آرد سواری به یمن شمالی در مقابل تاس نسبتا محدود وی به یمن جنوبی و تکمیل نظامی سرمایه آرد به مصر و عراق تا میزان حسی؛ برابر سلاحهای ارسالی به ویتنام، وامهای عریض و طولی چندین میلیون دلاری به سوریه و عراق و در مقابل تاس بسیار محدود با جنبش فلسطین، بیانگر این واقعیت است که تحلیل این گونه دولتهای نسبتا استوارتر دارای اهمیت بیشتری در سیاست خارجی سواری اند تا مثلا فلان جنبش رعائیش که "آینده اش روشن نیست".

ب- در مجموعه استراتژی امپریالیسم سواری در خاورمیانه دول فوق در عین حال که دارای تاس مشابه با سواری هستند لیبی دارای نقش واحد و عمگون نیستند مثلا مصر تا بین از گذر شدن روابطش با سواری و سوریه در حال حاضر نقش قدرتی برای ایجاد موازنه در مقابل اسرائیل را ایفا کرده و عراق بعنوان پایگاه اصلی سواری در خلیج ازیت

سو وظیفه نوشته چنینی برای برپا نمودن جنبش های فلابی و از سوی دیگر از نظر نظامی نقش ایجاد موازنه با ارتش ایران را ایفا می‌کند. افغانستان (جمهوری!) بخشی است که از یسو حلقه ای از زنجیره محاصره چین بنسار می‌رود و از سوی دیگر نقش عراق در مقابل خوزستان را در برابر پشتوستان ایفا خواهد کرد.

ج- در گلبه کشورهای فون بخش نظامی رابطه سواری جنبه غالب را ایفا می‌کند هر چند که سرمایه گذارهای گوناگون بویژه در رشته های ساختمانی و صنایع زیربنایی نیز دارای اهمیت فوق العاده اند.

د- سیر وقایع در کشورهای فون دال بر رقابت سرمایه آوریست که میان دو ابر قدرت بر سر هر وجب و هر تکه آجر جریان یافته و تشدید می‌گردد، در یمن از یسو حجم مخصوص لات روسی افزایش پیدا کرده و از سوی دیگر تارشناسان نظامی و اقتصادی ایران و عربستان جولان می‌دهند، در مصر غلبه سیاسی مشترک جناح امریکائی و ناسیونالیست کار را با روسها تضعیف کرده و آنها را بیرون می‌کند و در مقابل در افغانستان روسها تلافی می‌کنند و دارورسته پادشاه امریکائی را برای ادامه خوشگذرانی به ایتالیا روانه می‌سازند. در ایران همزمان با تشدید وابستگی شاه به امریکا مرزهای ایران صحنه جنبش های فلابی بلوچستان و خوزستان می‌گردد و بناگاه دولت تشخیص می‌دهد که روسها دارند در مورد گاز سرانشان را گلاهِ می‌گذارند و در عراق برنامه کودتای جناب علمن با شکست روبرو می‌شود و در عوض سوریه نفت خود را ملی کرده و بسیاری ارتشیان امریکائی را اخراج می‌سازد. اینها همه واقعیاتی است دان بر تشدید رقابت و تصاد میان دو ابر قدرت.

ب- سواری و پایتاعها و متحدین امپریالیسم امریکا

اهداف سواری از نفوذ در کشورهای فوق:

ما در جمع بندی از کودتای افغانستان به این موضوع مختصرا اشاره نمودیم که هدف سواری از نفوذ تدریجی اقتصادی در کشورهای مختلف عبارت است از پایه سازی اقتصادی - سیاسی تدریجی برای اعداف استراتژیک آینده. ما حرکت از نقطه فوق ذیلا سعی می‌کنیم در مسئله رفیعت سویم:

مقدنا این را یکو شیم که از اهمیت کمترین روابط شوروی با جهان سوم همین بس که در طول سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۲ میزان وامهای شوروی به کشورهای جهان سوم از ۱۷۰ میلیون دلار به مبلغ سرسام آور  $\frac{1}{4}$  ۶ میلیارد دلار بالغ شده است .

البته بدیهی است خود کمترین روابط اقتصادی شوروی با کشورهای گوناگون در صورت عدم همراه بودن با یک منی رویزیونیستی و بیپیش ارتجائی در پشت آن و در صورت وجود طبقه کارگر در رأس اتحاد شوروی هم می تواند بحال کشورهای جهان سوم مفید بود . و هم نونسی است در راه تحکیم ساختمان سوسیالیسم در شوروی . لیکن امروزه واقعیت و انشیزه اصلی کمترین روابط تجاری شوروی با کشورهای گوناگون جهان بجز اینست . حرکت فوری از موضع یک قدر استیلاجویانه برای اهداف دراز مدت امپریالیستی است : چرا؟ جواب بدین سؤال محتاج نشان دادن غیرمسئله است .

مضامین کنگره های حزب کمونیست شوروی از سال ۱۹۵۶ به بعد و نطق های گوناگون رهبر-ان و ایدئولوگ های اتحاد شوروی در طول ۱۵ ساله اخیر همگی تأیید بسیاری بر لزوم سرمایه گذاری شوروی در کشورهای جهان سوم بویژه در " ریشه هایی که امپریالیسم از استرداد آنها به کشورهای در حال رشد دریغ می ورزد " ، گذارده اند . در جرت فوق در سال ۱۹۶۲ در کتاب شوروی و کشورهای در حال رشد می نویسد :

" برای بسیاری کشورهای جوان ملی که رشد اقتصادی بخاطر نبودن سرمایه ، بازار داخلی محدود و کمبود کادر ورزیده و متخصص دچار وقفه شده است ، کمکهای بی شائبه اتحاد شوروی دارای ارزش تاریخی است . تاثیر غیرمستقیم این کمکها خود بسیار مهم است . شکستن انحصار دادن قرضه و وام به کشورهای در حال رشد باعث شده تا غرب مجبور به تجدید نظر در سیاستهای وامی خود گردد . . . کمکهای اتحاد شوروی به کشورهای تازه به استقلال رسیده در آسیا ، آفریقا در خدمت استقلال اقتصاد ملی آنان و در خدمت تقویت بخش دولتی اقتصاد و . . . در جهت برنامه های صنعتی کردن کل کشور می باشد . . . اتحاد شوروی به کشورهای تازه پها کمک می نماید تا صنایع و کشاورزی خود را بنحوی تکامل دهند که ماخذ خوبی برای پرداخت وام های دریافتی داشته و بتدریج از یوغ امپریالیسم خارج شوند . . . مسئله مهم در باره کمکهای اتحاد شوروی به کشورهای در حال رشد در اینجا است که این کمکها عمدتاً در خدمت تقویت بخش دولتی اقتصاد قرار می گیرد . افزایش نقش دولت در رشد اقتصادی و بویژه بخش اقتصادی دولت ، یک ابزار مهم برای مبارزه در راه استقلال اقتصادی در کشورهای تازه رها شده است . تحول بخش دولتی اقتصاد باعث رشد گرایشات غیرسرمایه داری در اقتصاد بسیاری کشورهای جوان شده

و مونوپولی های امپریالیستی هر روزه راه را برای مخالفت با مبارزات صدسرمایه داری این کشورها سنگینتر می بینند . " سیر نویسنده از شور تزیئه مثال می زند که چگونه از سال ۱۹۶۸ با تأیید روی بخش دولتی اقتصاد راه را برای توتانه کژس دست مونوپولی های امپریالیستی هموار کرده است .

دقیقاً با چنین تحلیلی است که گوساله دیگری بنام انیس واسیلیو در باره رفرمهای شاه در زمانیکه رژیم شاه تا بدانجا در ضحلاب وابستگی به غرب فرو رفتند که حتی بزحمت نفس می کشند . می نویسد : " قدمهای اولیه تحقق رفرمها در سالهای آخر ۱۹۵۰ برداشته شد . یعنی هنگامیکه زمینها - اراض بزرگ و مالکان فئودال اکثریت عظیم مجلس ایران را تشکیل می دادند و طبیعتاً قدمهای فوری عقیم ماند ( ! ) شاه مجبیر را در سال ۱۹۶۰ منحل نمود ( این اولین یورش بورژوازی ملی ایران بر علیه قدرت فئودالها است ! ! ) ولی انتخابات عمومی جدید هم باعث تغییری در نسبت نمایندگان پارلمان نگردیده و لذا در ماه مه ۱۹۶۱ مجلس مجدداً منحل گردید . ( و اینهم دومین یورش ! - ما تا بحال فکر می کردیم مبارزات وسیع آندوه بود که مجلس را منحل کرد از فررار تحقیقات فرهنگستان علوم ! شوروی جریان واقعی ! را طور دیگری کشف کرده است . ما سه بخیل نیستیم ! ) . در سال ۱۹۶۲ دولت نائین اصلاحات ارضی خود را وضع کرده و بدون تصویب پارلمان آنها بوضع اجرا گذارد ( و اینهم سومین یورش و مهمترین آن ! ) . در سال ۱۹۶۳ غوب این انتخابات اصلاح ( ! ) گردید و بعد از یک انتخابات عمومی دیگر طرفداران این اصلاحات بورژوازی اکثریت مجلس را بدست آوردند . ( بعد نیست " دانشمند " احمد روسی نکاهی بس لیست نمایندگان مجلس فئودالها و بعد نکاهی به لیست نمایندگان مجلس " بورژواها " بیافزاند شاید مشاهده عینی به تزکیه نفس کمک کند ! ) . این اصلاحات که موافق با منافع بورژوازی بود ، تا انجامی که نفوذ قدرتهای امپریالیستی را مهار می نمود و به استقلال کشور استحکام می بخشید طبیعتاً منافع ملی را هم در بر می گرفت ( ! ) در همین زمان مخالف های مالکین فئودال شدیداً سرسروب گردید ( و اینهم دفاغ بورژوازی از دستاوردهای انقلاب - آفرین ! ) زمین های بسیاری از مالکین بزرگ گرفته شد . طبق آماریکه در مطبوعات ایران بچاپ رسیده است اصلاحات ارضی یا بس عبارت دیگر تقسیم ارضی و تبدیل و تحول در روابط اجاره داری شام ۲۰ میلیون خانوار روستا ئی ایران گردیده است . اما این بدان معنی نیست که کشور دیگر مسئله ارضی ندارد . ( ایس قسمت را که می خوانی بد امید در دل باز می شود نه ننگد نویسنده اقر امکاناتی برای ارتجاعی بودن شاه باقی گذارده است ولی جمله بندی این امید را هم به باد می دهد ! ) . . . زمین و کشاورز طبیعتاً به وسائل ماشینی ، بذر ، سرمایه و همچنین تکنیک علمی کشاورزی احتیاج دارند .

(اینست مسئله ارضی یا تنه مسئله ارضی که باید حل شود.)

از این ارجحیف چه می توان نتیجه گرفت ؟ اگر توجیهات حزب توده پیرامون سرمایه گذاری های شوروی را بر این تحلیل طبقاتی جامعه ایران از " حزب برادر" اضافه کنیم نتیجه دیگری را بسیار ساده میکند : سرمایه گذاریهای شوروی در ایران پروسه صنعتی شدن ایران را تسریع نموده و ثانیا " جناح شرقی هیئت حاکمه را تقویت " و محافل ارتجاعی ایران را تضعیف می کند !

مفسرین رویزونیست مجله پراودا بارها اعلام کرده اند که عقیده دارند که گویا هیئت حاکمه ایران از دو جناح تشکیل یافته ، یکی وابسته به نیروهای فئودالیسم و خواهان حفظ روابط نزدیک و اتحاد با امپریالیسم و بر پوه آمریکا بوده و جناح دیگر خواهان اصلاحات عمومی ، رشد صنایع و همکاری و اتحاد با شوروی است ! بنظر اینها در هنگام انجری " انقلاب سفید" مجلس ایران عمودا از فئودالها تشکیل یافته بود و جناح شاه که جناح شرقی است با متحل نمودن آن توانست جناح فئودالی را شکست داده و خود به قدرت برسد !

این مجوسه را کنار هم بگذارید : اینهاست سیاست سوسیال امپریالیستی شوروی =

- ۱- در کشورهای مرتجع و وابسته چون ایران ، دو جناح در حال مبارزه بر سر قدرتند ، بورژوازی ملی شرقی و جناحهای وابسته به غرب .
- ۲- در این کشورها بورژوازی با کسب قدرت قدمهای مستحکم در راه قطع نفوذ امپریالیسم و برجیدن پایه های نفوذ آن بر می دارد .
- ۳- این بورژوازی مدافع صنایع ملی تا حدودی است .
- ۴- کمکهای اتحاد شوروی بورژوازی فوق را از چنگال وابستگی به غرب و ورشکستگی اقتصادی نجات می دهد . اینست پیام !

این تحلیل ها گوشه هایی از يك سوی حقیقت را در بردارد : تلاش عاجلانه اتحاد شوروی در وابسته نمودن بخشی از کپرادورهای کشورهای مرتجعی چون ایران و ترکیه و... بخوبی از راه وابسته نمودن برخی رشته های صنایع این کشورها که تا حدودی دارای نقش های کلیدی هستند به اتحاد شوروی . این عمل با توجه به این اصل که تجزیه و تحلیل شورویک رهبران شوروی از

هیئت حاکمه غالب کشورهای جهان و رفرمهای ضدانقلابی آنان اگر نه دقیقاً ولی تقریباً برابر با تحلیلشان در باره ایران و هیئت حاکمه آن است ، از راههای گوناگون صورت می گیرد :

۱- پرداخت وامهای دراز مدت کلان با سودهایی نسبتاً بالا که غالباً کشورهای فسوق از پرداخت آن معذورند .

۲- سرمایه گذاری در رشته هایی که خود تولید کننده وسائل تولیدی برای رشته های دیگر بوده از قبیل ماشین سازی (چون ماشین سازی ایران) ، ذوب آهن و غیره و در نتیجه از آنجا که صاحبان صنایع تولید شده توسط کارخانجات اولی هستند ، مدافع نسبی شوروی خواهند گشت .

۳- کنترل و انجام رشته هایی که در امر گسترش سرمایه داری و صنایع بسیار ضروری بوده و باز سرمایه داران را محتاج شدید انجام دهندگان امور فوق می کند مانند ، ساختمان بنسادر ، راه سازی ، حمل و نقل ، فرودگاه سازی ، پل سازی ، سد سازی و کانال کشی ، کانال ها و تصفیه های ارتباطی رادیویی و غیره .

۴- نفوذ شدید در بخش صادرات کشورهای جهان سوم مثلا جذب در صد عظیمی از صادرات ایران ، ۴۰٪ صادرات عراق ، ۵۰٪ صادرات افغانستان و غیره . بدینوسیله کشور فوق بخش مهمی از بودجه خود را صدفه صادرات به شوروی صورت داده و تاجر انجام دهنده این امر هرگز به بدتر شدن روابط با شوروی تن در نخواهند داد .

۵- انجام پروژه های مشترک که بدون وجود شوروی در یکسر آن ، میلیاردها دلار سرمایه داری را در بر می گیرد که در هر یک از آنها قرار گرفته اند خواهد داشت . مانند : پروژه مشترک استخراج نفت در افغانستان میان سرمایه داران افغانی و شوروی ، پروژه مشترک استخراج معادن در ایران ، افغانستان و عراق . پروژه مشترک سد سازی بر روی ارس و انزک و تولید نیروی برق و ...

این گونه سرمایه گذاریهای کلانی از طرف سرمایه داران کشورهایانی که برنامه در آنها صورت می گیرد انجام می یابد ، در صورت نبودن شوروی متوقف مانده و میلیونها دلار ضرر برای سرمایه داران فوق ببار خواهد آورد .

۶- فعالیت در رشته هایی که شریان حیاتی بسیاری رشته های دیگر بشمار می روند مانند : معادن آهن و نئال سنگ و مشتقات ، نفت و تصفیه آن .

۷- ساختمان یک سری کارخانجات و موسسات تولیدی که کل تولید آن تنها برای بازارهای داخلی روسیه ساخته شده و در نتیجه بدون شوروی محصولات کارخانجات فوق هیچ ارزشی نداشته و ورشکست خواهند شد . مانند : ساختمان پالایشگاه نفت در موصل (عراق) با ظرفیت چند میلیون تن که تمامی تولید آن به شوروی خواهد رفت و با ساختن بیش از ۵ کارخانه نساجی در ایران

(پروژه آینده) که حتی طرح پارچه های آن از طرف شوروی برای بازارهای داخلی داده خواهد شد و یا ایجاد کارخانه ۶۰ هزار تنی کاغذپوی مصنوعی در ایران که کل تولید آن توسط شوروی از قبل خریداری شده است .

۸- گسیل تعدادی بیمارستانها ، تکمیل ، استادکار و مهندسی در رشته های گوناگون اقتصادی و نظامی و حتی سیاسی برای "لک" به تسهیل پروژه های شوروی در کشورهای فوق . مثلا امروزه در ایران صدها تکمیل روسی در رشته معادن بویژه در کرمان ، زوب آهن اصفهان ، لوله کشی گاز ، سد سازی رودخانه های ارس و اترک ، مزارع جنگل شمال ، تجدید ساختمان بنادر شمال کشور ، حمل و نقل دریائی در بحر خزر ، ماهیگیری ، الکتریسته و ... مشمول بشارند و در افغانستان پیش از کودتا این رقم به چندین هزار نفر بالغ گردیده و تقریباً کنترل عمده ترین رشته های تولیدی را در دست داشتند . در افغانستان در صورت نبودن تکمیل های روسی فرودگاه کانا ، گل شبکه الکتریکی کشور ، ساختمان جاده ها و حمل و نقل بکلی از حرکت می ایستاد !

و بدینوسیله مانع عظیم امپریالیسم شوروی آرام ، آرام با نقاب سوسیالیستی در کشورهای مختلف جهان دام های خود را می گسترند . پایه های مادی و انگیزه سرمایه گذاریهای شوروی در این امر نهفته است و نه در " ساختمان سوسیالیسم در شوروی " .

آیا تعصب آور خواهد بود اگر بدان سرمایه دارانی که ۵۰٪ سود سالانه شان به جنگ و بیستام مربوط بود و از خاتمه آن شدیداً تنفر داشتند ، سرمایه دارانی در ایران ، ترکیه ، فیلیپین و ... پیدا شوند که بدخاطر اینکه مثلا ۸۰٪ ، ۶۰٪ و یا ۳۰٪ سود کارخانه شان در کشور فلان پروژه شوروی مثلا لوله کشی برای حمل گاز به شوروی و یا ... باشد مدافعین شدیدی رابطه همه جانبه تر با شوروی باشند؟ و آیا باز تعجب آور خواهد بود اگر با درن آینده شوروی هیچ نظر "سوئی" در برهم زدن "آرامش" کشورها ندارد چنین سرمایه دارانی رفته رفته از یک مدافع ساده عم بالاتر روند؟

ب- نفوذ شوروی در کشورهای دلا پانکاهی امریکا : ترکیه ، ایران و عربستان  
بینیم مانع اقتصادی سوسال امپریالیسم که چنین برنامه عظیمی در پیش دارد ، چه عمس مشخصی برای پیاده کردن سیاستهای فوق انجام می دهد . در اینجا بدینست نحاسی مختصر به چند کشور فون اندنی بیافکنیم و نظر شوروی را مختصراً در آنها بررسی کنیم .  
ابتدا باید ایران را در نظر گرفت زیرا بدلائل بسیاری شوروی ایران در میان کشورهای مناسبه دارای اهمیت بسیار بیشتری برای شوروی است . ما بجای خود دلایل فون را حواصیم شفافیت .

نفوذ اقتصادی شوروی در ایران در سالهای قطع جنگ سرد در حدود ۱۱۱۰ آغاز گردید و تا به امروز گسترش یافته است .

" در دهه گذشته همکاری اتحاد شوروی و ایران بسیار شریخش و با منافع بسیاری برای طرفین صورت گرفته است . یک رویداد اساسی در تاریخ روابط فیما بین اتحاد شوروی و ایران به نتیجه رسیدن مذاکرات اخیر در ۱۲ اکتبر ۱۹۷۲ ، جهت برقراری همکاری اقتصادی و فنی بود . این قرارداد که در طول سفر رسمی محمدرضا شاه پهلوی به اتحاد شوروی امضاء گردید ، اسول و جهت اساسی روابط میان دو کشور برای ۱۵ سال آینده طری ریزی نمود . یکی از پروژه هائیکه توسط کک اقتصادی و فنی اتحاد شوروی در ایران احداث شده است ، عبارت است از کارخانه زوب آهن و فولاد سازی اصفهان که اولین قسمت آن در ۱۶ مارچ ۱۹۷۳ آغاز به کار نمود . . . . .  
" در سال ۱۹۶۶ اتحاد شوروی و ایران قراردادی منعقد نمودند که بر اساس آن اتحاد شوروی تقبل کرد تا ساختمان اولین قسمت کارخانه زوب آهن و فولاد اصفهان نه سازی یک زنجیره تولیدی کامل بوده و گنجایش نزدیک به ۶۰۰ هزار تن فولاد در سال دارد بمسده بگردد . . . . .

اتحاد شوروی و ایران در همکاری جهت گسترش گنجایش کارخانه به ۱۶۹ میلیون تن فولاد تا سال ۱۹۷۵ و ۴ میلیون تن تا سال ۱۹۸۰ توافق نموده اند . در مارچ ۱۹۷۱ معدنی دریایق (کرمان) در ۴۵۰ کیلومتری جنوب شرقی کارخانه زوب آهن فولاد آغاز بکار نمود . این معدن کسه توسط متخصصین شوروی مورد استفاده قرار گرفته قادر است کن احتیاجات سنگ آهن کارخانه مذکور را برآورده سازد . . . . .

مهندسی و تخصصین شوروی در معادن پایه دنیا ، باب نیز دره کباز در کرمان و در زیر آب ، سنگرود ، شامرود ، داغ ملا مربوط به منطقه البرز دست در کار استخراج زغال سنگ می باشند . . . . .

" تخصصین شوروی در حال حاضر مشغول تربیت کارر تخصص برای یک اقتصاد در حال رشد بوده و مراکز آموزش حرفه ای که با کف شوروی تأسیس گردیده مجموعاً ۷۲ جزو را شامل می شود هم اکنون بیش از ۱۷۰۰ نفر در این مراکز مشغول بنا ر بوده و بیش از ۴۰۰۰ نفر فارغ التحصین شده اند . و باز بکک تخصصین شوروی یک شهر کارگری در نثار مجموعه زوب آهن تأسیس گردیده است . . . . .

" امروز بر طبق موافقت نامه ها و همکاری های دو جانبه بیش از ۶۰ پروژه تولیدی در ایران در دست تکمیل است که ۴۰ تای آن آغاز بفعالیت نموده اند و از ان جمله اند : لوله کشی

سراسری گاز ایران که مجهز به ایستگاههای تلمبه و فشار می باشد، ایستگاه انرژی هیدرولیک و سد بر روی رودخانه ارس، عطیات مهندسی در اراک، دستگاههای گسترش ماهی خاویار با حجم تولیدی ۳۵ میلیون تن ماهی خاویار ... (نقل از م - زروتنی خین در مجله مسائل جهانی چاپ مسکو به فرانسوی - ژوئیه ۱۹۷۳).

کارخانه ذوب آهن که هم مرتدان روزینوینست شوروی و عم بلندکوی وطنی شان اینهمه در باره اس جاروجنجال براه انداخته اند کلاشی دیگر امپریالیسم روسیه را نشان می دهد. آنها تحت عنوان اینکه گاز ایران بیهوده می سوزد، ایران را مجبور به احداث لوله ای بطول ۱۳۰۰ کیلومتر نمودند که بجز انتقال گاز به شوروی هیچ استفاده دیگری برای آن منظور نیست. آنها با به اصطلاح خوش خدمتی خود صنایع ذوب آهنی در ایران ایجاد نمودند که با هزینه آن چندین کارخانه ذوب آهن از دول "امپریالیستی غربی" می توان تهیه نمود و تازه اینهمه سروصدا برای کارخانه ای که کوچکترین نقش اساسی در تولید کشور ایفا نخواهد کرد. زیرا که غالب محصولات کارخانه حداقل برای چندین سال آینده محصولاتی است که نقش اساسی در تولیدات دیگر ایفا نمی نماید.

این عمل مرتدانه آنها قدمی در راه گسترش نفوذ اقتصادی سیاسی سوسیال امپریالیسم در خاک ایران بوده و عجیب آنکه این تنها عمل آنها نیست، ایجاد بیش از ۱۰ کارخانه سنجاسی که ۱۰۰ درصد تولید آن بشوروی صادر خواهد شد، ایجاد کارخانه کائوچوی مصنوعی که ۹۵٪ محصول آن به شوروی صادر خواهد شد و تلاش در ایجاد یک هیئت انشعافی با دولت ایران برای بررسی و اکتشاف و احتمالا استخراج نفت در نواحی شمالی ایران بویژه کرگان و مازندران و گیلان و همچنین فروش بیش از ۱۱۰ میلیون دلار اسلحه (طی بحث اعتبار نظامی) که شامل موشک های قابل حمل نارنجی های دریائی، زره پوشهای مدل بی تی آر - ۱۵۲ و ضد شواخی مدل ۸۵ و ۵۷ میلیمتری و مقادیر وسیعی تفنگ و مسلسل می باشد را باید به جمع تلانهای که جهت گسترش روابط تجاری ایران بشوروی با سرعت شگفتی در ۱۰ ساله اخیر افزایش یافته و گامان افزایش می یابد.

امروزه هیئت حاکمه بورژوازی شوروی در وجود جناحهای کوناگون هیئت حاکمه ایران اینسببیتانسیل و امکان را مشاهده می کند که بویژه در شرایط بحرانی خاورمیانه و تضعیف نسبی امپریا - لیسم امریکا از یکسو و فشار نسبتا شدید شوروی به مجموعه هیئت حاکمه ایران از طریق بلشویا در مرزهای کشور و دولت عراق و اخیرا و احتمالا افغانستان، بخشی از این هیئت حاکمه را متوجه خود نموده و بخود نزدیک نماید. شورویستینهای وطنی آنها همگرا این امثال را پنهان نکسرتده

و از اعلام این نکته که چنین هدفی برای آنها موجود است شرم ندارند. در برنامه حزب سوده ایران، منتشره ۱۳۵۱ می خوانیم: "بخش مهمی از بورژوازی ایران که بویژه با تولید داخلی سرو کار دارد، تحت فشار ضرورتهای عینی رشد اقتصادی در توسعه صنایع اقتصادی با کمروغای سوسیالیستی ذینفع است (بند ۱۶) و با مردان بورژوازی روسیه در رادیو مسکو اعلام می دارند: "بخشی از عمیقت حاکمه ایران در مقابل سیاست گسترش روابط اقتصادی و سیاسی با اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی مقاومت می ورزند ولی چرخش نیروها در مقیاس جهانی بنفع صلی و سوسیال - لیسم مانع از تحقق خواست آنهاست". این جناح "دوست دار شوروی" همان داروسنه است که شورویستینهای شوروی بنام "جناح ملی و صدقودان" می شناسند. این عسان جناحی است که بسر مینی عزیزان برای تئوریک خروشیجف و برزنف و شرناف قیام مقدس ۱۵ خرداد که طی آن چندین هزار تن بخون کشیده شدند بر علیه آنها و توسط "آن یکی" جناح "عقب افتاده تر صورت گرفت. وه که روزینوینست وقتی بخواعد چگونه قنای ملی بتن کیفیتنرین ققودالها و قنای ارنجای به نس نیرومای ملی می نماید!

بدینسان می توانیم بروشنی بنویسیم که شوروی از سرمایه گذاربهایی چند ساله اخیر در ایران سود آتی مقصود نیست بلکه هدف وی طولانی تر در جهت ایجاد نفوذ و پایه طبقاتی در میان حیثت حاکمه ایران می باشد. این امر بورژوازی امریکا را آنچنان نگران ساخته است که یکسری از تئورویستینهای آنها در ارکان سخن پراکنی سرمایه داری انحصاری، مجله "روابط خارجی" می نویسند: "ایالات متحده از امکان اعمال فشار توسط اتحاد شوروی به ایران که می تواند دولت شاه را مجبور به قبول تعهدات بیشتری نسبت به شوروی بنماید بشدت واهمه دارد. ... زیرا ایران حلقه مهمی در حفظ منافع غرب در آسیاست ..."

#### اهمیت ایران برای شوروی

بدون شک در میان مجموعه کشورهای متحد عرب در خاورمیانه توجه عمده شوروی به ایران معطوف است. زیرا توجه عمده غرب نیز به ایران معطوف است! یعنی اگر رقابت میان امریکا و شوروی و وحدتشان فقط کرمی خاصی در خلیج فارس و خاورمیانه است و آینده امپریالیسم امریکا به نفت این ناحیه بستگی دارد و اثر ایران بعنوان بزرگترین یا سدار این ماده حیاتی برای امریکا و بشابه جهان امپریالیسم امریکا در منطقه عمل می کند، متوزن کردن ایران، نفوذ سیاسی و اقتصادی در آن و در نتیجه وابستگی نمودن تهاب منطقه و ایران، نه فقط خواست امریکا بلکه به خواست شوروی و امریکا، دارای نقش برجسته ای در سیاست تلاش در ایجاد اتحاد با امریکا از یک

موضوع برتر، از پشم و رقابت با وی و تصفیه آن از سوی دیگر خواعد داشت .

ایران در سر دو مورد برای شوروی دارای نقش حیاتی است . چه برای تصفیه پشمهای امریکا در خلیج باید ایران و رژیم امریکائی آنرا در نظر گرفت، و چه برای قدرت گیری در خلیج و امکان اتحاد با امریکا از موضع قدرت باید در ایران نفوذ سیاسی، نظامی و اقتصادی نمود . ایران مرکز رقابت و سازش دو ابر قدرت بر سر طاقع سرنار نهفته در خلیج است . ایران از بر-جسته ترین نقاط در مجموعه سیاست خارجی هر دو کشور در این ناحیه بشمار می رود .

بیبوده نیست که در بهیوجه گسترش تصاد میان دو ابر قدرت و تیره شدن روابط ایران و شوروی (فعلا در سطح لفاظی های سیاسی است ) شاه به شوروی می رود و کامسکین برای تلافی مذبوه-خانه به ایران می آید و باز مجددا عمودا رخصیار شوروی می گردد و همه و همه در کمتر از سه ماه اتفاق می افتد!

اهمیت ایران را از نقطه نظر استراتژیک و اقتصادی برای شوروی در چند نکته زیرین می توان خلاصه کرد .

- ۱- ایران بزرگترین پایگاه امریکائی این ناحیه بشمار می رود .
- ۲- ارتش ایران در میان قوای نظامی کبیه کشورهای خاورمیانه یگانه نیروی قابل حساب در مقابل عملیات شوروی در عراق و پاکستان می باشد .
- ۳- محرکونه نفوذ سیاسی و اقتصادی چشمگیر در ایران امپریالیسم امریکا را مجبور خواهد نمود تا برای حفظ ثبات منطقه سریعتر و با نرخ بهتری با شوروی کنار بیاید .
- ۴- هر چرخشی در سیاست ایران تأثیری تعیین کننده بر مجموعه شرایط خلیج فارس خواهد گذارد .
- ۵- و از نظر استراتژیک خود ایران پر منفعت ترین کشور این ناحیه بشمار می رود .

\* \* \*

در میان سایر کشورهای عربی خاورمیانه، عربستان و ترکیه، دومی روابط نزدیکتری با شوروی ایجاد نموده تا عربستان .

روابط شوروی و ترکیه نیز بلافاصله پیر از بقدرت رسیدن حکومت نظامی در سال ۱۹۶۰ آغاز گردید . بدون شک تحلیل توجیه آمیز روسها از آنچه در سالهای ۶۲ - ۱۹۶۰ در ترکیه گذشت بی شباهت به تحلیل و اراجیف "دانشمند محترم" روسی الکمل واسیلییرک در چندین صفحه قبسن

خواننده نبوده است . از اینرو بسیار بدیهی بود که برای "تقویت بورژوازی ملی ترکیه" در سال ۱۹۶۲ وامی به مبلغ ۳۶۰ میلیون دلار در اختیار ترکیه بصورت اعتبارات اقتصادی فرار داده نشود . (۸ برابر کل کمک شوروی به جمهوری دموکراتیک توده ای چین ۱۰) " بر طبق قرارداد که در مارچ ۱۹۶۲ باضاً رسید، اتحاد شوروی به ترکیه در راه ساختمان برخی کارخانجات عظیم تصفیه و تولیدی کسک خواعد نمود : کارخانه فولاد و آلومینیوم ، یک تصفیه خانه نفت ، یک کارخانه اسید سولفوریک و کارخانجات ورقه چوب و فیبر . . . این کارخانجات بسرت بدست متخصصین و برنامه ریزان شوروی و ترکیه در حال ساختمان اند . هم چنین سدی بزرودی بر روی رودخانه آموریان ساخته خواهد شد و هم چنین موسسات شوروی مواد لازم برای ساختمان یک کارخانه پنبه پاک کنی را تهیه خواهند کرد " (بنفق از اسناد منتشره توسط شوروی سال ۱۹۶۲) . اما میزان توجه شوروی به ترکیه از حد صرفا اقتصادی بسیار بالاتر است . بیکی دیگر از ایدئولوگ های "دانشمند" شوروی می نویسد : هدفای ترکیه در راه دولتی کردن هر چه بیشتر اقتصاد کشور گامهای مؤثری در جلوگیری از نفوذ امپریالیسم بر کسب استقلال اقتصادی است و " بدین خاطر در سال ۱۹۶۸ هنگامیکه کنفرانس مربوط به برنامه ریزی نامی مانی برنامه دوم پنج ساله ترکیه در آنشارا با سرکنت کشورهای عربی تشکیل گردید بدست تلاشهای دولت ترکیه را در پر بها دادن به بحس دولتی محظوم کرده و اعلام نمود که آنها برای پیمان از برنامه فوق اعتبارات مانی تهیه خواهد کرد . " (د . جرتکوف - ۱۹۶۲) بگذریم که میزان سرمایه گذاری برای خارجی در ترکیه از ۱۲ ساله اخیر بعدی بوده است که اقتصاد و سولسته ترکیه را به چنان وضع فلاکت باری دچار نموده که حضسی امروزه سرمایه گذاریهای خارجی نیز در بسیاری رشته ها بخاطر این ورشستگی حاضر به سرمایه گذاری نیستند و بگذریم که نمرز بیش از ۲۰ هزار سریار امریکائی در ترکیه بزرگترین مظهر نشان نامی این کشور در کسوتاه کردن دست امپریالیسم است !

در عربستان تلاشهای بسیاری از جانب اتحاد شوروی برای ایجاد روابط غاری بعمل آمد که تاالیا ناموفق بود . شورویها چندین بار در طون ۱۹۶۲ تا کنون انواع و اقسام فرستاده ها و سفیرای حسن نیت و اقتصادی و فنی روانه عربستان نموده اند و انواع و اقسام پیشنهادات فنی و بانندی و کنسیرانی و راهسازی ارائه داده اند که غالباً بخاطر شرایط داخلی عیبت حاکمه عربستان بسا مخالفت روبرو شده است . ماعیت عیبت حاکمه عربستان و میزان عقب افتادگی فتودالی و میلسای آر مانع از ایجاد شرکتها ارتباطی میان دو کشور است و کسرت در شرایطی که سازشهای بینساری میان امریکا و شوروی حتی در مورد اسرائیل صورت می گیرد ، امر فوق نمی تواند نامی از سیاست خاص ایالات متحده باشد .



در مجموع سیاست شوروی در ارتباط با این ۳ کشور تحت تاثیر روابط شوروی در میان ر جهان و اینکه این روابط دو دوره آرامش و تضاد با آمریکا را گذرانده است ، بدو مرحله تقسیم می گردد که در حال حاضر جنبه تیرگی روابط فوق جنبه غالب را دارد .

از ۱۹۷۱ شوروی رسماً و بخاشتر جلب جریانات ضد امریکائی در خاورمیانه شدیداً ضد عربستان بمتوان دولت فئودال - سلطنتی و مرتجع و وابسته به عرب موضع گرفت .

در مورد ترکیه این اواخر یادداشت های شدیدالحنی میان طرفین زدوبدل شده است . از جمله رابطه با مسئله قبرس ، اخیراً دولت شوروی نه بطرز سرسام آوری بدنبال نسیب پایتخت های هر چه بیشتر در مدیترانه است پر از اینکه در مورد حق کنسترائی نظامی در مالت با شلست مواجذ گردید ( دولت مالت ابتدا توافقی خود را اعلام نمود و سپر بخاشتر فشار انگلستان و آمریکا پر گرفت ) با قبرس نزدیک شده و روابط عادی با این کشور آغاز می کند . در متن اعلامیه مشترک عبارانیست نه شدیداً با مواضعی که سابق بر این شورویها همراه ترکیه در مورد دفاع از آنان در مسئله قبرس می گرفته اند مغایرت داشته و حتی تضاد بوده است . دولت ترکیه بسا عصیانیت به شوروی اعتراض نموده و ویرا در لافه اپورتونیست می خواند و شوروی نیز در جواب اعلام می کند که وی تنها حق "خلین قبرس را بر جزیره فون فانونی می شمرد" یعنی برخلاف میل ترکیه وجود اقلیت ملی ترک و حق حاکمیت آنها را که خواست دولت ترکیه است نفی می نماید .

و اما در مورد ایران مسئله بسیار جدی تر است . از یکسو ایران از تجهیز نظامی عراق به دست شوروی عا بندهت نگران است . خبرگزاری اسوسیته پریز از ایران گزارش داد :

"کنفرانس شورای وزیران سنتو در شرایط رسد اختلافات و کشمکشها در حلیس فارس اشخاص شد . کشورهای منطقه ای نگران پیمان می هستند که چندی پیش میان هند و شوروی برقرار شده است ."

در جای دیگر شاه در مصاحبه خود با سردبیر مجله نیوزویک ( مه ۱۹۷۲ ) می گوید : "عقیده من اینست که کشورهای خلیج باید در اتحادیه ای نظیر ناتو جمع شوند . . . این تنها راه چاره ما است . تنها اکثر سه کشور ما بجز عراق موافقت کنند ، عراق چگونه می تواند بگوید حیر ما مسی خرواعیم ناوگان روسیه در اینجا باقی بماند . ولی چنانچه ما به اتحاد موافق نسیم آنگاه بر آمریکا است که تصمیم بگیرد چگونه از منافع خود در این منطقه به بهترین وجهی دفاع و محافظت کند ."

واز سوی دیگر از ایجاد جنبش مزرعانه بلوچستان و پشتوستان در غرب ایران و شمال پاکستان نیز بندهت و اهمیت دارد . کههان در مورد کنفرانس اخیر سنتو می نویسد : " سنتو می تواند کمپنهای مؤثر اقتصادی مورد نیاز پاکستان را در اختیار این کشور قرار دهد تا این کشور بتواند بحسب سازنده تر و مثبت تری ، فعالیت های حرابرانانه را خنثی نماید ." ( لیبان ۱۱ ژوئن ۱۹۷۳ )

این عوامل در مجموع روابط ایران را اینروزها با شوروی بسیار تیره تر از سابق نموده است . تلاش از جانب اتحاد شوروی اینست که با همان تاکتیکهای کهن از یکسو با از در آشنی درآمدن و "کنکهای" اقتصادی بدولت مرتجع ایران و از سوی دیگر فشار بر مرزهای ایران و تقویت افشا - نستان و عراق وسیله سعی در نزدیکی به رژیم شاه با استفاده از دو جنبه " دوستی " و "ارساب" بنماید . اما از سوی دیگر واقعیت جریان اینست که امپریالیسم آمریکا و پایگاه شماره یک آن ایران از قدرت شوروی واقعه دارند . این مجموعه همانطور که گفتیم روابط ایران شوروی را رو به بهمسود برده بلکه جیت آن رو به وخامت رفتن است . تا آنجا که لیبان انگلیسی می نویسد : خرید گاز ایران بقیمت ارزان و فروش آن بچندین برابر قیمت از طرف شوروی یک عمل استعماری است . سا حاضر نیستیم که منابع ملی خود را برایگان در اختیار دیگران قرار دهیم . . . . . حوادث چند ماعه اخیر ثابت کرده است که دولت شوروی تفاوت چندانی با سایر قدرتهای بزرگ ندارد !

این نکات همگی در توافقی کامل با نکته ایست که ما در ابتدا اشاره نمودیم یعنی اینکه روابط شوروی در این ناحیه دو مرحله را گذرانده است . و امروز در مرحله تضاد با نولسران آمریکا است .

ج - نفوذ شوروی و روابط آن با متحدین متزلزل و بی ثبات غرب : کویت ، لبنان ، امارات خلیج : اینگونه کشورها دارای یک نکته تفاوت مهم با دولی از قبیل ایران و ترکیه و عربستان اند . در هر سه کشور فوق دولت مرکزی آنچنان که در کشورهای پایتاه آمریکا مستحکم و بامرکزیت و عمکون است ، نیست . در هر سه کشور جناحهای بسیار قوی ناسیونالیست ملی ، ام از نیروهای ناسیو - نالیست مرتجع عربی و یا نیروهای ناسیونالیست ملی و شرقی استقلال طلبانه در عیث حاکمه و یا بخشهای از آن موجود است . امپریالیسم بهمان سادگی که در ایران فرمان می رسد نمی تواند در این گونه کشورها عمل کند .

در لبنان وجود جناحهای شرقی و ناسیونالیست در ارتش و پارلمان ، در لوبت وجود جناح های ناسیونالیست ام از نوع ارتجاعی و یا خلقی آن در پارلمان و حتی ذابینه و بویژه جریسان بسیار تند ضد اسرائیلی در میان این جناح و در فدراسیون امارات ، تضادهای قوی ، ناسیونسا - لیسم افراطی عرب ، گرایشات شدید صدا برانی ( که غالباً با آمریکا شناخته می شود ) در مجموع جریان مساعدی برای ، از یکسو نفوذ شوروی و از سوی دیگر حرزات استقلال طلبانه در میان بویژه کویت و لبنان بوجود آورده است .

بطور نمونه کویت را مثال بزنیم ، در پارلمان کشور فوق یک اقلیت بسیار محکم پارلمانی در مقابل

دولت پاکستان را مجبور به نثار آمدن با خود بنماید تا آنجا که موسسات تحقیقات بین‌المللی لندن، از موسسات امپریالیسم انگلیس رسماً اعلام داشته است: "شواهد بسیاری در دست است که نشان می‌دهد بوتو نخست وزیر پاکستان در سفر اخیرش به مسکو که بلافاصله پس از سفر مجیب الرحمن عبور گرفت تحت فشار بسیار شدید و حتی تهدید مستقیم قرار گرفته است... با این حال بوتو بشعوری آرام برخورد می‌کند. برخوردی که ناشی از علاقه نبوده بلکه از ترس است. ترسی ناشی از تشکیلات شمالی غربی پاکستان و بلوچستان".

با توجه به اهمیت منطقه بلوچستان و پشتونستان برای اتحاد شوروی، اهمیتی که برانطباق بیشتر از بننگان می‌باشد، باید منتظر حدت و تابع داخلی پاکستان بود. نزدیکی مجدد پاکستان به سنتو نیز تنها در این زمینه قابل توجه است.

\* \* \*

#### د - نظری نوتاه به روابط شوروی و اسرائیل در خدمت معامله با امپریالیسم امریلا

ما در بخشهای قبلی نشان دادیم که بخشی از سیاست اتحاد شوروی تلاش وی در نثار آمدن با امریلا بر سر برخی مسائل مهم جهان و استفاده از سراطیظ "صلح" برای تقویت مواضع حویست است. مسئله باصطلاح اعراب - اسرائیلی بخشی از این برنامه سازشکارانه اتحاد شوروی است. اسرائیل برای اتحاد شوروی و ایالات متحده میدن به موضعی گردیده تا طرفین معاملات مهمی را بر سر آورنده خلق فلسطین بنمایند. کمی بوافعیات نظر افکشم:

خلفیای عرب خنجر وی را نه رویزونیستهای روسیه بخاطر سازش با ایالات متحده در ۱۱۱۷ بر پشت آنها زدند. فراموش نخواستند. در حالیکه چندین ماه قبل از آغاز جنگ زمین و زمان را ساعد می‌گرفتند که "اکثر تنابوزی بحقوق ملت عرب شود آنها سجاوز را پاسخ خواهند گفت". در واقع با سازشهای پشت درعای بسته با امپریالیسم امریلا به خلسهای عرب خیانت کردند.

در مقاله ای در ۵ ژوئن ۱۱۲۳ در سفته "ژورنال مصر" یکی از مضمین عرب می‌نویسد: "۳ روز پیش از آغاز تجاوز اسرائیل، سفیر اتحاد شوروی در قاهره، پیامی از سوی دولت مسعود و دولت ایالات متحده به رئیس جمهر وقت مصر، جمال عبدالناصر حمل نمود که در آن بر دو کشور تمسین کرده بودند که محترماً نیروهای خود را بر علیه هر کس که تجاوز را آغاز نماید بنثار خواهند بود و بشدت او را بسر جای خود خواهند نساند". در حالیکه هنگامیکه جنگ آغاز گردید و اسرائیل تجاوز آشکار خود را شروع نمود چندین ساعت پس از آغاز تجاوز اتحاد شوروی به انتشار

سیاستهای دولت مرکزی قرار دارد و بویژه نک به مبارزین فلسطین و حل مسئله اسرائیل از اعم نامتی است که این جریان بر روی آن یافتاری بسیار شدیدی می‌نماید. در تحت فشار این جناح - در سپتامبر ۱۹۷۳ کویت اعلام نمود: "در صورت عدم تعدیل از سیاست غرب نسبت به اسرائیل و عدم کوتش در راه حل مسئله فلسطین، کویت بدون شک از سلاخ نفت بعنوان وسیله ای برای اعمال فشار بر علیه غرب استفاده خواهد کرد". و با می‌توان از بحث‌ها و زمره‌های داخس کابینه و پارلمان کویت پیرامون ملی کردن نفت نام برد.

مجموعه این عوامل به امپریالیستهای مرتد شوروی که چون شمالی گرسنه بدنبال غذا می‌گردند، امکان داده است تا بر ثلاثهای خود برای گسترش نفوذ در این کشورها بگوشند. در این میان تلاش مستقیم شوروی در مورد فدراسیون امارات تقریباً شکست خورده است. لیکن هم‌عزای و هم‌هندوستان وظیفه "سنگین" نفوذ در فدراسیون را بعهده گرفته اند. هر دو کشور سرعت به ایجاد پروژه‌های مشترک مسولند.

در کویت تلاش شوروی در دامن زدن به جریان ملی شدن نفت هر چند با شکست مواجه شده است اما برخی پایه‌های سیاسی برای وی ایجاد نموده و در لبنان عملاً پروژه‌های مشترک بسیاری جامه عمل پوشیده است.

\* \* \*

در میان کشورهاییکه سراطیظشان در ارتباط کامل با مجموعه‌اتسخر و کروزبندیهای موجود و بسا آینده خلیج فارس می‌باشد، ما تنها از پاکستان سخن نشتیم. نفوذ شوروی در پاکستان علی‌رغم کمکهای نظامی به این کشور تا سال ۱۹۶۶ بسیار بسیار محدود و تقریباً در زمینه - روتی هیچ است. روسیه سوسیال امپریالیستهای شوروی در تحریف آهنگ در جدا کردن پاکستان سرسی و شرکت مستقیم در ایجاد یک پایگاه شوروی در بنگال، دولت پاکستان را کاملاً به متحد امریلا مبدل ساخته است.

اما هر چند شوروی در دولت پاکستان دارای نفوذ نیست، حزب کمونیست روسی پاکستان در جناحهای بورژوازی طرفدار روسیه برعبری ولی‌خان و حزب وی، و همچنین نفوذ در دو جریسان تجزیه طلبانه در بلوچستان و پشتونستان که در صفحات بعد بدانها برخورد خواهیم نمود، عواملی هستند که تلاش شوروی را در پاکستان و آنهم تلاش بسیار جدی وی را نشان می‌دهند. دولت شوروی با استفاده از روسیه‌های خود ساخته در پشتونستان و بلوچستان قصد دارد

اعلامیه در معلوم نمودن حصر اکتفا روزید و طی آن رقیب خویش را مطئن ساخت ده "قدرتهای بزرگ باید از جنگ دوری جستند در راه صلح بکوشند".

از آن پس همواره شوروی در راه تقویت اسرائیل کوشید. تا جائیکه در پیتسهاو "صلحی راجرز" که خیانت کامل به شافع خلقهای عرب بود به دولت حصر فشار آورد تا آنرا بپذیرد و تمام مدت از رادیوهای خود عریبه کشید که: "عماظور که قیلا گفتیم ما خواهان یک اسرائیل با حق حاکمیت و استقلال هستیم" (آراموف - رادیو سکو، ۱۴ ژانویه ۱۹۷۳). و بدینسان دولت شوروی نه تنها از قدرت خود در راه بسر جای خود نشانیدن اسرائیل متجاوز استفاده ننمود بلکه بالعکس با استفاده از پرسنیز و نیروی دیپلماتیک خود، در مجامع جهانی اسرائیل را بعنوان یک دولت صلح دوست و غیر متجاوز معرفی نمود و با کنیف ترین دسائیس کوشید تا با وی کار بیاید. در سال ۱۹۷۱ بخشی از پروژواری اسرائیل که از تدارک جنگی بر علیه اعراب مدت ۲۰ سال "خسته" شده بود! خطاب بدولت خانم گلدامیر برای حل مسئله فلسطین چنین نوشت: "بنظر ما دولت خانم گلدامیر و جناحهای افراطی در حل مسئله اسرائیل و اعراب تامل می‌ورزند... آنها می‌توانند بهاداشی با شوروی کنار بیایند... مگر نه اینکه اتحاد شوروی تا کنون چندین بار مخالفت خود با حل غیرصامت آیمز مسئله فلسطین را اعلام و حق حاکمیت و استقلال ما را محترم شمرده است و حتی حدود مرزهای ملی ما را قبول دارد؟"

روزیهوینسهاو مرتد اتحاد شوروی در راه سازش و کنار آمدن با اسرائیل بر سر مسئله فلسطین (که تو گوئی متعلق به آنهاست!) تا بدانجا پیش می‌روند که تحت فشار دولت امریکا برای اجازت مهاجرت یهودیان مقیم شوروی موافقت می‌ورزند. در حالیکه در سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۷۰ مجموعه یهودیانی که از اتحاد شوروی، به اسرائیل مهاجرت کردند به سختی در حدود ۱۰۰۰ نفر بود. در طول یکساله ۱۹۷۳ این رقم به تنهایی به ۳۲ هزار نفر بالغ شد. در میان ایس تعداد در حدود ۵ هزار پزشک، ۶ هزار مهندس، ۷ هزار داروساز و بیش از ۲۰۰ دانشمند و دانشناس شیعی و امرواتی بیستم می‌خورد.

درجه ساخت و پاخت با امریکا به آنجا می‌رسد که نیویورک تایمز در گزارشی اعلام نمود: "آقای برزوف، آقای نیکسون را مطئن نموده است که تعداد بسیاری از یهودیان شوروی اجازت مهاجرت خواهند یافت" و باز در جای دیگر می‌خوانیم "در غالب جلسات که یهودیان تقاضای پاسپورت می‌نمایند و یا به تقاضای آنان رسیدگی می‌شود، نظار و ژورنالیستهای امریکائی حسی حضور دارند!" براستی مهاجرت یهودیان روسی به اسرائیل میدان به آن ابزار گشایی گردیده است که شوروی برای معامله با امریکا در پست درهای بسته از آن استفاده می‌کنند. واقعیت امر ایس است که دولت مرتجع شوروی برای ساخت و پاخت با ایالات متحده از شیخ رسیمه ای از جنب

تحکیم دولت اسرائیل فرو گذار نیست!

آنچه که گفتیم بخشی کوچک از ساخت و پاخت های پست برده شوروی با اسرائیل می‌باشد. شوروی از یکسو با اصطلاح "گانگستر" خواندن اسرائیل قنای صدامیرالیستنی بتن می‌کنند و از سوی دیگر از طری غیرستقیم سعی در شار آمدن با اسرائیل را دارد.

ویکتور لیس، ژورنالیستی که تقریباً هر چند ماه پینار سفرهای مرموزی به تل‌آویو می‌نماید و اتفاقاً هم از سوی شوروی ها و هم مقامات اسرائیلی بعنوان شخصیت قابل احترام یاد می‌گردد، از مهربانهای "دیپلماتی مخفی" شوروی - اسرائیل است. او که با نام اصلی ویتالی یوجینیویچ، مامور پلیس مخفی روسیه و عضو مهم KGB، کشته امنیت ملی است، یهودی تروتسندی است که بخاطر شخص مهم خود در انجام "دیپلماتی مخفی" شوروی و اسرائیل موفق شده تروتسک بهم زند. آری سومیال امیرالیست شوروی نه بوی تعفن سراسر وجودش را فرا گرفته است آنچنان بسسه منجلاب امیرالیست در غلطیده که برای خود کسینجرهای کوچک عم دارد!

و اما دفاع مزورانه سومیال امیرالیست از اسرائیل تنها رؤی از سنکه است و روی دیگر سنکه بدان کتر توجه گردیده کوشش وی در تبدیل اسرائیل از پایگاه عملیات امریکا به پایگاه عملیات شوروی است. باهر این مسئله در نگاه اول متکل و بعید بنظر می‌آید حان اشون بواقعیتی بدل گردیده است.

در واقع هدف کوتاه مدت شوروی از پوئن دادن به اسرائیل، ارسال یهودیان مقیم شوروی بدانجا، خیانت آشکار به شافع خلق فلسطین و تمام دول عرب، پشتیبانی نهان و آشکار از موجودیت دولت صیهونیست اسرائیل، همانهاست که در بالا شمریم. لیکن شوروی هدف دراز مدتی را نیز در این میان جستجو می‌کند و آن همانا پایگرفتن در اسرائیل بشناه عمر دولت ارتجاعی دیگر و تبدیل تدریجی آن به پایگاه خویش است و بالاخر ارسال یهودیان مقیم شوروی نه غالباً دارای سابقه کار تکمیلی، نظامی و فنی بسیاری می‌باشند. و قرار گرفتن غالب آنان در صنایع حساس و مهم اسرائیل که قوی العاده از نمود نیرو، بالاخص در رشته های فسوی رنج می‌برد، در خدمت این هدف دراز مدت است.

اینان که فاعداً بخر مهمی از جاسوسان و فعال دولت شوروی می‌باشند با ایجاد قتر وابسته به پروژواری در اسرائیل و بخصوص بسود جوتی از زمینه نارصایتی افزاینده ایکه خاص روشستنی اقتصاکی و فشار جامعه از جنگها متعدد است، پایه غای خود را گسترده کرده و زمینه غای عطسی خرخرتر اسرائیل بسوی شوروی را در آتیه مهیا می‌سازند. مسئله ایکه می‌بایست در باره آن قسوم - العاده آماده بسود.

هـ- آخرین کلام در باره سیاست شوروی در کشورهای خاورمیانه

تا اینجا روابط اقتصادی سیاسی و نظامی شوروی را با تقریباً یکایک کشورهای خاورمیانه بررسی نمودیم. اما هنوز این حلقه های منفرد برای خواننده بیک زنجیر سیاست مبدل نگردیده است. در صفحات بعدی کوشش ما نشان دادن این حلقه زنجیر است:

اولین و مهمترین نتیجه گیری سیاسی از بررسی فوق را چنین می توان خلاصه نمود که در مجموع روابط خارجی اتحاد شوروی، به قدرتهای ناسیونالیست عرب که تاحدودی دارای استقلال از غرب اند، بعنوان اهرم عمده اجرای سیاستهای خود و به کشورهای دیگر وابسته به غرب بعنوان منافعی که می بایست در آنها نفوذ کرد می نگرند. این کشورها در مجموعه سیاست خارجی اتحاد شوروی و مانعین امپریالیستی آن دارای نقش بسیار مهم و گاه تعیین کننده اند (منصور دول نوع اول) و باز بخاطر قلت تعداد اینگونه دول چون عراق و سوریه وظایف هر کدام بسیار سنگین و مرعب و پیچیده است. بطوریکه عراق شوروی که هنوز قادر به سیر نمودن نظم مردم پاره نه خود نیست، بنظر آنجا شوروی سلاح می خورد و برای شورش در پهنوستان و بلوچستان روانه سفارت عراق در پاکستان میزند. کشوریکه شاید در پرتوی ملی کردن نفت خویش در صورت عدم وابستگی به امپریالیسم شوروی میتواند بهر حال قدمهایی در راه بهبود زندگی خلق خویش بردارد، بیش از ۶۵٪ در آمد نفت خود را صرف مخارج سرمایه آور نظامی می نماید که تنها و تنها برای اهداف توسعه نیافته شوروی تدارک دیده میشود. کشوریکه هنوز قادر به حل مسئله مهم اکراد در بخشی از حاکم خود نیست، برای پیاده نمودن سیاست تجاوزکارانه نزارهای نو دست به تدارک و تهاجم برای اسفغال بخشی از خاک گویت و "آزادی خوزستان عرب" می زند. این چنین است نقش سنگین کشورهای از این قبیل در پیاده نمودن سیاست اتحاد شوروی.

توضیح: این حکم بطور کلی درست است لکن اتفاق افتاده است که شوروی با اعمال برنامه های وسیع و همه جانبه دول متحد امپریالیستهای غربی بویژه آمریکا را سریعتر از دین "ناسیونالیست" بسوی خود کشانده است که نمونه بارز آن هندوستان است که از نوکری آمریکا به متحد شوروی و عامل عمده سیاست شوروی در آسیای جنوبی و اقیانوس هند مبدل شده است. نمونه تازه تر آن نیز افغانستان میباشد و چنین امکاناتی در برتغال و برمه و ترکیه نیز می رود.

در ۱۵ ساله گذشته روابط میان اتحاد شوروی با کشورهای عربی خاورمیانه جدی ترند برون- آما نموده است که حتی مفسرین اتحاد شوروی نیز آنرا غیرمنتظره می خوانند. در حالیکه حجم کل تجارت متقابل میان دول عربی و اتحاد شوروی در سال ۱۹۶۶ تنها به ۱۰۶ میلیون روبل بالغ می گردد در سال ۱۹۷۰ به میزان ۶۸۴ میلیون روبل بین از آنجا که تجارت خارجی شوروی را شامل میشود. در همین زمینه اتحاد شوروی بسیاری از رسته های صادراتی کشورهای عربی خاور میانه را کاملاً در عرض ۶ ساله اخیر انحصاری نموده است (ایضا) ۲۵٪ صادرات میوه لبنان، ۵۰٪ نفت صادراتی عراق، نیمی از کل محصولات ساخته شده صادراتی مصر، ۲۷٪ کل صادرات افغانستان نمونههایی از این توسعه تجارت خارجی شورویند. میانگین رشد مالیات تجارت خارجی شوروی با کشورهای عربی خاورمیانه با سرعت ۱۵٪ افزایش می یابد در حالیکه در اکثریت کشورهای فوق تجارت خارجی با غرب با سرعتی مشابه در حال تنزل است.

و بار نمونه دیگری از اهمیت کشورهای خاورمیانه و بویژه کشورهای عربی خاورمیانه در اینجاست که بیش از ۱۰٪ کل پروژه های ساخته شده توسط شوروی و دارودسته اش در اروپای شرقی در کشور های فوق واقع است.

در بخش واسهای خارجی تاکنون شوروی بیش از یک میلیارد دلار به مصر، نیم میلیارد دلار به عراق، ۴۰۰ میلیون دلار به ترکیه، چند صد میلیون دلار به سوریه و در حدود ۲۰۰ میلیون دلار به یمن شمالی پرداخته است. بدین ترتیب کشورهای خاورمیانه بویژه کشورهای ناسیونالیست و تا حدودی صدامریکائی از هر نظر دارای بندهای شدیدی وابستگی به اتحاد شوروی هستند.

یک استنتاج مهم دیگر که ناشی از این نکته اول است، کلی گسترش سریع و سرسام آور نفوذ اتحاد شوروی در کلبه کشورهای خاورمیانه است.

با تضعیف اقتصادی، سیاسی امپریالیسم آمریکا و تبدیل اتحاد شوروی به قدرتی که قادر به مقابله اقتصادی و نظامی با آمریکا است، باعث تقویت جناحهای بیوزروازی طرفدار اتحاد شوروی در کشورهای کوناگون و تضعیف موقعیت جناحهای امریکائی ناحیه گردیده و بالطبع پایه مادی نفوذ شوروی را مناسب تر می نماید. در نتیجه گرایش غالب در میان کشورهای خاورمیانه بخاطر شرایط جهانی و محلی در مجموع گردش روند شوروی و تضعیف آمریکا و متحدین وی است. با توجه به حدت تضادهای امپریالیسم آمریکا و شوروی، استنتاج بالا را در سه اصل زیر می توان خلاصه کرد: ۱- پروسه قطب بندی نیروها به نیروهای جناح آمریکا و جناح شوروی بندت جریان دانسته و کلبه کشورهاییکه تا کنون سعی در بیطرف ماندن و عدم سمت گیری در جریان کشاکش قدرتها را داشته اند بیدان کشیده شده و سمت گیری می نمایند، امریکائیکها پیسمان

سنوی خود را تحکیم می‌بخشند و روسها ماشین کودتا را بحرکت می‌اندازند .

۲- پروژه قطب بندی در داخل کشورهای بویژه امریکائی نیز شکل حادی بخود می‌گیرد چون لبنان و کویت .

۳- علیرغم قطب بندی نیروها در خاورمیانه جریان عمومی حقی در میان کشورهای امریکائی منطقه در مجموع برفع اتحاد شوروی و در جهت تحکیم نفوذ وی و تضعیف نفوذ امریکاست . و اما مردمان و روزیونیستهای حزب کمونیست شوروی برآنند که روابط اتحاد شوروی با دول خاور میانه تولید هیچ گونه وابستگی میان بورژوازی یا بخشی از بورژوازی این دول به شوروی نمی‌کند . اما واقعیت بجز اینست .

خود آنها می‌نویسند : "نیوه معمول اینست که کشور مورد نظر در حدود نیمی از  $\frac{1}{2}$  مخازن پروژه را پرداخت کرده و شوروی  $\frac{1}{2}$  بقیه را تامین می‌کند . البته نکته مهم اینجاست که این یک سوم معمولاً جهت خرید بهترین بخشهای ماشین آلات آخرین مدل است ."

در شرایطی که کشور مورد نظر غالباً در روزهای فقر و عقب افتادگی اقتصادی غوطه ور است ، آیا می‌توان پذیرفت پرداخت چندین میلیارد دلار وام یا بهره از ۳ تا ۷٪ ، در شرایطی که "کشور مورد نظر" هنوز در زیر قرضهای گذشته امریکالیستهای دیگر که هر روز هم بر میزان آن افزوده می‌شود ، با این قرض جدید و بهره جدید هیچ گونه وابستگی سیاسی در هیچ بخشی به اتحاد شوروی پیدا نخواهد کرد . واقعیت امر اینست که وقتی کارخانهای با  $\frac{1}{2}$  سرمایه روسی و  $\frac{1}{2}$  سرمایه "ملی" ساخته شد و اتفاقاً ۵۰ تا ۱۰۰ درصد محصولات کارخانه در شوروی مجدداً فروش پیدا کرد ، وقتی که کشور مورد نظر نتوانست قرضهای سرسام آور و سودهای سرسام آور را پرداخت نماید ، وقتی به ازای بهره سود بخشهای باز هم بیشتری از محصولات خود را روانه شوروی کرد ، وقتی برای جبران ورشکستگی بیشتر به تاسیس شرکتها و موسسات مشترک بیشتری با شوروی اقدام نمود ، وقتی سرانجام بیش از ۵۰٪ کل صادراتش ، چون هندوستان و ۷۰٪ صادرات محصولات ساخته شده اش چون مصر به شوروی وابسته گردید و وقتی تمام این عطایات را شوروی بردارد . مت "تحکیم بخش دولتی و حرکت کشور فوق در شاهراه سوسیالیسم" انجام داد بدیهیست که این مجموعه برای اتحاد شوروی پایه‌های مستحکم ایجاد می‌کند .

هدف اتحاد شوروی نیز از مجموعه این روابط "حسنة" و "سود متقابل" چیزی نیست مگر ایجاد پایه های اقتصادی . این است دومین نتیجه گیری ما از این نگاه . حتی مردمان حزب توده نیز این را اعتراف کرده اند در برنامه مخصوص حزب توده بند ۱۶ چنین می‌خوانیم :

"طنی چند سال گذشته دولت در راه عادی کردن روابط سیاسی و بسط مناسبات اقتصادی .

حکمرانیهای فنی با کشورهای سوسیالیستی بویژه اتحاد شوروی کامهای بزرگی برداشته است . و پس از ذکر تغییر تناسب قوا در جهان و غیره بعنوان یکی از دلایل می‌نویسد : "علت دیگری که در این جریان موثر بوده است آنست که بخش مهمی از بورژوازی ایران که بویژه با تولید داخلی سر- و کار دارد ، تحت فشار ضرورتهای عینی رشد اقتصادی در توسعه مناسبات اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی دینفع است . (تثبیه از ماست) زیرا عم ایجاد پایه های اساسی صنعتی کردن کشور ، تنها با کمک کشورهای سوسیالیستی می‌توانست بیک نقطه واقعی و قابل تحقق بدل گردد و هم بازار مطمئنی دور از رقابت کالاهای کشورهای امریکالیستی برای صنایع ایران فراهم می‌گردد . با اینکه امریکالیسم پایگاههای اقتصادی نیرومندی در کشور ما در اختیار دارد و سیاست دولت را بنحو بارزی مورد تأثیر قرار می‌دهد ولی به علت ضعف خود نتوانسته است مانع تحکیم و رشد مناسبات اقتصادی - سیاسی با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی شود ."

"تثبیه از ماست) تنطی رک و پیوسته بخشی از بورژوازی ایران در تحکیم و گسترش ارتباط با اتحاد شوروی دینفع است (آقایان احسان طبری ، اسکندری و سرنا) نیز ایذا دینفع اند ! این همان بخشی است که پایه های طبقاتی امریکالیست شوروی را تشکیل می‌دهد . این امر تنها محدود به ایران نیست . مجله الاخبار چاپ بیروت در شماره ۵ فوریه ۱۹۶۷ در رابطه با روابط تجارتنی با شوروی نوشت :

"روابط تجاری میان لبنان و کشورهای سوسیالیستی چیزی مگر یک قرارداد رسمی بیسیس دو دولت نیستند . اما اختلافاتی در اجرای عملی آنها در دو طرف موجود است زیرا یک طرف بستانه دولت سوسیالیستی بوسیله قدرت متمرکز دولتی صورت می‌یابد و در طرف دیگر ، لبنان ، توسط تعدادی بنگاههای بزرگ خصوصی صادراتی و وارداتی . منافع بسیاری از این تاجر مستقیماً در رابطه با قدرتهای امریکالیستی غربی است . . . . و البته همین بزرگترین منسل در راه برانجام رساندن و گسترش سریع روابط تجارتنی میان دولت و کشورهای اردوگاه سوسیالیستی است ."

سخته ای که دقیقاً مورد تأکید ماست نیز همین امر می‌باشد . و اتفاقاً "دانشمند محترم" دیگری از قماربانیها در تحلیل از جریان بالا می‌نویسد : " این چنین نیروهای طرفدار عرب در سایر کشورهای عربی نیز وجود دارند . و آنها تلاش بسیاری کرده اند که گسترش روابط سودجویانه متقابل تجارتنی میان شوروی و دولتهای عربی را خدشه دار نمایند ."

(از کتاب دولتی ابرام و سوروی) و اما نتیجه گیری روزیونیستهای مرتد شوروی در مجموعه روابطشان در خاورمیانه از همه جالب تر است . این نتیجه گیری از یکسو بیانگر مطالبی است که در ما در بالا مفصلاً بدان اشاره کردیم و از سوی دیگر در روزیونیستی مترجمین روسی را از ساختمان سوسیالیسم بار دیگر نشان می‌دهد . آقایان و . آنداسف و پ . اوگولین در مقالهای منتشره در مصلو سان ۱۹۶۲ بنام

"روستی، اغراب و شوروی" چنین می‌نویسند: "بسیاری کشورهای عربی، بویژه کشورهای با سمت سوسیالیستی (بخوان سرمایه داری دولتی)، ارتباط اقتصادی با اتحاد شوروی و سایر کشورهای عضو، جامعه کشورهای عضو شورای کک متقابل اقتصادی (بخوان کشورهای مشترک المنافع شوروی) را با گذار به راه‌رشد سوسیالیستی (بخوان سرمایه داری دولتی) مربوط می‌کنند."

آری نمونه‌ای از این کشورها عراق است که شدیداً ساختمان سوسیالیسم را با اتحاد شوروی مربوط کرده است. بندر ام‌القصر و تمام موشک‌ها و جت‌ها و غیره نیز برای حفاظت از همین سوسیالیسم است وگرنه شوروی که قصد تسخیر گسائی ندارد!

سومین نتیجه گیری بررسی مختصر بالا، اهمیت بخش نظامی در مجموعه "ککهای" خارجی اتحاد شوروی در این ناحیه است. واقعیات نشان می‌دهد که:

۱- مسائل نظامی و اعتبارات برای وسائل فوق بزرگترین بخش "ککهای" خارجی کشور اتحاد شوروی را در خاورمیانه تشکیل می‌دهد.

۲- اتحاد شوروی می‌کوشد در ازای "ککها" و وامهای اقتصادی و پروژه‌های مشترک با دولتی یا ناسیونالیست عرب حق استفاده از این کشور برای مقاصد نظامی خویش بسبب نماید.

۳- تعلیم کادر ارتشی و متخصصین امور نظامی توسط شوروی بخش مهمی از روابط شوروی را در بر می‌گیرد و دولت شوروی در انجام این امر اصرار و تلاش بسیاری از خود نشان می‌دهد.

امار و بررسی واقعیات گواه این امر است که در کشورهای بین شمالی (جمهوری عربی یمن)، جمهوری دموکراتیک یمن، عراق، سوریه، مصر (پس از اخراج نیروهای روسی) و سومالی (منتهدی علیه جنوب شرقی حبشه و مسلط بر جنوب شبه جزیره بریستان - در اینجا از این نظر تکرار گردید نه فعالیت‌های شوروی از طریق پایگاه جدید التامیستان در سومالی در آبیخلیج و خاور میانه تأثیرات بسزائی دارد) بخش نظامی قسمت اعظم ککهای شوروی را تشکیل می‌دهد بطوریکه در یمن (شمالی) ۸۵٪ کک ککهای شوروی صور کوناگون ککهای نظامی است.

و باز واقعیات نشان می‌دهد که در کلیه کشورهای کک‌شده شوروی نفوذ زیادی پیدا نموده است. بلافاصله مسئله کسب پایگاه در دستور کار قرار گرفته است. پایگاههای شمال مصر و بویژه اسکندریه پیش از اخراج نیروهای روسی، پایگاه عظیم نیروهای مدیترانه شوروی در بندر لاناکیا در شمال سوریه، ام‌القصر در شرق بصره در عراق، بندر هدیدا در جمهوری عربی یمن و جزیره سلوتره از خسارت جمهوری دموکراتیک یمن (بین جنوبی) گواه زنده براین مدعی هستند که یکی از اهداف اتحاد شوروی در ایجاد روابط اقتصادی نزدیک با دول فوق عبارتست از تأسیس پایگاههای عظیم

نظامی (در یاقی و هوایی). امروزه شوروی با مجموعاً قریب ۱۰ هزار افسر و کارشناس نظامی در حال تعلیم نیروهای عراقی، سوریه، جمهوری عربی یمن، جمهوری دموکراتیک توده‌ای یمن، افغانستان می‌باشد. در مصر نیز پیش از حوادث اخیر که منجر به اخراج نیروهای روسی گردید بیس از ۳ هزار کارشناس روسی بکار مشغول بودند. همچنین با ایجاد پیشری آکادمی‌های علوم نظامی دانه نفوذ اتحاد شوروی در نیروهای نظامی کشورهای فوق بشدت گسترش می‌یابد، آنچنان گسترشی که بهنگام کودتای اخیر افغانستان کوچکترین مخالفتی از طرف هیچ بخش ارتش صورت نمی‌گیرد. این چنین است وسعت دستکاه نظامی اتحاد شوروی در کشورهای خاورمیانه.

در اینجا بد نیست در پایان ارزیابی از روابط اتحاد شوروی با کشورهای این ناحیه نقل-قولیهائی از یکی از مردمان روزنیویست در این مورد نقل نمایم: در تحلیل از تصمیمات جنسی دو تن از مشاورین سیاسی دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی می‌نویسد:

"اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی حداغلی فعالیت خود را برای تسریع پروسه تحول سوسیالیستی که توسط اکثریت کشورهای عربی انتخاب گردیده است انجام می‌دهد و بدانها کک در راه مبارزه ضدامپریالیستی شان می‌نماید. . . . (تأکید از ماست)

"کشورهای عربی بشدت برای پیروزی اهداف بحققان مبارزه می‌کنند و در این راه کلیه نیروهای مین پیرست و مشرقی را در سطح داخلی و در سطح جهان عرب متحد کرده و همکاری خود را با اردوگاه سوسیالیستی بیشتر نموده و بر علیه دسایس و کارشکنی‌های امپریالیسم مقاومت می‌نمایند. . . . دولت شوروی بسهم خود برای یک صلح پایدار در خاورمیانه و اتحاد جهان عرب با اردوگاه سوسیالیستی از هیچ اقدامی فروگذاری نمی‌کند." (تأکید از ماست)

و البته ما در صفحات قبل نشان دادیم اتحاد شوروی از "پروسه تحول سوسیالیستی" که توسط "اکثریت دول عربی برگزیده شده چه منظوری در سر دارد. جدائی از یک امپریالیسم و اقتضای بدام امپریالیستی دیگر! اینست مفهوم واقعی کلام.

لنین در بررسی از نقش اپروتونیستی و خیران انترناسیونال دوم راهیانه بدین نکته اشاره نمود که روزیونیسیم در پروسه دیالکتیکی تاملی خویش از آنجا که عبارت از یک جریان بورژوازی است، سرانجام به هم سوئی شامل با سرمایه داری و امپریالیسم منتهی می‌شود.

بعبارت دیگر روزیونیسیم از یک جریان بورژوازی سرف در جنبش لارگری بین‌المللی به بدسی از جریان بورژوازی بین‌المللی تامل می‌یابد. این دیالکتیکت جریان تاملی اپروتونیسم است. در توضیح همین نظریه راهیانه بود که لنین نوشت: "سوسیالیست در حرف امپریالیست در عمل، تامل اپروتونیسم به امپریالیسم".

و حال یک استنتاج مهم: بر مبنی دیالکتیک این جریان تاملی، اثر تا سالهای پیش از تبدیل آشکار اتحاد شوروی از یک سیاست روزیونیسیتی به یک قدرت امپریالیستی در جهان احزاب وابسته به کمپ روزیونیسیم شوروی در سره جهانی نفس‌ملغین محلی و پایه‌های نفوذ روزیونیسیتی شوروی را در نقاط کوناگون ایفا می‌نمودند. امروزه بر اثر تحقیر پروسه "تامل اپروتونیسم بسسه امپریالیسم" و میدان شدن اتحاد شوروی از رهبری یک جریان روزیونیسیتی در جنبش لارگری بین‌المللی و جنبش جهانی کمونیستی به یک اثر قدرت متجاوز و جنگ افروز امپریالیستی بد احسازاب کمونیست کمپ شوروی از مدافعین و مبلغین محلی اتحاد شوروی به پایه‌ها و ابزار عملکرد مجسوج ماشین امپریالیستی وی و بحتی از مکانیزم هژمونی طلبانه اتحاد شوروی مبدل گردیده‌اند. آنها بطوری عمه‌جانیه و "خلاق" امر پایه‌سازی برای اتحاد شوروی امپریالیستی را به امر مقدس خویش مبدل ساخته و بهمان‌گونه که میسیونرهای مسیحی قرن ۱۶ و ۲۰ مبعین سرمایه‌داری و امپریالیسم غرب در کشورهای آسیائی و افریقائی و امریکای لاتین بودند، احزاب کمونیست برتد و روزیونیسیت، میسیونرهای "سوسیالیست‌نمای" مبلغ سوسیال امپریالیسم شوروی‌اند. آنها در قاری عمل می‌کنند که اساسا در هیچ یک از دوران‌های مافیل ظهور پدیده سوسیال امپریالیسم وجود نداشته است. جنبش کمونیستی بین‌المللی وظیفه خطیر شناخت از عملکرد این پدیده نوی و درک فائونندیهایی آنرا بر کمونیستهای ثنونی نهاده است.

از این رو تحلیل‌های ما از سیاست‌های احزاب فوق در کشورهای خاورمیانه دارای دو بُعد می‌باشد: بعد اول افشای روزیونیسیم معاصر برعبری حرب کمونیست شوروی که در تاروپود احزاب فوق لانه دمیده است و بعد دوم: افشای این اصل که سیاست‌های این احزاب مبنی بروابستگی آنها به یک قدرت امپریالیستی بود و بحتی از نسبه فعالیت یک قدرت امپریالیستی‌اند. احزاب کمونیست برتد ستون پنجم سوسیال امپریالیسم شوروی در کشورهای کوشا شوند. از نظر ماتدیه‌ها مسئله را از دریچه چنین مسئله‌ای می‌توان شناخت.

و اما بعد يك استنتاج مهم ديگر: از آنجا كه سوسيال امپرياليسم شوروي پديده نوظهورى است كه ماهيت و قانون بندي حرڪت آن داراى ويژگي هاى خاص خود و سواى حرڪات ساير امپرياليسمهاست، محيط عمده عملكرت شوروي نيز با ساير قدرتهاى بزرگ متفاوت است. هر چند كه روابط اقتصادى اتحاد شوروي دال بر رشد سريع همكارى هاى اقتصادى اين کشور با دوى وابسته به امپرياليسم امريكا و ساير امپرياليسمهاست، اما از آنجا كه پروسه كنده شدن اين دول از مهمل خویش يحنى امريكا پروسه بسيار طولانى، مشكل و نا حدودى خطرناك است و مستلزم دركيسرى شديد اتحاد شوروي در كشاكشهاست كه از نظر تجربه و پايه ريزى فاقد عمركونه ساعه بسوده و بسيار تازه كار است، عرصه اصلى فعاليت شوروي براى كسترش پايه هاى نفوذ خویش نه در کشورهای كاملا وابسته به امپرياليسم امريكا چون ايران، تركيه و عربستان بنده در دو سيستم ديكرست: يكى در عرصه کشورهای ناسيوناليسمى، نيمه مستقل، صدامريكائى و غيره از قبيل مصر، سوريه، شيلي، الجزاير، نيجيريه، عراق . . . . و عرصه دوم كه داراى اعينى حياتى براى تمام كمو- نيتهاى جهان است، عرصه جنبش هاى آزادپيخش است.

اگر اين امر كه امروزه در مقياس بين المللى بخاطر استثمار و حثيانه طن دريند توسط مسى غداره بندان موسوم به امپرياليسم و بخاطر تصيف نسبي خود اين غداره بندان و كروغيندبپاى درونى شان جنبش هاى رهاپيخش طل سه قاره توانزا و رعدآسا بجلو مى رود و حرڪت اساسى عصر ما را تعيين مى نمايد، امريست بحق و دياكتيكي، و باز اگر برخلاف ساير امپرياليسمها بخاطر ماهيت افشا شده و جنايتكارشان در طول سالها سوسيال امپرياليسم شوروي هنوز بخاطر ماهيت پوشانده شده در لافاف "سوسياليسمى" و "سوا" استفاده از گذشته ترفاقتارشان، امانات نزيديك شدن و حتى اتحاد با اين جنبش ها موجود است، از اينرو بسيار منطقي و بديهى است كه دولت اتحاد شوروي فعاليت در اين جنبش هاى آزادپيخش را به منظور پايه ريزى، "امپراطورى بيبر روسيه" در دستور كار خود قرار دهد و بخشى از نيروى خود را صرف فعاليت و نفوذ در آنها بنمايد. افسوس كه جنبش هاى رهاپيخش ملنى غيرم حثيانت هاى بيخمار سوسيال امپرياليسمهاى شوروي بنداها هنوز تيزى دنداهاى جنايتكارى را كه در لافاف اى از پنهان هاى رنگين پرمانده است حس نى كندند. افسوس هنوز نغاب از چهره برزئف ها و كاسيئين ها كاملا برداشته نشده و سيمى هيترلى اين نئوفاشيستهاى عصر ما بر بسيارى پوشيده است.

پس منطلق است اگر حزب ناز آلمانى و حزب كومونست چين بى مهابا بر عليه سوسيال امپرياليسم شوروي تبليغ كرده و موضعگيرى بر عليه آنها سنگ محدد گيه كومونستها بى دانند. امروز اثر عرصه عمده عملكرت اتحاد شوروي براى كسترش پايه هاى اوليه "امپراطورى ديبر روسيه"

در کشورهای نيمه شرقى و جنبش هاى رهاپيخش عالم است، احزاب كومونست مرند از مهمترين وسائل تحقق اين امر هستند.

بىر بار ديگر تزار مى نمايم، عمركونه تحليلى از سياست و عملرد احزاب ارنجايى "كومونست" در خاورميانه و ساير نقاط جهان بايد داراى دو بعد باشد: اولاً، افشائى ماهيت رفرميسمى، روينيوينستى، سازشكارانه و صدانقلابى اين احزاب بمتابيه دنيايه سياست روينيوينستى شوروي رنه ما اينجا در بخش نخست توصيح داديم) و ثانياً، افشائى نقش آنان بمتابيه بخشى از دنيايه سياست امپرياليسمى شوروي در کشورهای گوناگون وستون پنجم آن.

عمركونه تحليلى كه تنها به بخش اوان اين مسئله اشاره نمايد، عمده ترين وجه تمايز رويريو- نيم مناصر را از اپورتونيسم انترناسيونال دوم فراموش كرده است.

از مقدمه خان سوميم و به اصل جريان بپردازيم. ما در بخش نخست ساله، بختر شورويت مختصراً در باره نقش رفرميسمى احزاب "كومونست" روينيوينست لسورمى خاورميانه حس كشميم در اين بخش عمده خواهم نوشيد نقش احزاب فوق را بعنوان بنكاه جاسوسى شوروي بيان كرده و عجمين تيلور مشخص برخورد روينيوينستى خود اتحاد شوروي را به جنبش هاى آزادپيخش مطرح كنيم.

۱- نقش احزاب روينيوينست بعنوان لانه هاى جاسوسى و ستون پنجم امپرياليسم شوروي

هر قدرت امپرياليسمى در كسورهايى كه در زير بوع سرمايه اس قرار گرفته اندو با وى قصد كسترش داشته نفوذ و بزي سلطه درآوردن آنها را در سر مى پروانده، بنداهاى كلان وابستگهاى اقتصادى كه از طريق هجوم سرمايه امپرياليسمى بدين كسور ايجاد ميگرد، مبنى اصلى وابستگى كسور مورد بحث را تشكيل ميدهند.

لاكن وابسته نمودن كسورها تنها از طريق صدور سرمايه و بنداهاى اقتصادى صورت نى پذيرد. هرچند كه طبقه حاكم كسور مورد ستم با وابستگى اقتصادى به امپرياليسم به پاگاه سنگرى آن امپرياليسم در كسور خود مبدل ميگرد، پايه سياسى تسلط استعمارگرانه امپرياليسم را ايجاد ميگرداند، لائن سرمايه دارى جهانى براى بزي سلطه درآوردن كسورهايى عقب افتاده به مكانيزى با ابعادى وسيع تر از اينها محتاج اند.

ديگر ابزارهاى تسلط امپرياليسم كه براى حفاظت از سرمايه وى و ضمانت هموزن سياسى بر كسور مورد ستم ضرورى بشمار ميروند عبارتند از: ايجاد زمينه فرهنگى و فكري مناسب جهت پذيرش



وابستگی از جانب مردم کشورهای فوق ، ایجاد سازمانها و تشکلات مخفی جاسوسی و پلیسی که مستقیماً از جانب کشور امپریالیستی سنتز از فعالیت شبکه پلیسی و حکومیت کشور فوق فعالیت مینماید ، ایجاد دستجات سیاسی مخفی و عملی با هدف کنترل دستگاههای حکومتی توسط عاقل سرسپرده و حتی موجب بگیر مستقیم کشورهای امپریالیستی ، منتفی زیر نام دستجات سیاسی مختلف و بسیاری دیگر ....

اگر بفمالتیهای امپریالیسم انگلستان و فرانسه در نیمه اول قرن اخیر و امپریالیسم آمریکا در دو دهه اخیر بنگریم نمونه بارز این شبکه فعالیت را مشاهده خواهیم کرد .

فرانسه و انگلیس مردم مستعمرات خود را بگونه ای تربیت نمودند که آنها اسارت در زیر سیوع امپریالیسم بهشت موعود است ؛ لویا انگلستان و فرانسه " لطف کرده " و خسارات بسیاری را متحمل میگردند ، از خود گذشته شدن بسیاری مینمایند که " مردم بیسواد و پاپرهنه خرق زمین " را به مستعمره خود شدن " نائل گردانند " و با بقول یکی از اشراق انگلیسی " افتخار قرار گرفتن در تحت محبت ملکه انگلیس و دولت پادشاهی بریتانیای کبیر " را بدانها میدهند ؛

فرهنگ امپریالیسم طاعت ستندیده را و امید داشت که انگلستان را " آقا و ارباب " بخوانند و آنان را بعنوان نمونه های تمدن ستایش نمایند ؛ بورژوازی فئودالی مستعمرات با پوششهای متعفن سرمایه داری غربی در هم می آمیخت ، سیستم فرهنگی مستعمرات بوی فرانسوی و انگلیسی میگرفت و قشر روشنفکران " فرنک " رفت تسکین میکردید . این قشر که با برنامه دقیق امپریالیسم ایجاد میشد پایه های فکری سرمایه داری غرب در کشور مستعمره بود که وظیفه اشاعه لزوم خدمت به انگلستان و فرانسه را در میان مردم اسامه میداد و ظاهراً " از جهان مردم " برخاسته بود .

ایجاد سازمان مخفی فرانسوی توسط انگلستان و دیگر سازمانهای جاسوسی و پلیسی و مخفی و عملی از قاضی ابزارهای نفوذ امپریالیسم در کشورهای مستعمره بود . در ادوارهای مختلف احزاب انگلیسی با فرانسوی بوجود میامد که گردانندگان رسا در عداود موجب بگریان رسمی دول فوق بودند . احزای چون حزب " وطن " و مجله مبتدل " رده امروز " دارودستگاه مظفر فیروز و سیدضیا " از این قاضی بوده اند .

اکنون نیز امپریالیسم آمریکا ملانیزم فوق را بدرجات عالیتری ارتقا داده و با تسلط بیشتری آنرا اعمال مینماید ؛

تشکیل دارودسته جاسوسی سپاه صلیح ، اشغال مقامات مهم حکومتی توسط مأموران رسمی CIA ( از اهالی کشور وابسته ) ، ایجاد دستجات جاسوسی وابسته به CIA مستقل از حکومتها فوق ، در کشور خود به منظور اجرای نقشه های بعدی ، تشکیل سازمانهایی چون AID در آمریکا و

لاتین ، اصل چهار در ایران ، سازمانهای " فرهنگی " چون انجمن دوستداران آمریکایی خاورمیانه AFEI و .... همه و همه بخشی از پروژه فوق است .

این بخش از برنامه امپریالیسم نقشی بسیار مهم و اساسی در هموار نمودن راه تسلط کامل امپریالیسم بر این کشورها داشته و بعنوان جلودار بورس همه جانبه سرمایه داری آمریکا زمینه های لازم را جهت هجوم همه جانبه امپریالیسم مهیا نموده است .

سوئال امپریالیسم شوروی نیز از این قاعده مستثنی نیست: این امپریالیسم نوحاسته پس از ااراده و دنبال نمودن راهی که هم سلکانس اکین قریب ۸۰ سال است میپیماید ، تجربیات آنان را با " سوسیالیسم " خویش درهم آمیخته و باند جاسوسی و آژانس تبلیغاتی سیاسی خود را در کشور های جهان سوم با طمانیزی بس پیچیده تر و وسیع تر از دیگر امپریالیسمها گسترش میدهد . بسویژه آنکه نقطه حرکت این نگاههای جاسوسی و فرهنگی سوجدجویی از ناراضیاتی مردم این کشورهاست . این شبکه ، احزاب ریز یونیست کشورهای جهان سوم است . شبکه ای که " کمیته مرکزی حزب توده ایران " نام شعبه ایرانی آنست .

چگونه اتحاد شوروی از این احزاب استفاده میبرد ؟

۱- با کمک احزاب در قدرت در کشورهای اروپای شرقی و جمهوری مومونستان و تا حدودی کوبا ، بهمانگونه که امپریالیسمها از هیئت خای خاکه برای وابسته نمودن کشورها خود استفاده می کنند ، مجموعه اروپای شرقی ، مغولستان و تا حدودی لویا را به مستعمره نوین امپریالیسم شوروی تبدیل ساخته است . طرح " خانواده وسیع سوسیالیستی " بی شایعت به طری مارشال نیست !

۲- احزاب فوق با نفوذ در مقامات مهم دولتی توسط ایادی خویش بورژوازی نظام فئودالی و نیمه فئودالی این کشورها را بگونه ای تحت نفوذ خویش قرار میدهند که شرایط نفوذ اقتصادی بهیتر اتحاد شوروی مهیا تر شود . در هندوستان و عراق که احزاب ریز یونیست بلطف ساخت و پاخت ارباب بارونهای فوق آزادانه تر عمل میکنند این ساله را بخوبی میتوان مشاهده نمود . مثلاً در عراق با شرکت دو وزیر " کمونیست " اعضای آن به حزب سوسیالیست ، در سوریه با عمل مشابه ، در الجزایر با انحلال حزب کمونیست و پیوستن اعضای آن به حزب سوسیالیست ، در هند و سیلان با اشغال بخش های مهم پارلمانی و وزارت خانه ها و حتی تشکیل جبهه واخذ با حزب کنگره در هند و حزب " آزادی خواه " سیلان ( احزاب در قدرت ) و در نیپالی با پشتیبانی بدون قید و شرط از آئنده و شرکت " خلاص " در پارلمان و کابینه وزیران پارلمانی مهمی برای گسترش نفوذ خویش و تحکیم وابستگی کشورهای فوق به خود ایجاد می نمایند .

۳ - احزاب فوق و عاطفینان با دول ارتجاعی چنین شورمائی وارد ننشین ترین اتحادیها شده و بنحیصه نمای جنباتشارانه صباه با نظیات جهانیه امپریالیستیهای امریائی و فاسیستیهای آلمانی بر علیه کمونیستیهای واقعی و بویژه کمونس ایدئولوژیک آندیشیه مائو ترتیب میبخشد. و از این جمله است، تشکیل کمیته مبارزه با "خرابکاری" در ایالت بنشال توسط جاسوسان حزب کمونسره و اویاشان حزب کمونسیت متحد برای مبارزه با کمونیستیهای عضو حزب کمونسیت متحد - س، عطاری با پلیس مصر برای بدم انداختن دانشجویان مبارز و مترقی و عطاری با ارتجاع برهه برای صرصه زدن به جنبش انقلابی برهه و بویژه کمونیستها و بسیاری دیگر.

۴ - فعالیت نزدیک با عوامل پتانسیل دار ارتش و نیروهای نظامی و تسخیر اتحادیهای ضد برای دامن زدن به جنبش انقلابی بلشیه برای تسب قدرت با یک کودتای ارتشی، حتی اگر مامیت امرسان کودتاجی ارتجائی و ضدنارشری باشد. چنین خطیاتی بیست از دایره روبریونیسیت بسوسون خشت و خالی بسیار خارج است، و از آن جمله است کودتای شدانفدائی امرسان نزدیک به حزب کمونسیت سودان و کودتای اخیر افغانستان بدست عناصر نزدیک به شوروی.

در سودان حزب روبریونیسیت که باز بلطف روابط نزدیک دولت شوروی و دولت سودان از آزادی عمل نسبی برخوردار بود و دارای پایه توده ای نسبتاً وسیعی نیز میبود در ارتش سودان نفوذ نمود. با وجود اینکه دولت سودان نیز از جانب اتحاد شوروی تا آن زمان مورد "لطف" بسیار واقع شده و ظاهراً از قاضی کشورهای بود که "در راه رشد غیر سرمایه داری" کام بسر میدارند، حزب فوق جنبشی از نظامیان سودان را متشکل نموده و سرانجام در سال ۱۹۷۲ قیام را مختم نموده دست بکودتای نظامی زد. هرچند که کودتای فوق بشکست انجامیده و دولت "غیرسرمایه داری" نسیری بسیاری از کودتاچیان را قضا می نمود و با سوجدجوی از شرایط فوق حکومت فاشیستی و راست تری را بر سودان حاکم نمود، لاف امر فوق بخوبی بیانگر نقش فعال احزاب کمونسیت در اتحاد با جناح هایی از طبقه حاکمه بر علیه جناح دیگر است. هم اکنون نیز جرایم رقیب شوروی، امپریالیسم امریکا با نگرانی خاصی از فعالیت "چندین هزار نفر از یازندگان" حزب کمونسیت در ارتش و مقامات دولتی سودان سخن میگویند.

۵ - احزاب قدرمدنر و وسیع تر بویژه در کشورهای سرمایه داری پیرفته حتی در بنشاهیهای سرمایه دار و نارتس نمای بزرگ شویب کرده و با خرید سهام موسسات مختلف باز پایه های مادی نفوذ سیستم جهانی سوسیال امپریالیسم شوروی را تقویت می کنند. این عمل بی سیاحت به عطفنورد مثلا سرمایه زایی در امریکا و بالکنکر نیست! بطور نمونه حزب کمونسیت ایتالیای بزرگترین شرم کتشیای برهه ایتالیا را کنترل میکند!

۶ - احزاب فوق برای تسب عرشونه قدرت سیاسی مثل وارد ننشین ترین اتحادیهای تسخیر کاش کارگران و فروختن منابع طبیعتی آنان گردیده میگردند و لاسخور منسانه از پیر مانده غذای بورژوازی حاکم نشخوار کرده و برای اینکه سهمی در قدرت سیاسی کشورهای بزرگ در خدمت ساختمان "امپراطوری بزرگ جهانی سوسیالیسم" اختیار نمایند، شرم ندارند از اینکه سوسیال دموکراتها مرتجع و خائن را احزاب طبقه کارگر خوانده و چون فرانسه کارگران را به دنباله روی از فرانس متران رهبر ارتجائی و صد کمونسیت حزب سوسیال دموکرات وادار کرده و در سیلی از زور خوشحالی از اینکه "طبقه کارگر متحد بنحیه یک طبقه نام جنونهاد" (و چون به اراجیف پاناماریف در سطح اتحاد سوسیال دموکراتها و "کمونسیتها" شود) بهوا بیزند و ایضا از پیر مانده غذای بورژوازی حاکم نشخوار کنند.

۷ - احزاب فوق با ایجاد زمینه های فرهنگی لازم کوشش میکنند:

اولاً تو ده های مردم کشورهای جهان سوم را آماده و خشتاق قرار گرفتن در زیر پرچم امپریالیسم شوروی بنمایند.  
ثانیاً در میان عناصر و سازمانهای مطرقات و استقلال طلب برای شوروی هوا خواهانی جستجو نمایند.

ثالثاً در میان طبقه حاکم جنبشهایی را که با جناح حاکم در تضادند بسوی خود تانند.  
نومنه حزب توده ایران که هر سه بخش امر فوق را امروزه وسیعاً صورت میدهند نمونه خوب است.  
اولاً این حزب از طریق رادیو بیگ ایران، مردم و دنیا و پیتار و دیگر انتشاراتش مداوماً درباره تاثیرات مثبت سرمایه گذاریهای اتحاد شوروی داد سخن داده، فوائد صنایع شوروی را در صنعتی کردن کشورهای بر میخورد.

" طی چند سال گذشته دولت در راه عادی کردن روابط سیاسی و بسط مناسبات اقتصادی و همکاریهای فنی با کشورهای سوسیالیستی بویژه با اتحاد جماهیر شوروی گامهای بزرگی برداشته است. . . . علت دیگر که در این جریان موثر بود ماست آنست که بخش مهمی از بورژوازی ایران که بویژه با تولید داخلی سروکار دارد، تحت فشار ضرورتهای عینی رشد اقتصادی، در توسعه مناسبات اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی ذینفع است. . . ."

" بسط و تحکیم مناسبات با کشورهای سوسیالیستی از لحاظ پیشرفت صنایع و ترقی اقتصادی و اجتماعی و تحکیم استقلال سیاسی و اقتصادی کشور ما، در جهت صنایع ملی ما حائز اهمیت بزرگی است و در اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران تاثیرات مثبتی به بار میآورد و به همین جهت مسود پشتیبانی مردم و نیروهای مترقی و مقدم بر همه حزب ما قرار گرفته است. این جریان در سیاست خارجی دولت نیز تا حدودی تاثیر نموده و امکانات مقابله با امپریالیسم رایبسی از پیش بسط داده است."

بدینسان حزب توده مانند بنگاه فرهنگی امپریالیسم شوروی همان کاربرا که مراکز فرهنگی امپریالیستی برای آنها انجام میدهند را اینبار در زیر لفاظیه "تئوریک" و "راه رشد غیر سرمایه داری" در میان مردم کسورهاییکه تا بدین پایه مشتاق صنعتی شدن کشورشان اند تبلیغ مینمایند و این امر را تنها از طریق وابستگی به شوروی میسر میسرند، حال آنکه صنعتی شدن و رشد اقتصادی یک کشور تنها میتواند نتیجه منطقی رهائی آن کشور از یوغ امپریالیسم و ارتجاع بوی و قرار گرفتن طبقه کارگر در رأس سازمان اقتصادی نوین جامعه باشد. در واقع انگا بخود اصل اساسی و لایسفسک رشد اقتصادی است و نه وابستگی با امپریالیسم شوروی. نماینده جمهوری تودمای چین در سازمان ملل برای آگاهانیدن نمایندگان جهان سوم از این دام امپریالیستی اخیرا چنین بیان داشت:

" ما معتقدیم که مهمترین شرط مقدماتی برای کشورهای جهان سوم در پیشرفت اقتصادشان حفظ استقلال سیاسی آنها میباشد. برای خلق هر کشور کسب استقلال سیاسی نخستین گام بهین نیست. و این استقلال راهنوز باید تحکیم کرد، زیرا در داخل کشور بقایای نیروهای استعماری هنوز وجود دارد و خطر واژگونی و تجاوز از طرف امپریالیسم و سیادت طلین همچنان موجود است. تحکیم استقلال سیاسی معمولا باید در یک پروسه مبارزات مکرر صورت گیرد. در آخرین تحلیل، استقلال سیاسی از استقلال اقتصادی جدائی ناپذیر است. بدون استقلال سیاسی حصول استقلال اقتصادی غیرممکن است در حالیکه بدون استقلال اقتصادی استقلال یک کشور غیرکامل و نا استوار خواهد بود.

کشورهای در حال رشد برای پیشرفت مستقلا اقتصاد خود نیروی بالقوه عظیمی دارند. چنانچه آنها با در نظر داشت خصوصیات و شرایط خود در راه استقلال و عدم وابستگی و انگا به نیروی خود بطور پیگیر و خستگی ناپذیر صرف سعی نمایند، کالا مینوآندند و بقدم در زمینه مدرنیزه کردن صنایع و کشاورزی به سطح تولیدی عالی برسند که پیشینیان ما هیچوقت بدان نرسیده بودند. کلیه نظرات بدینی و بی حالی که توسط امپریالیسم در مورد مسئله پیشرفت کشورهای در حال رشد تبلیغ شده کاملا بی اساس و مغرضانه است.

خطر ما از انگا به نیروی خود اینست که باید بطور عمده به نیروی استعداد خلق خود تکیه کرد، شریان حیاتی اقتصادی کشور خود را در دست داشت و از صنایع خویش حداکثر استفاده را بکار برد، کوشش برای افزایش تولید غلات بخرج داد و طبق نقشه و بتدریج اقتصاد ملی کشور را رشد و تکامل داد.

تا نیا حزب توده با اشاعه افکار شوم خود در میان نیروهای دموکراتیک زمین کشانیدن آنان را بجزیر فیرویت و انقیاد شوروی آماده مینماید. در پیام حزب توده به سازمان ساهدین خلق از جمله میخوانیم:

" ما هم مانند شما در جهان یک استعمار بیشتر نمی شناسیم و بر آیم که امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی بزرگترین دشمنان خلق ما هستند. ما هم مانند شما یک ارتجاع بیشتر نمی شناسیم و بر آنیم که رژیم دیکتاتوری محمد رضانه صهر این ارتجاع است.

" اینهاست آن عمده ترین نکاتی که بنای همکاری همه جانبه شما و ما را در نبرد دشواری که در آن درگیر هستیم بی برتری میکند. ..."

" تنها بهم پیوستگی همه نیروهای مبارز راه استقلال و آزادی و پیشرفت میتواند از اینس شرایط که هر روز بیشتر مساعد میشود در ضاسترین لحظه بهره گیری کند و مبارزه خلق را به پیروزی رساند. در این زمینه برای ما روشن است که برای رسیدن به یگانگی و بهم پیوستگی همگانی جنس، نزدیکی هر چه بیشتر دو نیروی مهم این جنس یعنی شما و ما و بی ریسری یک برنامه یگانگه و برگزینی درست ترین شیوه ها در مبارزه ضرورت نخستین دارد."

و ثالثا حزب توده در میان طبقه کارک ایران بنگاه جاسوسی اتحاد شوروی بدنهال یاز و هم پنهال است: ارتباط رسوا شده حزب توده و دبیر اول آن را دانش با عناصر معلوم انعالسی چون بختیار، نمونه خوبی از این تلاش اوست. حزب توده این فعالیت "درخشان" خود را در خدمت سوسیال امپریالیسم شوروی تئوریزه کرده و میبویند:

" حزب ما در جریان مبارزات منحس خود از نظر دور نیدارد نه در درون طبقات خاصیه گروهها و سلسری وجود دارند که نظر باوواع و احوال و نحوس شرایط مینوآند از این یا آن موضع نوب. خواهانند، از این یا آن شعار صد امپریالیستی، از این یا آن خواست دسونباشند. پیشینیانی نمایند و گاه در تفسیر روس دولت در این یا آن مسئله منحس رفتی ایفا کنند. بهمین جهت حزب ما استفاده از تصادها و شفاف های داخل پایگاه اجتماعی رژیم را نیز مورد توجه قرار میدهند."

و باز در پیام وی به سازمان سجادین خلق ایران میخوانیم:

" در درون کشور هم این رژیم ارتجاعي هر روز بیشتر تنها میشود. شما هم مانند ما گواه این پندیده بسیار نوید بخش هستید که اکنون در صحن ما نه تنها خلق آخرین فریفتگان از میان توده زحمتکش به فعالیت صدملی این رژیم بی می برند بلکه بخشهای چشم گیری از طبقاتی که از این رژیم بهره برده و بی برند بیشتر از ادامه این سیاست نهنگارانه شاه و درخیمان ساواکیش به هراس افتاده و از عواقب دهشتناک آن خود بیضناک میشوند و میکوشند حساب خود را از حساب شاه جدا کنند."

نمونه آنچه که حزب توده ایران بمتابه نگاه جاسوسی و فرهنگی سوسیال امپریالیسم شوروی در ایران انجام میدهد، در میان تمام احزاب رومینونیست کشورهای مشابه ایران بشدت رواج دارد. این فعالیت ها چنانچه به ویژه در شرایط نسبتا آزادانه تری صورت پذیرد بالاخص در کشوری که میزان نارضایتی مردم بسیار بالا بوده و جنبش آنان فاقد تشکیلات پرولتاری رهبری کننده جنبش باشد، میتواند نقشی بس خطرناک ایفا نماید. عمال امپریالیسمی که در حال پاکرختن است در درون جنبشهای استقلال طلبانه و آزادیخواهانه ملت های مستعبد همواره نفوذ کرده و کوشش مینماید جنبش فوقرابه عامل بقدرت رساندن ارباب خود تبدیل نمایند، عمال انگلیس در جنبش مشروطیت، آلمانها در جنبش جنگل و جیره خواران آمریکا چون بقای و کاشانها در جنبش ملی شدن صنایع نفت نمونه بارزی این تلاشند. حزب توده این مهم را برای شوروی انجام میدهد. سازمانهای حزب توده در ایران اگر ابزارهای ساواک نباشند ( بساز تشکیلات تهران) حداقل اینستکه ابزار جاسوسی سورویند. انقلابیون ایران در جریان رو برو شدن احتمالی با عناصر و گروههایی که با کشته مرکزی حزب توده ارتباط دارند مینماید توجه نمایند که دست کم آنستکه با شاخک های حماس امپریالیسم شوروی روبرو گشته اند، بنابراین همه گونه احتیاط و پنهانکاری ضرورت.

## ۲- تبلور رومینونیسم شوروی در برخورد به جنبش های آزادیبخش در خلیج و حاوره

از نظر ما صرف دفاع مادی کردن یا نکردن از یک مبارزه لزوما بمعنی خیانت یا پشتیبانی کردن از جنبش فوق نیست. چه این امر می تواند در شرایط کوناگون بدلائل متفاوتی صورت بگیرد. یعنی بنا بر دلایل خاصی یت قدرت انقلابی قادر به دفاع از مبارزه مشخص نباشد - بدنس صفت کشور انقلابی در انجام کمک و یا عدم اعطای جنبش فوق در دریافت کمک و یا بالعکس زمان خاصی نیز موجودند که قدرت ارتجاعی یا فرست طلب بدلائل خاصی که در باره آن مخصلا توضیح خواهیم داد دفاع از یت جنبش برخیزد. از اینرو بنظر ما صرفا خود مسئله کمک مادی معیار کافی برای اطلاق پشتیبانی یا خیانتنثار به جنبش ها به یت دولت کافی نیست. بررسی تجارب انقلابات کوناگون و ارزیابی از نظریات رهبران جنبش های انقلابی نشان می دهد که معیار برای ارزیابی از آینده فلان قدرت سیاسی در گجای صف می ایستد ضروریست:

الف - اولین و مهمترین معیار تعیین سیاست یت نیروی انقلابی در برخورد به جنبش ها، مشی سیاسی وی در برخورد بدانهاست. اینکه آیا این کشور حق طلبهای رنج دیده را در رهائی خویش باور دارد؟ اینکه آیا در مقابل جنبش های آزادیبخش به تبلیغ شیوه های مسالمت آمیز و سازشکارانه و پارلمانتاریستی می پردازد یا دعوت آنان به قیام مسلح در تحت رهبری طبقه کارگر؟ آیا "بردگان را بقیام دعوت می کند" و یا "به گذاردن مرهم بر زخم های آنان" اتفاق می خورد؟ این است اولین معیار سیاست انقلابی در برخورد به جنبش های رهائیبخش.

ب - چگونگی برخورد دولت بنای مورد نصر به امپریالیسم بمتابه دشمن خلق های جهان و به مبارزه بر علیه آن بمنصور نابودینر شرط دوم و محک دیگری برای ارزیابی از یت قدرت انقلابی یا صدانقلابی است. ایندم آیا وی امپریالیسم را درنده خو و در عین حال شکست پذیر و بیسر نامندی و یا امپریالیسم را طاهرا "سلی دوست و منطقی" و بسیار برفدورت و عیاقیل نابودسندن می داند؟ اینکه آیا به طنی مبارزه بر نده امپریالیسم را می آموزاند، و یا آنانرا از شانناو اتنی امیر- یالیسم می ترساند؟ این دومین معیار ما در برخورد به جنبش ها است.

ج - چگونگی ارزیابی و برخورد از دین مرجع و ضدخلقی و نوکر امپریالیسم و تبلیغ آن سوب- من شرط نبود یت قدرت بعنوان انقلابی یا صدانقلابی است. اینکه آیا کشور مورد نظر یا حزب مورد بحث، دولت ارتجاعی فلان کشور را "تأمین کننده برخی از خواسته های ضت" می داند و یا وی را سک زنجیری امپریالیسم؟ ایندم آیا وی حق سرنگونی این دولت را برای خلق های آن کشور قایل است و یا حفظ رژیم فوق را جزئی از برنامه خویش نهاده است. البته گاه می شود بنا بر برخی مصالح بین المللی و صف بندیهای لازم، از افشای مشخص یت دولت ارتجاعی

خودداری سده و حتی یوئن غائی بوی داده می‌شود. لکن آنچه که مهم است اینست که آیا این گونه یوئن دادن عا در "خدمت افشا" و مغرور نمودن تضاد اصلی جهانی می‌نماید یا نه؟ آیا این امر در خدمت انقلاب جهانی قرار می‌گیرد؟ آیا کشور سوسیالیستی بدنیان این ستارک مصلحتی خلق کشورها را نیز به سازش دعوت می‌نماید؟ این سوئمن معیار ما در برخورد به جنبش‌های رهاشیکتر است.

د - چگونگی ایفای یت نقش بین‌المللی در مبارزه بر علیه دسایر امپریالیسم و دین ارتجاعی، در دفاع از حقوق ملل ستم دیده در مقابل جپاولکران، از مورد تجاوز قرار گرفته‌ها در مقابل متجاوزین شرط دیگر ارزیابی ماست. اینکه آیا دولت فوق به اضمای گرفته‌ها، دسیسه‌ها و توطئه‌های مستزل و یا تک تک امپریالیستها در مقابله جهان سادرت می‌ورزد و یا با آنها برای تقسیم دایره نفوذ برای حفظ منافع خود وارد سازش و تباخی می‌شود؟ اینکه آیا در مقابل اجحافات و جنایات ارتجاعیون فریاد اعتراض برمی‌دارد و بنا بصلحت "تحکیم اشنادی" خویش و بنا به "صورت" جلوگیری از جنگ سکوت اختیار می‌کنند. بدیهی است که باز بنا بر شرایط جهانی یت دولت سوسیالیستی می‌تواند در مقابل برخی اجحافات امپریالیستی حتی سکوت اختیار کرده در مقابل جنگ عقب نشیند (مثال آلمان و روسیه در ۱۹۱۸). باز مهم اینست که این سیاست چه نغشی در سیاست‌های کلی این نیرو داشته و چگونه هدف اصلی را که عثمان نابودی امپریالیسم و گسترش نیروهای انقلابی و تحکیم پایگاه سوسیالیستی است خدمت می‌نماید. این چهارمین معیار ما است.

د - و سرجام پنجمین، و آخرین معیار برای تشخیص سئله مورد نظر ما، دفاع مستقیم، کمک عملی و در صورت لزوم مداخله آشکار در امر پشتیبانی از جنبش‌های رهاشیکتر است. یعنی یت کشور انقلابی تا آنجا که در قدرت دارد باید در روابط خویش با جهان خارج امر دفاع مادی از جنبش‌های رهاشیکتر را سازمان دهد و برای آن اهمیت درجه اولی قائل گردد. اینهاست معیارهای بودن یا نبودن پشتیبانی جنبش‌های رهاشیکتر.

شوروی در کدام اردوگاه است؟ آیا می‌توان شوروی را در خاورمیانه پشتیبان جنبش‌های آزادیبخش خواند؟ تجربه پراپتیک ۵۰ ساله حکومت شوروی ثابت می‌کند که اتحاد شوروی در زیر رهبری پرتوان لنین و استالین بزرگترین سنکر آزادی تمام حلقه‌های جهان و پشتیبان شماره یک تمام جنبش‌های رهاشیکتر ملل گوناگون بود. اما در تحت رهبری خائنین و مرتدین رویزونیست خروسجود، برژنف و سربا، پراپتیک ثابت می‌نماید که شوروی نه تنها پشتیبان جنبش‌ها نیست بلکه یکی از دو دشمن عمده است. تنها خاورمیانه را سئک غرار دعیم:

در صفحات قبل ما نشان دادیم که اتحاد شوروی و افشارش و شعباتش در نقاط مختلف جهان، نه تنها به تبلیغ سیاست قهر انقلابی نمی‌پردازند، بلکه نمونه تاریخی اپورتونیسیم وارنداد بدان اند. انقدر در این زمینه به منجلا بخیانت فرو رفته‌اند که در شرایطی که خلق قهرمان ویتنام پیروز از نبرد با دو امپریالیسم، فرانسه و ژاپن، بدت بیش از یازده سال قهرمانانه با امپریالیسم امریکا در جبهه نبرد می‌جنگند امریکا را مجبور می‌سازد که صلح ویتنام را با خفت و سراقندگی بپذیرد، هنگامیکه نبرد حماسه آفرین خلق ویتنام می‌بایست نمونه‌ای جاودانی باشد برای تبلیغ آن اصولی که تمام سالوده مارکسیسم بر آن بنا شده است، یعنی لزوم توسل به قهر انقلابی و لزوم توسل به سلاح برای از پای درانداختن دشمنان و طبقات ارتجاعی، حزب کمونیست اتحاد شوروی در ارکان رسمی خویش اعلام می‌دارد: "... بر خرابی صلح در ویتنام، بار دیگر پیروزی بار و موثر بودن راههای مسالمت آمیز مذاکره را برای رسیدن به صلح نشان داد." (نقل از مجله مرکزیده از نشریات شوروی، ژانویه ۱۹۷۳)

این چنین است تضاد کامل اتحاد شوروی با اولین معیار ما که بحق بهترین معیار تشخیص انقلابی از ارتجاعی است. و باز ما نشان دادیم که چه خلاف عمیق میان دوین اصلی که ما در اینجا بیان داشتیم و استدلال و تشعشعات تشویک رهبران اتحاد شوروی موجود است. اگر خروشچف مرتد و دلفظ معتقد بود "در میان رهبران ایالات متحده عناصر صلح دوست و منطقی یافت می‌شوند"، برژنف نباید معتقد است "برخی جوانب واقع بینانه در سیاست برخی از کشورهای سرمایه داری پدید آمده است". اگر خروشچف مرتد خلقهای جهان را از خطر بعب اتسی می‌توانید و می‌گفت: "جامعه سوسیالیستی بر سر خرابه‌های ناشی از بعب اتسی چه فایده‌ای دارد"، برژنف فرصت طلب معتقد است: "کلیه اعمالی که خطر تجاوز و درگیری امپریالیسم را با سوسیالیسم افزایش می‌دهد باید به کنار گذارده شود". آری این سالوسان و مرتدان به سوسیالیسم بجای تحلیل واقعی از امپریالیسم و ارتجاع به آرایش آن می‌پردازند.

و بدینگونه زندگی ثابت می‌کند که رهبران اتحاد شوروی از زمینه مبارزه بر علیه امپریالیسم نیز در منجلا ب اپورتونیسیم می‌غلطند.

و اما بعد، اینک آشکار است که سوسیال امپریالیستهای روسیه چگونه رژیمهای مرتجع و فاسد خاورمیانه را فرصت طلبانه می‌آرایند و نوکر منشانه بجای افشای آنان بدفاع از آنها برمی‌خیزند. آنها شاه را مظهر حرکت بخشی از نیروهای ملی ایران بر سر در عم دشمنن فئودالیسم و رشد نیروهای موده و در نتیجه دارای جوانب مثبت می‌بینند. آنها رژیم قصاب و جنایتکار اردن را "مضموم" می‌نمایند. با سیاستهای امریکا و "مدافع جدی حق حاکمیت خلق فلسطین" می‌خوانند. رادیکو

مسکو در دوم دسامبر ۱۹۷۲ گفت "هم واشنگتن و هم تل آویو می خواهند اردن را مجبور کنند که از خواسته های بحق که عبارتست از پی گرفتن سرزمین های اشغال شده و شناختن حقوق حقوقی مردم فلسطین و عرب دست بکشد."

رژیم میلیتاریستی و فاشیستی ترکیه را "مدافع کوتاه شدن دست سرمایه های خارجی و دولتی شدن اقتصاد کشور" و محمد ظاهر شاه قزاقان عقب افتاده و مرتجع را "دموکرات و آزادی خواه" که "خواستار نزدیکی به اردوگاه سوسیالیستی" و مخالف "دخالت های بی جای بیگانگان در امور کشور" است خطاب می کنند. این ارزیابی روینویسها از ماعت رژیم های مرتجع ایمن منطقه در خدمت تئوری پوتالی و مسخره "سوسیالیسم دولتی" و یا "راه رشد غیرسرمایه داری" است. ما در اینجا دیگر به این امر اشاره نمی کنیم که موضع آنها در باره ماعت دولتی چون عراق و سوریه به خلفای این کشورها چه می گویند، اما ضروری می دانیم اشاره بکنیم، که مواضع و تحلیل های ارتجاعی اتحاد شوروی از ماعت رژیمهای رنججوی این منطقه فقط خارج خودشان نیست، احزاب و شعبات وفاداران نیز همین اراخیف را تکرار می کنند.

و اما در مبارزاتشان با توطئه تا و دسایس امپریالیستها، سوسیال امپریالیستهای شوروی نه تنها قدمی در مخالفت برداشته اند بلکه مستافانه از آنها دفاع می نمایند. آنها بودند که همراه امپریالیسم امریکا طرف ارتجاعی راجرز را که خنجر از پشت بر علیه جنبش های رهاپیکر عرب و بویژه نبرد خلق قهرمان فلسطین بشار می رفت را تدوین نمودند. آنها بودند که در مدت ۳ سال گذشته مرتباً از بلندگوهای تبلیغاتی شان در سطح و ثنای قطع نامه شورای امنیت که حس اسرائیل را بر سرزمینهای اشغالی از خلق فلسطین برسمیت نمرده و تنها خواهان ترك زمینهای اشغالی بعد از جنگ ژوئن سال ۱۹۶۷ است سخن می گویند.

و اما تازه ترین خیانت بین المللی آنها که دسیسه است بر علیه جنبش خلق های عرب و تمام خلق های جهان، همکاری آشکار شان با امپریالیسم غربی در مسخره بازی معروف به "مبارزه بر علیه تروریسم" است. بلندگوهای رسمی و نمایندگان حزبی و دولتی روینویسها، نه پیلار و دو بار بلکه صدها بار تاکنون اعلام کرده اند نه آنها مدافع یک "طن جهانی برای مبارزه بر علیه هواپیما دزدی و تروریسم اند". یعنی آنها مبارزه بر علیه پت انحراف را که بدون جنبش انقلابی تعلق دارد به همکاری با امپریالیستها کسترش می دهند و یا بدیگر سخن آنها برای باصطلاح مبارزه با یک گرایش سیاسی ناصحیح در میان خورده بورژوازی عرب و سایر کشورها، وارد نیست. اتحادیه با امپریالیستها و بورژوازی بین المللی بمنظور سرکوب جنبش های آزادیبخش گردیده اند. آری این است تکامل اپورتونیسیم به امپریالیسم؛ اینست تامل یک گرایش ارتجاعی به خود ارتجاع.

بدین ترتیب می بینیم از میان کلیه معیارهای پنج گانه ای که ما در امر دفاع از جنبش ها گذاریم. منهای آخرین معیار که هنوز مورد بررسی قرار نگرفته سوسیال امپریالیستهای اتحاد شوروی در سایر بخشها نه تنها در تحت معیارهای ما قرار نگرفته اند بلکه دست در نقطه مقابل آن تراز دارند. آنها ضدانقلابیند بمعنی واقعی کلمه.

در ابتدا نوشتیم اکنون نیز بار دیگر تکرار می کنیم همانا اساسی ترین سنگ محک در شناخت نیروی انقلابی از ضدانقلابی در اینست که آیا موضع گیری وی در قبال جنبش های انقلابی چیست، که جایگاه این جنبش ها در سیاست خارجی وی کدامند، که تبلیغ وی در باره شیوه های انقلاب و راه انقلاب خلقهای در بند چه می باشد، که برخورد وی به نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی چگونه است.

اینست آن معیار واقعی و محک اصلی تشخیص نیروهای جهان از یکدیگر: یا شعار قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید" و یا "مبارزه در راه صلح مبنای اصلی فعالیت مشترک همه کمونیستهاست" - یا "ملت ضعیف می تواند یک کشور بزرگ را شکست دهد اگر جرات نماید و دست بسلاخ برد و ...". و یا "اگر ما و امریکا متحد شویم آنوقت هر دیوانه ای که جنگ بخواهد با یک فشار انگشت بجایش خواهیم نشاند". اینجا صحبت از دو اردوگاه، دو پیش، دو منی و دو جهان بینی است و نه صورتبندی ساده کلمات!

باری، بدینست بینیم جایگاه سوسیال امپریالیستها در مقابل جنبش های انقلابی و نیروهای خلق خاورمیانه بطور مشخص چگونه بوده است. تا اواسط سال ۱۹۷۱ یعنی آغاز مرحله دوم سیاست ست شوروی در خلیج و خاورمیانه و یا دوران غلبه سازش با امریکا در سیاست خارجی شوروی هیچ تردیدی پیرامون عدم دفاع شوروی از جنبش های آزادیبخش وجود نداشت.

تا این زمان اتحاد شوروی بطور مستقیم در مقابل جنبش فلسطین قرار داشت و از گردونه گفت و نوازی به سازمانها، آن خودداری کرده و بشدت آنها محکوم می نمود. پیشنهادات مربوط به حل سیاسی مسئله فلسطین و اسرائیل را مشترکاً همراه امریکا و شوروی در سازمان ملل و شورای امنیت عرضه کرد و بار بدانجا کشید که در سال ۱۹۶۹ درست در اوج عطیات مسلحانه انقلابی گروههای فلسطینی که در آن زمان از وجود رهبری سیاسی و تشکیلاتی واحد سازمان رهاپیکر فلسطین برخوردار بودند، در ارکان رسمی حزب، پروادا چنین نوشت: "شرایط برای صلح و حل سیاسی مسائل خاورمیانه آماده است. عطیات چپ روانه و ماجراجویانه برخی جناحهای غیرمسئول، باعث افزایش خطر جنگ در خاورمیانه گردیده و از امکانات حل سیاسی مسئله و صلح می کاهد. این اقدامات بلافاصله باید متوقف گردند". (نقل از نیویورک تایمز). حتی موسسه

تحقیقاتی وابسته به "سی-ای-ا" RAND CORPORATION اعلام داشت "علیرغم صورت اولیه آنها شوروی شدت با عملیات چریکهای فلسطینی مخالف است" اما جالب این است که امروز نیز که باصطلاح ادعای دفاع از جنبش فلسطین می‌نمایند، بلندگویی آنها در باره فلسطین چنین می‌گوید: "جنبش مقاومت فلسطین بیش از هر چیز یک مبارزه رهاشیکش بر علیه ستم و ظلم و برای گرفتن حقوق قانونی است که بوسیله سازمان ملل برسمیت شناخته شده است" (رادیسو صلح و ترقی، ۲۱ دسامبر ۱۹۷۲).

در طول عمین سالها جنبش های دیگری نیز موجود بودند که شوروی حتی برای حفظ ظاهر نیز توجهی بدانها نکرد. جنبش انقلابی خلق یمن در تحت رهبری جبهه آزادیبخش ملی برهبری نیروهای چپ توانست طی ۵ سال مبارزه قهرمانانه بخش جنوبی یمن را در نوامبر سال ۱۹۶۷ از زیر یوغ امپریالیسم انگلستان خارج سازد. شوروی نه تنها از جبهه فوق دفاع نمود بلکه توسط نیروهای مصری و دولت مصر کمک مالی و نظامی نمود تا سازمانی تحت عنوان "جبهه برای آزادی یمن جنوبی اشغال شده" را بنا نهاد و با "جبهه رهاشیکش ملی" به رقابت پرداخت. در حالی که "جبهه برای آزادی یمن جنوبی اشغال شده" رسماً ایدئولوژی خود را "سوسیالیسم-عرب" و "ناسیونالیسم" اعلام کرده و "جبهه آزادی بخش ملی" را بجرم "عمکاری با کمونیستها" بهمنسوان "مامورین بیثانه" معرفی کرده بود. این عدم عملیات صد رخیی جنبش خلق یمن جنوبی در شرایطی صورت گرفت که بیش از ۴۰ هزار تن نیروهای مصری با خرج وسلاحهای روسی برای جمهوریخواه-عربان ناسیونالیست و ترال سلال بر علیه امام البدر مبارزه می‌کردند. دفاع از جنبش انقلابی در یمن جنوبی نه تنها از نظر اصالت انقلابی و نوده ای بودن و وجود رهبری انقلابی در صدر آن به مراتب پراعمیت تر از جمهوریخواهان ناصریست یمن شمالی (که امروزه با رژیم شاه بر علیه یمن جنوبی عمکاری می‌کنند) قرار داشت بلکه دشمنی که در مقابل جنبش فوق وجود داشت یعنی نیرومسنای امپریالیست انگلستان لزوم این کمک را دو چندان می‌کرد. در مقابل شوروی چه کرد؟ مترصدان سوسیال امپریالیست در شرایطی که کودتای سال ۱۹۶۲ یمن شمالی را توسط ارتش، "انقلاب یمن" خطاب می‌کردند، حتی از اعلام نام انقلاب به جنبش نوده ای عظیمی که خاک قنودالها و امپریالیستها را بتوبه کشیده و به نبرد سلححانه منتهول بود خودداری کرده و در عوض "جبهه برای آزادی یمن جنوبی اشغال شده" را بنا نهادند که ذکر آن رفت. یعنی نه تنها مترصدان و سوسیال خائنین شوروی کمکی به جنبش انقلابی یمن جنوبی نمود بلکه مستقیماً در مقابل آن ایستاد. خود مطبوعات ارتجاعی روسیه توتوزاری با افتخار از اینکه "کلهای شوروی به یمن جنوبی مدت کوتاهی پس از اعلام استقلال آغاز کردید" یاد میکنند.

بد نیست در اینجا خود کلهای شوروی به جمهوری دموکراتیک یمن که پایگاه انقلاب در منطقه خلیج فارس بحساب می‌رود را بررسی نمائیم. بیش از ۱۸۰ سال یوغ امپریالیسم انگلستان عمراه با استعمار چندین هزار ساله غنودالی و برده داری و سیر بسته شدن پیکانه منبع در آمد کشور، یعنی بندر عظیم عدن بخاطر جنگ ژوئن ۱۹۶۷ و بسته شدن کانال سوئز که استفاده از عدن را غیر ممکن می‌نمود، در مجموع اقتصاد کشور یمن را در آستانه استقلال در شرایط بسیار دشوار اقتصادی قرار داد. مبارزات داخلی برای کسب قدرت توسط جناح چپ که تا سال ۱۹۶۹ ادامه یافت و محاصره اقتصادی سیاسی، نظامی امپریالیستهای کونگون بویژه امریکا و انگلستان و بعلاوه تحریکات ارتجاعی قبایل عقب افتاده شمال یمن توسط دولت عربستان به مشکلات نیرومسنای انقلابی در یمن افزوده گردیده بود. جمهوری نوده ای یمن در جستجو یاری و کمک بحیال این که می‌تواند در میان کشور "سوسیالیستی" شوروی یاری بیابد بدین کشور رجوع نمود. بگذریم که پروسه نتاخصت رسمی دولت یمن خود ۹ ماه بطول انجامید (انگلستان پناهه پس از استقلال دولت قون را برسمیت شناخت). در شرایطی که از یکسو انقلابیون یمن آنچنان محتاج نهمایان اقتصاد بودند و در شرایطی که اتحاد شوروی درست در همان سال ۱۹۶۷ مبلغ ۳۶۰ میلیون دلار به تدریج وام داده و مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار اعتبارات جنگی در اختیار رژیم ایران قرار داده بود، "کلهای" اتحاد شوروی امپریالیستی به انقلابیون یمن چنین بود: از زبان خودشان بشنویم: "فصل از نوامبر ۱۹۶۷، یمن جنوبی که در زیر یوغ انگلستان بود، منطقه منجمه ای برای مردم شوروی بشمار می‌رفت. بعد از کسب استقلال مردم یمن جنوبی روابط نزدیکی با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی ایجاد کردند. در آوریل ۱۹۷۰ (سه سال بعد از انقلاب) اولین گروه متخصصین شوروی به جمهوری نوده ای دموکراتیک یمن وارد شد. کمک آنها با دولت یمن فسد دارد. آب بند بزرگ برای آبیاری ۱۱ هزار هکتار زمین بنا کنند" (نقش از تدریج دولتی اعزب و شوروی). و یا بر طبق آخرین انتشارات ریزینوینیشتها، "۲۰ چاه آب و ۳ مرکز تعمیر ماشین، نگهداری حیوانات و یک مرکز تحقیقات کشاورزی بنا خواهد کردید، این کشور را قادر خواهد کرد پنبه بیشتری تولید کرده و صادر نماید...

"دولت یمن تصمیم گرفت تا برای حل مسئله غذا یک کارخانه تهیه مواد غذائی از مایه ایجاد نماید. دولت شوروی برخی متخصصین را برای تعلیم در این رشته روانه یمن کرده است. کشتی شوروی، آرپل، کمک کرد تا حجم ذخایر مایه در خلیج عدن پیدا شود."

اینهاست "کلهای" می‌تواند اقتصادی اتحاد شوروی به دولت انقلابی یمن. این کمکها حتی در فعالیتهای شوروی در عراق یا ایران یا ترکیه یا افغانستان نمی‌شود! مجله لوموند در

سیامبر ۱۳۷۲ جمع "نکهای" شوروی از نظر نظامی و اقتصادی را ۷۰ میلیون دلار گزارش داد .  
با کدام روش روزی به دستهای برنده شوروی ، این سوسیال خائنین عصر ما ، جرات پستیانی از خلق  
یمن را می نمایند ؟

حیات اتحاد شوروی به روابطشان با جنبش یمن محدود نمی گردد . تا پیش از آثار دوره جدید  
بد سیاست خارجی شوروی ، که طی آن برخی تغییرات تاکتیکی در سیاست شوروی صورت گرفته  
است . مدت پیش از ۷ سال شوروی کمترین غمخیزانگی در مقابل جنبش انقلابی خلق طغفار  
نشان نداد . جنبشی که از ۱ ژوئن سال ۱۹۶۵ در تحت رهبری انقلابی "جبهه رهایی بخش  
طغفار" و سپس "جبهه رهایی بخش ملی برای آزادی خلق عربی اشغال شده" موفق به آزاد  
کردن ۸۵٪ استان طغفار عظیم بسیاران شدید امپریالیستهای انگلیسی گردیده بود ، هیچ جانی  
در مطبوعات روسی نداشت ، اما تغییرات لایحه در عراق و افغانستان صفحات مهمی بخود اختصاص  
می داد !

در مورد ایران - جریان از این هم بدتر بود . شورویها هنوز ساه را نمایندگی جناحی می دانند  
که خوانان کمتر روابط با شوروی و صنعتی کردن ایران است ! و با فوئادیسیم هم مبارزه  
نظلم کرده است ! البته جنبشی که بر علیه چنین رژیم سرب می گیرد باید محکوم گردد . بی  
جهت نبود که در ژوئن ۱۹۶۳ پیام ملی ۱۵ خرداد ، "حرکت ارتجاع سماه" از رادیو مسکو  
اعلام گردید . و باز بی جهت نبود که طبع توافق ، سرکرد قبادی ، افسر قهرمانی نه زندانیسان  
توده ای را از ایران فراری داده بود ، دست بسته نحوس جلادان سازمان امنیت داده شد . و  
باز بی جهت نیست اکثر ارکان وطنی حزب کمونیست شوروی تیارانه به رژیم شاه و جلادان سازمان  
امنیت ندا می دهند : "اقدامات عده ای بعب گذار بهترین بهانه دولت برای تشدید ترور و اختناق  
است ."

بدین سان مبارزه سیاسی و موضع گیری بر علیه غالب جنبش های آزادی بخش در این ناحیه و  
با عدم دفاع در شیخ زمینه ای از کلیه مبارزات خلقهای ناحیه خاورمیانه ، زمینه عده و جریان اس-  
سی را در سیاست امپریالیستی اتحاد شوروی تا اواسط سال ۱۳۷۱ ایفا نمود .

از نیمه سال فوق برخی تغییرات در تاکتیک برخورد اتحاد شوروی به جنبش های رهایی بخش  
در منطقه ایجاد گردید . هر چند که هنوز اساسی ترنمای ضد خلقی "تکامل آرام سوسیالیسم" و  
... و سیاست های ضد انقلابی در مقابل اغلب ارتجاعیون ناحیه به جای خود باقی است ، و سر  
چند هنوز احزاب منتسب به شوروی در راه همان شعارهای روزیوشیستی کهن جنبشها را سوق  
می دهند ، اما بروز برخی تغییرات در برخورد شوروی به این جنبش ها ، بویژه طغفار و فلسطین ، را

نی توان انکار نمود .

پیش از تحلیل در باره دلایل چرخش فوق در سیاست شوروی باید بخاطر سیر نه آنچه که  
در سالهای اخیر تا حدودی تفاوت نموده است ، تنها برخورد اتحاد شوروی در زمینه دکلهای  
مادی به برخی جنبشها در ناحیه خاور میانه است و نه در اصولی که ما به تفصیل در صفحات  
قبل شکافتیم حال ببینیم مابقی دلایل این چرخش در سیاست اتحاد شوروی در خاورمیانه  
چیست ؟

ما در بخشی که به بررسی سیر تاریخی سیاست شوروی در خاورمیانه اختصاص داده بودیم  
گفتیم : " دوره اول دوره تلاش در پایه گیری در منطقه ، سعی در دستار آمدن با شورغای  
وابسته به غرب ، تلاش در ایجاد نفوذ اقتصادی در کشورهای فوق و کوشش در جهت ایجاد  
"آرایش" امپریالیستی در ناحیه بود ؛ این دوره از آغاز استراتژی ضد انقلابی خروستیف تا اواسط  
سال ۱۳۷۱ ادامه یافت . در این دوره شوروی تکیه عده خود را بر ایجاد ارتباطات اقتصادی  
نهاد و به طور آشکاری جنبش های رهایی بخش ملی و مبارزات خلقهای این ناحیه را نفی می نمود  
و در تحلیل نهائی در وحدت نسبی با امریکا در جهت ایجاد پایه های اولیه در منطقه برای  
یورش در مرحله دوم بود . . . . مرحله دوم از اوایل سال ۱۳۷۱ آغاز گردیده و رفته رفته به اوج  
خود نزدیک می گردد ؛ در این مرحله اتحاد شوروی که با ایجاد پایه های مادی و قدرت  
اقتصادی و نظامی در بسیاری کشورهای منطقه به یک قدرت مهم این ناحیه مبدل گردیده است ،  
زنان را برای یورش در راه کسب مواضع بازهم محکمتر و جایگاه قوی تری در سیاست خروستیفی  
جهان بوسیله دو ابر قدرت مناسب تشخیص داده و تهاجم خویش را آغاز می کند ."  
با توجه به نکته فوق تغییرات تاکتیکی در سیاست شوروی در خاورمیانه را چنین می توان خلاصه  
کرد :

یکم - تشدید تضاد با امپریالیسم امریکا بدنبال خود تلاش اتحاد شوروی در استفاده از  
کلیه نشان های ممکن برای گسترش دامنه نفوذ شوروی و نوانه کردن دست امریکا را دارد . نشان  
های مورد نظر ، اشکال بسیار وسیعی را از تلاش در کوشش در سودا و سفر و انجام آن در  
افغانستان ، برانگیختن یک سلسله شورشها با سوء استفاده از منشور توده ها به آزادی بیرون  
بنگال و بلوچستان ، نفوذ اقتصادی در ارشاس اساسی بد کشور چین عراق و افغانستان ، تلاش  
در جلب سیاسی جناحهایی از بورژوازی شورغای چون برمه ، لیبیا و لبنان و سرانجام استفاده  
تاکتیکی از برخی جنبشها تا آنجا شده دارای ضد امپریالیستی اند .

تلاش در استفاده تاکتیکی از جنبش های آزادی بخش بنحوی مشابه با رنبا ، ناسیت نونسیتی



نیست ، هم سلفان امپریالیسم شوروی پیش از قدرت رسیدن و یا در دوران رقابت خود بسا قدرتی دیگر چه در مقیاس محلی و چه در مقیاس جهانی بارها خود را مدافع درجه اول جنبش و ضافع ملت فوق نشان داده اند . امپریالیسم انگلستان بهنگام گسترش نفوذ خود در ایران برای مقابله با رقیب تزاری خویش موقتا از جامعه متحد جنبش مشروطه در آمد و سفارت انگلستان هر چند موقت و کوتاه ، از " پنتیپانان " و " پناه دهندگان " قلابی مشروطیت شد . امپریالیسم آلمان در ابتدای جنبش جنگل برای گسترش نفوذ خود در آسیا بویژه ایران که از نظر همسایگی به روسیه تزاری و نزدیکی با هند دارای اهمیت استراتژیکی بود ، خود را مدافع جنبش جنگل نشان داده ، مأموران صحنی آلمانی از راه ترکیه برای جنگلیها اسلحه حمل می کردند .

در چین در هنگام جنگ مقاومت ضدژاپنی ، امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی که ضافع خود را در اخراج امپریالیسم ژاپن می دیدند ، موقتا از آتش با جبهه واحد ضدژاپنی خلق چین در آمده و هر چند خائنانه و توطئه آمیز لیکن سعی نمودند خود را دوست خلق جا زده و در مراحل برای پیشبرد مبارزه ضدژاپنی کوشیدند . در فیلیپین امپریالیستهای امریکائی در اواخر جنگ جهانی دوم برای سلطه بر این کشور که بدست فیلیپینیها اشغال شده بود با جبهه واحد ضدژاپنی همکاری کرده و حتی موفق شدند در میان بسیاری گروههای ناسیونالیست و بورژوازی ملی خود را بعنوان ناجی خلق فیلیپین جا بزنند ، تا جائیکه همین نیروها ورود سربازان امریکائی را به مانیلا که همزمان با تسلیم ژاپن در جنگ جهانی دوم صورت گرفت ، بمنسوان آزادی فیلیپین قلمداد نمودند .

از این گونه وقایع در تاریخ جنبش های رهاثیخس بسیاریند . درت ما از ماهیت امپریالیسم ، بهر رنگ و جامعه ای که باشد ، نه از روی اعمال مجزا و نفوذ وی که گاه ظاهرا صورت دوستانه بخود می گیرد است ، بلکه بر مبنی ماهیت و انگیزه این اعمال و ارتباط لاینفکی است که میان ضافع امپریالیستی آنان و آن ظاهر فریبنده وجود دارد .

موقعیت سوسیال امپریالیسم شوروی نیز از این قرار است . وی در حال روشن کردن مانعین نظامی خویش برای مقابله با رقیب است ، در این راه می توان از جنبش ها استفاده کرد - این ندای دارودسته کلاش برزنی و شرکا است ! چرخش تاکتیکی در سیاست امپریالیسم شوروی ناشی از تغییراتی است که طی یکی دو ساله اخیر در روابط میان امپریالیستهای کوناگون و از جمله ناشی از حدت تضاد میان دو ابر قدرت است . ما در صفحات قبل نوشتیم : " اگر این امر که امروزه در مقیاس جهانی بخاطر استثمار وحشیانه ملل در بند توسط متنی عداره بندان موسوم به امپریالیسم و بخاطر تضعیف نسبی خود این عداره بندان و گروهبندیهای درونی شان جنبش های

رهاثیخس ملل سه قاره توفانزا و رعدآما بجلو می روند و حرکت اساسی عصر ما را تعیین می نمایند ، امریست بحق و دیالکتیکی - و باز اگر برخلاف سایر امپریالیستها ، بخاطر ماهیت افشا شده و بنیادپارشان ، برای سوسیال امپریالیسم شوروی هنوز بخاطر ماهیت پوشانده نده در لفافه " سوسیالیستی " و " مؤ " استفاده از گذشته پراختخارن ، امکانات زبانی برای نزدیک شدن و حتی اتحاد با این جنبش ها موجو دست ، از اینرو بسیار منطقی و بدیهی است که دولت اتحاد شوروی ... بخشی از نیروی خود را صرف نفوذ در آنها بنماید " به این جمله باید اضافه نمود : بویژه امروزه که تضاد میان دو ابر قدرت شدت حاد می شود و رقابتشان برای کسب هژمونی جهانی افزایش می یابد و با توجه به این امر که لبه تیز کلیه جنبش های آزادی بخش جهانی بالاخص متوجه امپریالیسم امریکاست در اینصورت بدیهی است که چرخشی در سیاست شوروی صورت گیرد و بناگاه ظفار ۷ سال فراموش شده به " جنبش رهاثیخس مردم ظفار " مبدل گردید و " عملیات چپ - روانه و ماجراجویانه مشتی عناصر غیر مشمول " به " مبارزه خلق فلسطین برای احقاق حق تعیین سرنوشت خویش " تغییر شکل یابد . این چنین است توطئه کوری و دسیسه پردازی امپریالیسم . در واقع اینکه اتحاد شوروی با شعارهای " مارکسیستی " و ظاهر " سوسیالیستی " به جنبش ها نزدیک می گردد . بیش از هر چیز بخاطر نفوذ روزافزون سوسیالیسم و مارکسیسم در مقیاس بین المللی است که شوروی را مجبور می نماید در چنین محلی فعالیت کند . و باز این امر بسی شباهت نیست به دوران جنگ جهانی دوم یعنی آن زمان که بخاطر عالم گیری و گسترش شیفتگی به صلح و نفرت از فاشیسم در سراسر جهان ایالات متحده ، امپریالیسم تازه برخاسته آن زمان با لباس بزرگترین مدافع صلح و فیرمان نبرد ضدفاشیستی در همه جا ظاهر گشت تا جایی که کلتش های امریکائی با شعار " صلح " می خوابیدند و با چهره ای " متفر از فاشیسم " برمی خواستند . شعار و چهره ای که هنوز هم مزورانه در چنته دارند .

اتحاد شوروی ، این امپریالیسم نون عصر ما ، با شعار " صلح و سوسیالیسم " و " مبارزه صد امپریالیستی " با ژستی بظاهر " مارکسیستی " و اما با طبیعت شکست رقبای خود و استفاد مازعطش خلقها به آزادی بعنوان ابزاری برای استقرار سلطه خویش بر کیتی قدم بجلو گذارده است . پس یک روی سکه باصطلاح " دفاع از جنبش های آزادی بخش " عبارتست از :

اولا - استفاده از آنها بعنوان وسیله ای جهت مقابله با قدرت امریکا و گسترش دامنه نفوذ خود . ثانیا - قرار دادن مسئله " کلت " شوروی به آنها بعنوان حربه ای که می تواند امریکا را عقب نشانده و ساخت و یاخست ها را ساده کند .

این یک روی سکه باصطلاح " کلت های " شوروی است

دوم - روی دیگر سکه نفوذ ایدئولوژیک در آنها و مقابله با چین توده‌ای است .  
اتحاد شوروی که از یکسوی برای رهبری کپ ارتجاع و همزونی بر جهان با ایالات متحده رقابت می‌نماید ، از سوی دیگر در جنبش انقلابی و کمونیستی با جمهوری توده‌ای چین و حزب کمونیست چین برهبری رفیق مائوتسه‌دن بمقابله پرداخته است - در غلطیدن شوروی به منجلاب رونیونیم ، پرچم بین‌المللی کمونیستی را که زمانی بوسیله حزب کمونیست شوروی و رفیق استالین در صدر آن حمل می‌شد ، بدست حزب کمونیست چین سپرد تا "گرد و خاک رونیونیتی را از آن بزدانند و در پیشاپیش پرولتاریا و خلقهای جهان مجدداً بر اهتزازش در آورند" (نقل از اعلامیه به بلشویکهای انقلابی از داخل شوروی رونیونیتی) .

شوروی که هنوز راهی "مرکز کپ سوسیالیستی" را علیه خیانت آشکار بدان و از هم‌پا - شیدن دارد ، با احزاب کمونیست چین و الهائی و ایده‌های انقلابی آنان که شدت عالم‌گستر گردیده است می‌باید مقابله نماید . این مبارزه حاد ایدئولوژیک ضد کمونیستی از جانب شوروی امری است که از هنگام در غلطیدن اتحاد شوروی به منجلاب رونیونیم بوسیله خود حزب کمونیست شوروی و شمعیات محلیش شدت جریان دارد . لیکن این مبارزه هم‌پای گسترش دفاع ظاهری شوروی از جنبش‌های آزادیبخش کمترس کسی و کیفی پیدا نموده است .

عاطل دیگر گسترش این مبارزه حدت مبارزه میان شوروی و چین است . هم مراجع امپریالیستی و هم ماخذ خود رونیونیتها می‌نویسند که از کنفرانس معروف به "احزاب کارگری و کمونیستی جهان" در سال ۱۹۶۹ این مبارزه گسترش پیدا نموده است .

ل - ویتن از شخصین روابط شوروی و چین در وزارت دفاع امریکا می‌نویسد : "درخشانترین تحولی که در طی کنفرانس احزاب کمونیستی که در ماه ژوئن در سیکو برگزار شد ، صورت گرفت ، دعوت برتلف جهت برپاساختن سیستم دفاعی مشترک بر علیه امپریالیسم و توسعه "طلقی" چین بود" . برتلف خود در دسامبر سال ۱۹۷۲ اعلام کرد که مبارزه حزب کمونیست شوروی بر علیه

چین وارد مراحل نویی گردیده است .  
و بدین صورت حملات و تلاشهای ضدچینی ، ضدمارکسیستی حزب کمونیست شوروی و آژانس‌های وابسته اش در اقصی نقاط جهان شدت می‌یابد . با حدت یافتن این مسئله جنبش‌های آزادی بخش که تا کنون چین بزرگترین مدافع واقعی آنها از هر نظر بوده است ، مهمترین مدافع برای گسترش نظرات مسوم رهبران شوروی است . از سوی دیگر فعالیت مستقیم در این جنبش‌ها ، از آنجا که در زیر نقاب سوسیالیستی و کمونیستی صورت می‌گیرد می‌تواند بسیاری عناصر صادق را در این جنبش‌ها بدور سیاست شوروی جمع نماید و پایه خاصی برای گسترش بعدی آن گردد .

از اینرو مبارزه بر علیه حزب کمونیست چین و جهت برقرار ساختن رهبری اپورتونیستی در جنبش بین‌المللی کمونیستی و جنبش‌های رهاییبخش و نفوذ سیاسی در آنها ، روی دیگر سکه نزدیکی و باصطلاح دفاع شوروی از جنبش‌هاست .

و اما واقعیات نشان می‌دهد که علیرغم تغییر تاکتیکی در سیاست شوروی در قبال برخی از جنبش‌های رهاییبخش خاورمیانه و احتمال ادامه این سیاست در آینده حتی در مورد جنبش در کشورهای چون ایران و ترکیه یعنی پایگاههای امپریالیسم امریکا ، هسته مرکزی سیاست شوروی در قبال مبارزات خلقهای جهان هم چنان دست نخورده است . این هسته مرکزی سیاست شوروی است که ضدانقلابی و امپریالیستی است نه این تاکتیک و آن تاکتیک و طبیعتاً وقتی استراتژی کشور هم‌پای با امپریالیسم و ضدانقلابی بود ، کلیه تاکتیکها نیز از آنجا که در خدمت این استراتژی قرار می‌گیرند ضدانقلابیند .

و باز واقعیات نشان می‌دهد که علیرغم این چرخش تاکتیکی ، باصطلاح کمکیهای نظامی شوروی به جنبش‌های انقلابی در فلسطین و قطار و بین هرگز آن چنان نیست که در امکانات اتحاد شوروی موجود است . بطور نمونه مجموعه کمکیهای نظامی شوروی به فلسطین ، قطار و یمن جنوبی هنوز برآب کمتر از یک قلم ۱۱۰ میلیون دلار اعتبار نظامی به شاه ایران و در حدود ۱۰۰ میلیون مجموعه کمکیهای نظامی شوروی به عراق می‌باشد .

نمونه دیگری از ادامه اپورتونیسم سابق در این چرخش موقتی ، در ارسال اسلحه به یمن شمالی و جنوبی همزمان با یکدیگر ، بویژه هنگام زرد خوردهای نظامی میان ایندو بود . مجموعه کمکیهای نظامی شوروی به جمهوری دموکراتیک یمن هرگز قابل مقایسه با کمکیهای عظیم نظامی که طی چندین سال شوروی بدولت یمن شمالی که ایما کارشناسان نظامی عربستان و ایران در ارتش آن فعال - لیت می‌کنند نیست !

شاسفانه برخی دوستان بویژه در درون جنبش عرب و با در میان خورده بورژوازی ملی ایران این چرخش تاکتیکی در سیاست شوروی در قبال جنبش‌های انقلابی در سالهای اخیر را بعنوان تغییر سیاست قلمداد کرده و اظهار شغف نشان می‌دهند . ما گمان می‌کنیم نگاهی عمیق تر به مجموعه واقعیاتی که ما طی صفحات قبل نشان داده ایم دلائل کافی برای انحرافی بودن نظریه این دوستان باشد لیکن برای تحکیم نظریه خود و نشان دادن اینکه چگونه اساس سیاست و تحلیل ارتجاعی دولت شوروی تغییر نکرده است و نشان دادن اینکه موضع گریه‌های شوروی در قبال دولت مرتجع و باصطلاح کمکیهای وی به جنبش آزادیبخش بستگی به شرایط رقابتش به ابر قدرت دیگر و بویژه چگونگی قرار گرفتن مسئله فوق در مکانیزم این رقابت دارد در اینجا دو نمونه

زنده را نقل می‌کنیم .

نونه اول برخورداریت که ظاهرا باید باعث "تحقق" این دسته دوستان گردد . برخورداری که خود ناشی از حدت تضاد وی با آمریکا و عدم اجازه عربستان در نفوذ شوروی در کشور خود است (نیز او تا گردن در منجلاب وابستگی به آمریکا غوطه پوست ) .

رادیوی "صلح و ترقی" در ۲۱ نوامبر ۱۹۷۲ اعلام کرد: " رژیم عربستان سعودی امسروز مبدل به پایگاه و حلقه مرکزی تمام مترجمین و نیروهای طرفدار امپریالیستها در خاور میانه گردیده است ."

روزنویستهای مرتد شوروی حتما اگر خاطره خوبی داشته باشند فراموش نکرده اند که ۳۴ روز قبل از آن خطاب به پوز بدنت مارکوس کانگستر فیلیپینی بخاطر برخی روی خوش نشان دادن به حزب کمونیست روزنویست فیلیپین و اضاای قراردادهای تجاری جدید با شوروی، در تحلیل از کودتائی که قصد برانداختن مارکوس را داشت گفتند: (نقل از ماریونوف در برنامه رادیو مسکو به انگلیسی - ۲۵ اکتبر ۱۹۷۲)

"کودتای فوق بدون شك توسط "عل-سی-ای-۱" ترتیب داده شده بود . . . . این حقیقت که دولت پرزیدنت مارکوس گامهایی برای تحکیم استقلال حاکمیت کشور و سیاست مستقل تری در عرصه خارجی برداشته است ، بنظر می‌رسد که واشنگتن را به شدت ناراحت کرده است .!!"  
بدینست آقایانی که با یکی دو مثال جمع بندیهایشان ناکه‌بان تغییر می‌کنند و کسل از گلشن می‌شکند که "شوروی آنها را هم بدینست" کمی بهتر به اطراف خود، به واقعیت‌ها نگاه کنند .

### ۳- سوسیال امپریالیسم شوروی و دسیسای امپریالیستی بر علیه جنبش‌های ملی و استقلال طلبانه

از خصوصیات دول ارتجاعی و استعماری خاورمیانه، در بند کشیدن و استثمار و چپاول وحشیانه ملت‌ها و اقلیت های ملی کشور خود است . قصابان و جنایتکاران پاکستان و ایران و ترکیه ، نه تنها ستم بی‌حد و حصری بر تمام خلقهای ناحیه بویژه زحمتکشان خود روا می‌دارند ، اما ستم ملی و استثمار جداگانه و مجدد ملت‌های بلوچی و کرد ، آذربایجانی و عرب خود مظلوم دیگریست . امروز براساس خاورمیانه "زندان ملل است" . امپریالیسم و دست نشاندهگان اس استثمار بردوار ملت‌های خاورمیانه را به اعلی درجه رسانده‌اند ، فقر و استثمار ، گرسنگی و فشار وحشتناک ملت‌ها- ریختن با ستم ملی آتمم بشیوه آسیائی اس مصاف گشته زندگی ملت‌ها و اقلیت‌های ملی را که در زیر چکمه های مترجمینی چون محمدرضا شاه قرار دارند ، طاقت فرسا نموده است .

امواج جنبش انقلابی و کمونیستی که سراسر جهان را فرا گرفته است عطش خلقهای خاورمیانه عموما و ملت‌های مستعبد را خصوصا برای آزادی و استقلال ملی افزایش داده است . از سوی دیگر فقدان احزاب پرولتری مستحکم که بتوانند جنبش های ملی را در ارتباط با رهائی تمام زحمتکشان کشور متحد نمایند و سطح نازل آگاهی سیاسی میان ملت‌های فوق باعث می‌گردد تا رهبری جنبش های ملی بدست بورژوازی و خورده بورژوازی و گاه حتی بدست ثبوت‌الها ، به بیراه کشیده شود . کمونیستها و احزاب انقلابی موظفند در راه تصحیح انحرافات این جنبش‌ها فعالیت نموده و جهت تاسین رهبری پرولتری برای آنها بگویند .

اما امپریالیسم نوظهور شوروی نیز غافل نیست . وجود ماشین عظیم جنگی در قیاس بیسین الملی و ناشناخته بودنش بوی امکان می‌دهد که در شرایط فقدان احزاب مارکسیستی لنینیستی فرصت طلبانه از در "دوستی" با جنبش های فوق در آمده و آنها را چون ابزاری برای عملیات خود استفاده نماید .

در بسیاری نقاط سوسیال امپریالیست‌های شوروی جنبش های فوق را صرفا از يك جنبش ملی با رهبری بورژوازی خارج نموده و آنها را بدست به بیگانهی جهت استقرار امپراطوری خود می‌نمایند . عملیات ضدانقلابی شوروی در بنگال شرقی هرگز فراموش نگردیده است .

بهینم در واقع در بلوچستان چه می‌گذرد : مردم بلوچستان با تاریخ و فرهنگ و سنن چندین هزار ساله خود از اواخر قرن گذشته هنگامیکه سرمایه داری رفته رفته به آسیای جنوبی و ایران عرضه شد ، اشکل يك ملت مستعبد را بخود گرفتند . بلوچستان و خلقی که با از آن سخن می‌گوئیم ناحیه ای به وسعت تقریبی ۴۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع در شرق ایران ، جنوب افغانستان و غرب پاکستان را فرا گرفته است و اکثریت جمعیت و محدودهی جغرافیائی آنها این آخری شامل می‌شود . بلوچ دارای فرهنگ ، سنن و تاریخ خویش است . بلوچها ۷٪ جمعیت پاکستان ، ۲٪ جمعیت ایران و ۵٪ جمعیت افغانستان را در بر دارند . اقتصاد غالب بلوچستان چون دیگر ملت های عقب افتاده در ایران و آسیای جنوبی ، فئودالیسم به اسارتبارترین شکل خویش است . فئودالهای بزرگتر که غالبا " سردار" خوانده می‌شوند فئودالهای کوچکتر " میر" ، توده وسیع دهقانان را به شیخ‌ترین و رذیلانه ترین شکلی چپاول می‌کنند .

این استثمار وحشیانه فئودالی بهرجه ستم امپریالیسم و رون مرکزی ایران و پاکستان همسواره ظل اساسی جنبش های میلی در میان بلوچها بوده است . اما هر بار این جنبش ها بدست مترجمین " سردار" منحرف گردیده و به ابزاری برای ساخت و پاخت میان آنها و دولت مرکزی بدل شده است . از سال ۱۹۷۱ تحت تاثیر جریانات سیاسی پاکستان بار دیگر جنبش فوق بسلا

گرفت و این بار سرداران مرتجع که از سوی حزب کمونیست و ریزینیت پاکستان پشتت مسور پشتمانی قرار گرفته و تحریر می شدند موفق شدند تا استفاده از ضعف دولت مرکزی جریان را با ساخت و یاختی مینی بر حق خود مختاری داخلی به بلوچستان و انتخاب مجلس ایالتی و مشترک در دولت پاکستان باصطلاح حل نمود. مجلس ایالتی بلوچستان که مردمان ریزینیت روسیه آنرا بحق آرمان خلق می نامند در ابتدای سال ۱۹۷۲ با شرکت ۲۱ نفر، ۱۰ "سردار" و ۶۰ مالک (!!) برهبری "سردار" مظا" الله شنگال تشکیل شد! و اینست تحقق آرمان خلق!

آیا خلق بلوچ حق آزادی دارد. بله اما آزادی یعنی رهائی از یوغ فئودال کسپادروهای رژیم مرتجع پاکستان و ایران و استقرار حاکمیت خلق و نه تشکیل دولت بورژوا فئودالی دیگسری برای تشکیل پایگاه سوسیال امپریالیستی نئین .

ما، از حق رهائی تمام خلق های ایران و پاکستان دفاع می کنیم و خواهان مبارزه ای روشن دوش برادران کرد و بلوچ و پشتو هستیم . اما میان دفاع از خلق بلوچ و بلوای سالوسانسه ریزینیتها در ایجاد جنبش دوشین ملی دیگسری برهبری سردارها و خان ها پشتت دریائی از اختلاف موجود است .

آری خلق بلوچ بتدریج برجم مبارزه را برافراشته می نماید، در وجود جنبش انقلابی کارگران معدن قطاع تسلیز آرمان خویش در هدوشی با تمام خلقهای پاکستان و ایران برای رهائی کامل نشان می دهند. پرولتاریای ایران و پاکستان باید از ملت بلوچ قاطعانه دفاع نمایند. اما مسئله امروز بخرج تر از اینهاست . باید درک نمود و فهمید دفاع از جنبش ملی بجه معنسی و مفهوم است .

بررسی جنبش های ملی بدون ارتباط آن با پرولتاریای بین المللی و ارتجاع بین المللی غیر ممکن و غیر مارکسیستی است . ارتجاع بین المللی در مواقع بسیاری از عطش ملتها به راهگسی سوا استفاده می کند همانگونه که "سردار" ها می نمایند .

امروز در خاورمیانه شوروی تدارک "شنگال" دتن های جدیدی می بیند، برای وی نزدیکترین و سهل الوصول ترین آنها در بلوچستان و پشتوستان (ایالت مرزی شمال شرقی پاکستان) قرار دارد . پاکستان که با شکست از هند و جدا شدن بخشی از خاکش و وجود حکومتی فاشد و مرتجع در رهبری در بحران و ورشکستگی دائم اقتصادی غوطه ور است، طبیعتا قادر به حل مسئله ملی و جوابگوئی به ندای ناشی از فقر و محنتناک مردم بلوچ و پشتو نیست . عمال شوروی در هردو جریان نفوذ نموده و با ساخت و یاخت با عناصر، فئودال، بورژوازی و خورده بورژوازی انتقام طلب، جریانی را برای تجزیه این دو بخش از خاک پاکستان تدارک می بیند .

انتشار نشریه بزبان بلوچی در عراق تحت عنوان " جبهه آزادی بخش بلوچ"، کشف مقادیر وسیعی اسلحه در سفارت عراق در پاکستان، گسترش فعالیتهای مرزی مأمورین هندی در نواحی کشمیر، هجوم چند صد کشتی، قایق و موتور لنج های کوچک و بزرگ روسی به دریای عمان و سواحل نزدیک پاکستان تحت عنوان مسخره " ماهیگیری و تحقیق"، زد و خورد های نیروهای دریائی پاکستان با برخی کشتی های مشکوک، اعلام داور، رئیس جمهوری افغانستان در اولین نطق پس از کودتا مینی بر پشتمانی کامل وی از حق مردم پشتوستان به آزادی و سرانجام، استقرار چندین ده هزار سرباز های ارتش ایران در مرزهای ایران و پاکستان به حال آماده باش دال بر عطفی شدن جریانی است که اکنون چند سالی است در پاکستان تدارک آن دیده شده است . عطیات شوروی و عمال در بلوچستان و پشتوستان سوا" استفاده کثیف و امپریالیستی است از خواست و عطش مردم بلوچ و پشتو به رهائی، در غلطاندن خلقهای بلوچ و پشتو از یوغ امپریالیستی به یوغ امپریالیستی دیگر، فریب توده های زحمتکش ایرانی و پاکستانی و سوق دادن آنها به دامن ناسیونالیسم مرتجعانه رژیمهای ارتجاعی ایران و پاکستان است . کمونیستهای واقعی ایمن عطیات امپریالیستی و هیترلرمنشانه برزف و سایر قضایان اتحاد شوروی و داور دسته بین المللی آنان را محکوم می کنند .

لینن نوشت : " بورژوازی که طبیعتا در ابتدای هر جنبش ملی بعنوان فرمانروای (رهبر) آن برآمد می کند پشتمانی از کله کوششهای ملی را کار عطفی می داند . ولی سیاست پرولتاریا در مورد مسئله ملی فقط در جهت معینی از بورژوازی پشتمانی می کند، اما هرگز با سیاست آن انطباق نمی یابد . طبقه کارگر فقط به نفع صلح ملی، به نفع برابری حقوق و به نفع فراهم نمودن بهترین موجبات برای مبارزه طبقاتی از بورژوازی پشتمانی می نماید . به این جهت پرولتاریا علیه براتیسیم بورژوازی از یک سیاست اصولی در مسئله ملی پیروی می کنند و همیشه و فقط بطور مشروط از بورژوازی دفاع می کنند ...

" دادن پاسخ آری یا نه مسئله مربوط به جدائی هر ملت ؟ این خواست ظاهرا فوق العاده، پراتیک به نظر می آید . ولی علابی معنی و از نقطه نظر تئوری جنبه سافیزیک دارد . . . . برای پروت لتاریا این خواستها تابع منافع مبارزه طبقاتی است . . . . بگذار اپورتونیسیتها این را " پراتیک " ندانند، ولی هلیزیم فئودالها و بورژوازی ناسیونالیست این یگانه تصمین عطفی و حداکثر تصمین برابری حقوق ملی و صلح است ."

در اینجا نیز جریان همین قرار است اپورتونیسیتها حزب توده که ریششان در گروهی حزب برادر گیرست از آنها که جنبش بلوچستان را لقمه چرب و نرخی برای وی می بیند از ما می خواهند

که از باصطلاح جنبش بلوچستان و "رهبری" آن بدفاع برخیزیم .

در مقابل ما که خواهان رهایی تمام ملتها و مدافع حق ملت بلوچستان در رهایی ملی هستیم و در عین حال اعمال فاشیستی و استثمار دو لایه خلق بلوچ را بدست مرتجعین پاکستان و ایران محکوم می‌کنیم ، نمی‌توانیم از ماهیت جبراناتی که می‌گذرد چشم‌پوشی کنیم .

در مقابل ما مردی قرار دارند با عطش دیرینه به آزادی و رهایی ملی چون سایر خلقهای در بند این ناحیه . در صانسان سردارها و فئودالها و خورده بورژوازی انتقام طلب که بوسیله اعمال پاکستانی روسیه تقویت و تحریک می‌گردند جهت جنبش را بسوی ایجاد بنگال جدید و بدین تردید پایگاه چشما فونک جدید (پایگاهی در خلیج بنگال بوسیله شوروی و هند ساخته می‌شود) پیس می‌برند . ترقی خواهان و انقلابین و کمونیستهای واقعی پاکستان و بلوچستان نیز در راه سمت دهی صحیح و دموکراتیک به جنبش فوق می‌کوشند . از سوی دیگر رژیم های ایران و پاکستان بدستور ارباب امپریالیسم قصد در هم کوبیدن جنبش فوق را در سر می‌پروانند زیرا بدین وسیله از یکسو حرکت ملتی را برای رهایی سرکوب نموده اند و از سوی دیگر از نفوذ باز هم بیشتر رقیب خود در خاورمیانه جلوگیری کرده اند .

ما کمونیستهای ایرانی نیز مسئولیم و باید اعمال خرابکارانه مردمان حزب کمونیست شوروی و دار و دسته پاکستانیستان را همراه با نقشه های پلید سحدرضا شاه در ایجاد خونریزی جدیدی بر علیه یکی دیگر از خلقهای خاورمیانه محکم کنیم .

ما در عین حال که از حرکت خلق بلوچ در رهایی ملی و برافکندن حکومت فئودالها و ستم دول پاکستان و ایران شگوفیم ، عطیيات اتحاد شوروی در سو استفاده از عطش خلق بلوچ و تشکیل جنبه فکاهی "جنبه آزادی بخش بلوچستان" را در سیمه ای برخلاف منافع تمام ملتهای این منطقه و بویژه وحدت طبقه کارگر بین المللی و بالاخص خاورمیانه می‌دانیم و طبیعتاً محکوم می‌کنیم .

عطیيات مزورانه اتحاد شوروی در مرزهای ایران نه تنها در دراز مدت به جنبش خلق ما کمکی نخواهد نمود بلکه به مشکلات آن خواهد افزود .

در پشتوستان و خوزستان نیز جریان بدین گونه است که در بالا رفت . در تمام این نقاط سوسیال امپریالیسم شوروی در جستجوی کلیه راههایی است که نفوذ وی را شدت خواهد بخشید .

اهداف سوسیال امپریالیسم شوروی از برپا داشتن توطئه های فوق بطور عمده عبارتست :

اولاً - اعمال فشار و محاصره پایگاههای امپریالیسم امریکا بویژه ایران و سعی در همسب زدن

توازن قوای خلیج بنفع خود بطوریکه در شرایط جدید بتواند امریکا را به معاملات "سودمندتری" مجبور نماید و یا بعبارت دیگر ایجاد شرایط مساعد برای سازش با امریکا از موضع قدرت .

ثانیاً - تکمیل پروژه نظامی جهانی شوروی در خدمت ایجاد پایگاههای دریائی و هوائی بازهم بیشتر در نقاطی که از هر نظر مطمئن و متحد شوروی باشد . این عمل در خدمت محاصره جمهوری کرده ای چین از طریق متصل نمودن هند و افغانستان از یکسو و متصل نمودن مستقیم شوروی از طریق افغانستان و "بلوچستان آزاد" احتمالی آینده به آبهای اقیانوس هند و ایجاد پایگاهی برای گسترش نفوذ و قدرت خود در مقابل رقباست .

آئینه را که پیرامین سوسیال امپریالیسم شوروی و فعالیتش در خاورمیانه کفتم طبعاً برای بررسی چنین مهبی بسنده نباشد و کوششهای بیشتری را لازم آید تا چهره واقعی این امپریالیسم نوظهور که خویش را عزیزانه بنهر سرچم سخ گونه ای پنهان می نماید، برای همگان روشن گردد. مسئله سوسیال امپریالیسم شوروی و عامل اجرایی اهداف پلیدی در وطن ما، حزب توده ایران، از مسائل مهم آئینه و امروز نهضت ما بشمار رفته و امروز در میان عدده مسائل جنبش قرار داشته و در آئینه نیز عمده تر خواهد گشت.

ما در کمونیست شماره ۱۷ ضمن اشاره به نقش عمال وطنی این امپریالیسم و خطری را که ناسا شناختن و یا کم شناختن آن می تواند برای نهضت ملی و دموکراتیک ما به بار آورد برشمریم و چنین گفتیم:

" ما سخت بر این باوریم که کوچکترین تماس و یا مرادده ای با ریزینویست های حزب توده خطاست، کوچکترین چشم داشت از اینان، و از تشکیلات اینان، در هر زمینه ای که می خواهد باشد، خطاست. حزب توده حزبی ارتجاعی، در اردوگاه ضدانقلاب، و بیرون از جنبش دموکراتیک و ملی مردم ماست. شک نیست عناصری که ناآگاهانه با ریزینویستها همکاری می کنند همچنان می توانند وجود داشته باشند؛ لیکن، بدیهی است، این امر ربطی به ماهیت ارتجاعی و عسکر در این حزب نتواند داشت. تنها آنکه، لزوم مبارزه با این حزب را در سطح ایدئولوژیکی و در سطح سیاسی، هم برای روشن گرداندن ایدئولوژیکی آن و هم برای بی اعتبار ساختن آن، دو چندان می گرداند. وابستگی حزب ریزینویستی توده به شوروی، وابستگی کامل بیک قدرت امپریالیستی است، و میان گروه بندیهای وابسته به امپریالیسم شوروی و گروه بندیهای وابسته به دیگر امپریالیستها ماهیتاً هیچ تفاوتی نبوده و نتوان گذارد. حتی اگر ساواک هم نتواند در سازمان ریزینویستها رخنه کرده و از آن به ثابتهی یک افزار اطلاعاتی و جاسوسی بهره جوید، باز از راه همین سازمانها اطلاعات و اسرار جنبش تحویل دستکاههای اطلاعاتی و جاسوسی شوروی دارد، خواهد شد؛ و این خود بس خطرناک و بزیان جنبش است. کسانی که قیادی را وجه المعامله قرار داده و تحویل دولت ایران دادند، به شک اسرار نهضت را نیز وجه المعامله قرار داده و تحویل دولت ایران خواهند داد. انقلابیون ایران در جریان روبرو شدن های احتمالی با عناصر و گروههاییکه با کمیته مرکزی حزب توده رابطه دارند، می باید توجه داشته باشند که دست کمش آنستکه با شاخک های حساس امپریالیسم شوروی روبرو گشته اند، و بنابراین، همه گزیده احتیاط و

در همان مقاله عدای از انقلابیون راستین میهن پیرامین خطر سوسیال امپریالیسم و بنگاه وطنی برای جنبش ما چنین نگاشته بودند که ما نیز سخت با سخنانشان در عده مطلب موافقیم: " ما همچنین مطمئن هستیم که بر اثر بالا رفتن شناخت انقلابیونان از ماهیت سیاست و ایدئولوژی ضدانقلابی حزب توده ایران از میزان اینگونه تلفات بمقیاس زیاد کاسته خواهد شد. در دستهی کمیته مرکزی مذبحانه تلاش می روزتا خود را باصطلاح "خداستگار" جنبش میهنان جلوه گر سازد. مردم ما دل پرکننده ای نسبت به خیانت های گذشته و حال اپوزیتویزم تاریخی حزب توده دارند. حزب توده، حزبی که اپوزیتویسم طولانی و تاریخی اش وی را به منجلاب ریزینویسم جهانی سرکردگی سوسیال - امپریالیسم شوروی کشانید، حزبی که شرایط عینی مساعد را برای انقلاب کردن از بیخ و بن انکار می کند و بدین ترتیب عملاً در خدمت ضدانقلاب شاهنشاهی قرار گرفته است، حزبی که با تحطه و برخورد دشمنانه به مجازات انقلابی خلقان به کشتار معنوی روحیه ای رزنده توده ها و پیگار جریان برداشته، حزبی که اهریمن صفانده کمر به نابودی گذه راسیون جهان بی - این ستار رزنده دانشجویمان ایرانی خارج از کشور بسته، حزبی که بوسیلهی بوق نیلیمان اس "بیک ایران" و نشریات طاق و جفتش به پراکندن سموم ضدانقلابی و فرمیتتی و ریزینویستی مشغول است، چنین حزبی بهترین ماوا برای جاسوسانی همچون شهرداری ها و دیلفانی هاست. حزب توده که با ایدئولوژی و سیاست ضد خلقی و ضدانقلابی بدستور اربابان کرطلین نضین خود به توجه سیاست تجاوزکارانه و توسعه طلبانه رژیم شاه در خلیج فارس پرداخته و بر روی جنایاتی که همانکون نیروی مسلح اهریمن صفت شاه در حق خلق دلاور ظفار و جنبش آزادی بخش ملی اس مرتکب می شوند، سروش نهاده، حزبی که به دنباله روی از اربابان سوسیال - امپریالیستش حق خلق ظلمتین را در آزاد ساختن تام و تمام میهن اشغال شده اس منکر شده و توطئه مشترک دو ابر قدرت امریکا و شوروی را در خاموش ساختن جنگ عادلانهی اخیر خلقهای عرب و فلسطین بر ضد اشغالگران صهیونیستی به " سود صلح جهانی" و " آرامش منطقه" ارضایی می کند، چنین حزبی با چنین سیاستی پرواضح است که لانهی جاسوسان سازمان امنیت شاه می گردد و شهرداری ها به نظام مسئول تشکیلات منطقه ای اس ارتقا می یابند! مرداب و لجن زار مساعدترین مکان برای رخنه، پرورش و رشد انواع و اقسام میکربها و حشرات مودی است. حزب توده ایران که بر اثر اپوزیتویسم تاریخی اش به مرداب و لجن زار ریزینویسم کشانیده شده، مساعدترین مکان برای آنست که جاسوسان شاه، همچون شهرداری ها و دیلفانی ها در آن رخنه کرده، مقام یابند و به قتل عام مادی و معنوی خلقان و انقلاب تهرآمیزش بپردازند. یکی از کمبودهای اساسی جنبش ما و انقلاب

بیون پیشاعنگ میهنان، عدم شناخت عمیق و همه جانبه از گذشته حزب توده ایران بمثابة حزبی  
فرمیستی و اپورتونیستی، تکامل آن به صورت امروزی اش که حزبی رومینونیستی و صدانقلابی است،  
می باشد. چنانکه در کلیه زمینه های ایدئولوژیکی و سیاسی، در کلیه امور تشکیلاتی و سبک کار  
، حزب توده فاش و برملا گردد و علیه وی و سیاستهای خائنانه و صدانقلابی اش در تمامی موارد  
- چه داخلی و چه خارجی - مبارزه ایدئولوژیکی و سیاسی بی امانی صورت گیرد، در اینصورت  
خطر اینکه رفقای انقلابی و میهن پرست و در مجموع توده های خلقمان، اسیر گداب رومینو -  
نیستی حزب توده شوند، هزاران هزار بار کاهش می یابد. ما در عین اینکه پیاسان برای کلیه می  
برادران و خواهران میهن پرست اینستکه از برقراری هرگونه تماس با عناصر وابسته به تشکیلات  
حزب توده خودداری ورزند، تقاضایمان از نیروهای انقلابی، ملی و دموکراتیک و مترقی میهنمان  
اینستکه مبارزه خود را علیه ایدئولوژی و سیاست صدانقلابی حزب توده وسعت داده خط فاصل  
روشنی با آن - بمثابة حزبی صدانقلابی که در اردوگاه ضدخلق قرار دارد و بی شک در آینده  
مستقیماً و بی پرده خدمتگزار شاه - امپریالیسم و طبقات ارتجاع خواهد شد - ترسیم نمایند.

این خطر عظیمی که امروزه سوسیال امپریالیسم شوروی و عامل وطنپس برای نهضت ما ایفا می  
کند، هم از آن جهت که با حدت تضادهای میان شوروی و امریکا بالاجبار ظاهری "ضدرویی"  
بخود خواهند گرفت و اکنون نیز تا حدودی گرفته اند، و هم از اینرو که در نهضت مردم ما  
سابقه تاریخی فقدان مرزبندی قاطع با امپریالیسم ضررهای بسیاری برای نهضت جبار آورده است.  
شایستگی آن را دارد که در آینه بس عمیق تر و جامع تر بدان توجه گردد. و ما نیز چون دیگر  
کمونیستهای ایران خواهیم کوشید نقش خویش را در افشای امپریالیسم شوروی و عسالتش در عرصه  
جهانی و بالاخص در ایران و برملا نمودن نقشهای امپریالیستی آن چه در رقابت برای کسب مؤ  
مونی جهان با امپریالیسم امریکا، چه در توطئه و دسیسه بر علیه دژ مستحکم پرولتاری جهان،  
جمهوری توده ای چین سوسیالیستی، و چه در ایجاد نفاق و تفرقه در جنبش های رهائیبخش و  
سراجام چه در ارائه افکار پلید رومینونیستی، پاستفیستی، تسلیم طلبانه و ارتجاعی برملا نمائیم.  
بی شک جنبش نوین کمونیستی ایران همراه با سایر بخشهای آگاه جنبش تود مردم را از خطر  
برزگی که این امپریالیسم نوظهور و عامل وطنپس برای میهن ما دارند آگاه نموده، اجازه نخواهند  
داد جنبش خلقهای ایران فریب دسایس آنها را بخورد.